

شور

ماهنامه شورای ملی مقاومت



دکتر احمد آگار هزاره ۱۳۳۵

www.xalvat.org
www.KetabFarsi.com

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت
شماره ۱۷ - اسفند ۱۳۶۴

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت

فهرست

عید شما مبارک

۳

علی متین دفتري

۶

نهضت ملی کردن نفت ایران چگونه شکل گرفت

۲۳

ایمان

مجلس چهارده، نفت، مصدق و حزب توده

۳۸

د. ناطقی

رهاورد رژیم خمینی برای زنان

۴۳

سروش البرز

به یاد داشته باشیم

۵۲

حمید الوندی

جوانه‌های زندگی در مرگزار ولایت فقیه

۵۵

ح. ر. آزاد

نظری به یک گفت و شنود

۶۱

شورای ملی مقاومت: بیانیه، پیام، اطلاعیه...

۶۵

گاهشمار اسفند ۶۴

عید شما مبارک!

نوروز باستانی ایرانی بر همه هم میهنان، به ویژه بر خوانندگان و دوستداران «شورا»، مبارک باد.

هر چند رژیم ضد انسانی و ضد ملی خمینی، از آغاز استقرارش تا کنون، برای از میان بردن فرهنگ گرانقدر و سنتهای ارجمند و دیرینه ایرانی لحظه‌یی از تلاش باز نایستاده و هر چند در این چند سال گذشته، با فروزان‌تر کردن شعله‌های مرگبار جنگ در پایان هر سال، عید مردم ما را به عزا مبدل کرده است، با این همه، زنده نگاه داشتن سنتهای میهنی، به ویژه نوروز باستانی، در میان سیل آتش و خونی که «عیدی» هر ساله نظام مرگبار خمینی به مردم میهن ماست، وظیفه همه ایران دوستان، به ویژه جنبش مقاومتی است که در همه جبهه‌ها، از جمله در جبهه فرهنگی، با این نظام آدمخوار و فرهنگ‌سوز جنگ در جنگ است. در عمل نیز دیده‌ایم که در چند سال گذشته، مردم، با وجود توصیه و تأکید رژیم در مورد عدم برگزاری مراسم نوروز، با برپاداشتن آن، مخالفت خویش را با این رژیم مرگپرست و شادی‌کش به صراحت ابراز داشته‌اند.

رژیم، با تحمیل مداوم مرگ و عزا می‌کوشد روح زندگی و سرزندگی را در مردم ما خاموش کند؛ می‌کوشد «لیخند را بر لبها جراحی کند» و گریه و ماتم را به رسم و عاداتی همگانی و روزمره مبدل سازد. به واقع نیز امروزه در میهن ما، کمتر خانواده‌یی یا جمعی را می‌توان یافت که در سوک از دست دادن عزیز یا

عزیزانی نباشد. خود ما، سال نو را در حالی آغاز می‌کنیم که طعم تلخ از دست دادن غلامحسین ساعدی، هنرمند بزرگ ملی و همکار ارجمند «شورا» را در ته گلو داریم و داغ نازدودنی شهیدان راه رهایی مردم بر دلهامان را از هیچ کس نمی‌توانیم پنهان کنیم. این را نیز به روشنی می‌دانیم که هنوز باید ماتمها و مصیبت‌های دیگری را در انتظار باشیم. مگر از یک نظام غیر انسانی، که حتی هواداران خود را در جنگی زندگی سوز برای هیچ و پوچ به کام مرگ می‌فرستد، جز این می‌توان چشم داشت؟

اما طبیعت درنده‌خو و زندگی ستیز رژیمی که سالهاست، هر شب عید، ده‌ها هزار کشته جنگی به مردم «هدیه» می‌دهد، اینک با محدودتر شدن امکانات اقتصادی اوج تازه‌یی گرفته است. تحلیل رفتن توان رژیم در پاسخگویی به نیازهای ابتدایی زندگی مردم، بر اثر کاهش صدور نفت و افت بی‌سابقه بهای آن در بازار جهانی، خبر از دورنمای تیره و تاری می‌دهد که، در سال آینده، در انتظار مردم، به ویژه زحمتکشان و محرومان جامعه ماست. این دورنمای تیره، که نطفه بحران اجتماعی، توسعه بی‌مهار موج نارضایی و اعتراض و، در نتیجه، گسترش و ریشه‌گیری بیشتر مقاومت را در خود خواهد داشت، در عین حال لرزه بر اندام رژیمی افکنده است که بهتر از هر کس می‌داند پایگاه مردمیش را در جامعه از دست داده است و اینک، برای ادامه زندگی نکبت‌بارش، راهی جز افزایش هر چه بیشتر فشار و اختناق ندارد. شدت یافتن سرکوب و خفقان، افزایش چشمگیر شمار اعدام‌های مخفیانه در زندانها، گسترش کم نظیر دستگیری‌های بی‌دلیل در کوچه و خیابانهای تهران و شهرستانها در این پایان سال، همه نشانه آن است که رژیم خمینی نه تنها خود را درمانده‌تر و تنهاتر از همیشه احساس می‌کند، بلکه به کار آبی تنها وسیله بقایش — سرکوب و کشتار — نیز دیگر اعتماد چندانی ندارد و خطر مرگ نزدیک را به روشنی می‌بیند. این احساس خطر ریشه در واقعیت دارد و رژیم ضد بشری بهتر از هر کس این واقعیت را لمس می‌کند: گسترش کمی و کیفی مقاومت مسلحانه، با وجود بکارگیری حد اکثر توان رژیم در فشار و سرکوب، مرحله تازه مقاومت مسلحانه بر اساس گسترش حد اکثر قدرت آتش و بکارگیری تاکتیک حد اکثر تهاجم به رژیم و مزدورانش، نشانه تردید ناپذیر اعتلای جنبشی است که با همه کشتار و سرکوب، با همه توطئه‌های دشمنان انقلاب برای بی‌اعتبار کردن جنبش مقاومت در نظر جهانیان و با همه جفاکاریهای یاران نیمه‌راه، نه تنها به عنوان تنها ستون استوار مبارزه رهایی‌بخش ملی خود را تثبیت کرده، نه تنها امواج

هولناک توطئه و سرکوب را از سر گذرانده، بلکه اینک به درجه‌یی از توان رزمی و برخورداری از پشتیبانی مردمی دست یافته است که با قدرت روحی تمام و در منتهای اتکای به نفس، ابتکار عمل را به دست می‌گیرد و با تاکتیک حد اکثر تهاجم به رژیم، به مرحله تازه‌یی از مقاومت پا می‌گذارد که زمینه ساز قیام توده‌یی است. این واقعیت سرسخت است که رژیم خمینی را، هر روز بیشتر از روز پیش، به مرگ ناگزیرش آگاه می‌کند. در این نبرد مرگ و زندگی، بی‌شک سال آینده از اهمیتی خاص برخوردار خواهد بود.

پس با همه مصیبت‌ها و تلخی‌هایی که کشیده و چشیده‌ایم و با همه سختی‌ها و رنج‌هایی که باید در انتظارشان باشیم، سال نو را با دلی شاد، رویی گشاده و خندان، روحیه‌یی نیرومند و عزمی استوار در برافکندن نظام جهل و جبر و جنون آغاز کنیم و در پیروزی نزدیک ملت ستمدیده‌مان در این نبرد تاریخی، لحظه‌یی دچار تردید نشویم.

«شورا»

گردیدند بررسی شوند. به این منظور از قرارداد داری شروع می‌کنیم و پس از نگاهی به کارهای انجام شده در دوره دیکتاتوری رضا شاه و قرارداد الحاقی ۱۹۴۹، مبارزه‌ی را که منجر به ملی شدن نفت ایران گردید مرور می‌کنیم.

قرارداد داری و تحولات آن

ویلیام داری در سال ۱۹۰۱ میلادی مصادف با ۱۲۸۰ شمسی از مظفرالدین شاه قاجار امتیاز نفت گرفت. این امتیاز شامل اکتشاف، استخراج و حمل و نقل نفت ایران و بهره برداری از آن به مدت شصت سال بود که تمام ایران به جز پنج ایالت شمالی را در بر می‌گرفت. او مکلف بود که بابت حق الامتیاز، شانزده درصد منافع شرکت یا شرکت‌هایی را که تأسیس می‌کرد به ایران بپردازد (چه شرکت اصلی و چه شرکت‌های تابعه که در خارج ایران تأسیس می‌شدند). امتیاز گیرنده، در ضمن، از پرداخت مالیات در ایران معاف بود. عملیات اکتشاف و حفاری تا سال ۱۹۰۸ طول کشید و درست در موقعی که مدیران سندیکا‌ی امتیازات تصمیم گرفته بودند از ادامه حفاری صرف‌نظر کنند و به مهندسان دستور داده بودند که عملیات را متوقف سازند، در نتیجه خود رأیی سر مهندس مسئول و نگهبان عملیات که واقعی به دستور شرکت نگذاشتند، به نتیجه رسید. آنان چنین وانمود کردند که موفق نشده‌اند به رمز تلگراف مدیران شرکت پی برند و اطلاع دادند که منتظر دستور کتبی هستند و به این بهانه به کار خود ادامه دادند، ولی قبل از دریافت جواب در ماه مه ۱۹۰۸ چاه شماره ۱ - ب در مسجد سلیمان به نفت رسید (۱). در سال ۱۹۰۹ شرکت نفت ایران و انگلیس با سرمایه دو میلیون لیره تأسیس شد و در سال ۱۹۱۳ صدور نفت از ایران آغاز گردید. کمی قبل از شروع جنگ بین‌الملل اول (۱۹۱۴)، دولت انگلیس به علت اهمیت روزافزون نفت در سوخت کشتیها و نقشی که قرار بود نیروی دریایی انگلیس در اولین جنگ جهانی امپریالیستی بازی کند، ۵۶ درصد از سهام شرکت را خرید و به این ترتیب دولت انگلیس بزرگترین سهامدار این شرکت گردید. در واقع امتیاز داری به دولت انگلیس واگذار شد.

پس از بیداری ایرانیان و انقلاب مشروطیت، نمایندگان ملت مصمم بودند که امتیاز‌هایی را که به ثمن بخش به اتباع یا دولتهای خارجی داده شده بود، باز پس بگیرند و تنها با نظر نمایندگان ملت و به نحوی که به صرفه کشور باشد، در این زمینه اقدام شود. به همین دلیل طبق قانون اساسی، دادن هر نوع امتیاز موکول به تصویب مجلسین گردید و مجلس شورای ملی هیچ وقت در مورد قرارداد داری رأیی نداد و بنابراین قرارداد داری صورت قانونی پیدا نکرد. از طرفی شرکت ایران و انگلیس هم، به عناوین و بهانه‌های مختلف، از دادن سهم ایران از منافع خودداری می‌کرد و تا سال ۱۹۱۹، چیزی بابت حق الامتیاز به دولت ایران نپرداخت. دولت ایران روز به روز از این وضع ناراضی‌تر می‌شد، تا این که پس از خاتمه جنگ بین‌الملل اول، طبق قرارداد ۱۹۱۹ (در حکومت وثوق‌الدوله)، که ایران را تحت‌الحمايه انگلیس قرار می‌داد ولی هیچ گاه به تأیید مجلس نرسید، آرمیتاژ اسمیت، به عنوان مستشار کل، فعال مایشا، مالیه ایران گردید و با شرکت وارد مذاکره شد. او اگر چه بر خلاف امتیاز نامه و به ضرر ایران، توافق‌هایی با شرکت به عمل آورد، ولی حسابداری که از طرف او مأمور بررسی حسابهای شرکت شده بود، پس از رسیدگی، کشف کرد

نهضت ملی کردن نفت ایران چگونه شکل گرفت

علی متین دفتری

پس از انقلاب مشروطه آزادیخواهان و وطن پرستان ایران همواره بدین فکر بودند که کلیه امتیاز‌هایی را که دولتهای استعماری از شاهان دست‌نشانده گرفته بودند، باطل نمایند و با استفاده از منابع کشور قدمهای مؤثری در پیشرفت اقتصاد ملی به نفع مردم بردارند. متأسفانه به سبب شرکت مرتجعان در حکومت‌های پس از مشروطه و فشار استعمار و بروز جنگ بین‌المللی اول، هیچ وقت دولت با ثبات و مقتدری پس از انقلاب مشروطیت زمام امور را در دست نگرفت تا بتواند اصلاحات لازم را انجام دهد. جنبشهایی هم که پس از جنگ جهانی اول آغاز شدند، به علت پراکندگی، خیانت و بی‌تجربگی به ثمر نرسیدند تا این که رضا خان حکومت را غصب کرد و دیکتاتور میهن ما گردید. از آنجا که سیاستهای خارجی، که در روی کار آوردن او شریک بودند، قصد داشتند از اختناق حاصل استفاده کنند و امتیاز‌هایی به نفع خود به دست آورند، کوشش مردم ایران در تحصیل حقوق خویش و ایجاد حاکمیت ملی تا جنگ جهانی دوم و سقوط دیکتاتوری رضا شاه و پدید آمدن آزادیهای نسبی در هنگام اشغال ایران توسط متفقین، بی نتیجه ماند. پس از استعفای رضا شاه، با به وجود آمدن احزاب و مطبوعات آزاد و ورود عده‌یی از نمایندگان حقیقی مردم به مجلس، نهضت ملی و آزادیخواهی ایران دوباره جان گرفت و بر آن شد تا به اهداف انقلاب مشروطه، که همانا آزادی و استقلال ایران بود، برسد. در همین هنگام جنبشهای آزادیخواهی و استقلال طلبی در میان سایر ملت‌های شرق نیز نضج می‌گرفتند. هندوستان و اندونزی پس از جنگ به استقلال رسیدند، در چین جنبش ضد استعماری و مرفقی می‌رفت تا این کشور را از سلطه بیگانه و استثمار قلدان آزاد سازد. مردم ایران که شاهد این پیروزیها از سوی ملت‌های دیگر آسیا بودند، در عزم خود را سخر گشتند و در صدد برآمدند که زمام امور خویش را در دست گرفته و از استعمارگران خلع ید نمایند.

پیش از این که در باره ملی شدن نفت در سال ۱۳۲۹ اظهار نظر کنیم، ضروری است بحثی در باره قراردادهای استعماری به عمل آید و جریان‌هایی که منجر به ملی شدن نفت

که ایران از شرکت مبالغی طلبکار است. در سال ۱۹۲۰، پس از سقوط کابینه وثوق الدوله و منتفی شدن قرارداد ۱۹۱۹، قرار شد که شرکت نفت از آن چه طلب خود می‌دانست - و به آن دلیل حق الامتیازی به دولت ایران نپرداخته بود - چشم‌پوشد و یک میلیون لیره هم برای تسویه حساب تا آخر ۱۹۱۹ به ایران بپردازد. ولی چون شرکت از سهم کردن ایران، طبق قرارداد داری، در منافع کلیه شرکتها خودداری می‌کرد، مجلس و دولت ایران، با وجود دریافت یک میلیون لیره، زیر بار صحنه گذاشتن قانونی بر قرارداد داری نرفتند و عذر آرمیتاژ اسمیت را هم خواستند.

کمی پس از این ماجرا کودتای ۱۲۹۹ (۱۹۲۱) رضا خان صورت گرفت، اما دموکراسی نسبی حاصل از انقلاب مشروطه، تا سال ۱۳۰۵ (به سلطنت رسیدن رضا شاه) ادامه پیدا کرد. در این مدت بر نارضایی دولت از شرکت نفت هم چنان افزوده می‌گشت، زیرا نه تنها شرکت نفت برای بهبود مناسبات خود قدمی بر نمی‌داشت، بلکه شرکت‌های دیگری اعلام آمادگی کردند که قرار دادهای بسیار بهتری با دولت ایران برای استخراج نفت ببندند. در سال ۱۳۰۵ شرکت نفت استاندارد نیوجرسی و یک شرکت دیگر آمریکایی به نام سینکلا با دولت ایران وارد مذاکره شدند. بالاخره در سال ۱۳۰۳، مجلس شورای ملی امتیاز نفت در ایالات شمالی ایران را، با شرایطی بهتر از قرارداد داری، به شرکت سینکلا واگذار کرد. ولی به علت ترس آمریکا از ورود به ایران و رقابت با انگلیس، این امتیاز به خودی خود از بین رفت. پس از رسیدن رضا شاه به سلطنت و ایجاد دیکتاتوری و راه نیافتن نمایندگان ملت به مجلس، دولت انگلستان موقعیت را مساعد یافت که قرارداد را به نفع خود تغییر دهد، زیرا اولاً قرارداد هیچ‌گاه به تصویب مجلس ایران نرسیده بود و صورت قانونی نداشت و دولت ایران اگر اراده می‌کرد می‌توانست آن را لغو کند، ثانیاً انگلیس می‌خواست منافع ایران را - بر خلاف قرارداد داری - فقط محدود به شرکتی کند که در ایران فعالیت می‌کرد و ثالثاً از همه مهمتر - چون تقریباً نیمی از مدت امتیاز به سر رسیده بود، می‌خواست آن را برای مدتی طولانی تمدید نماید. بنابراین اول می‌بایست سروصدای نارضایی و فریاد و امصیبتای دولتی که به وسیله عوامل انگلستان از طریق کودتا به سر کار آمده بود تا منافع استعمار را در میهن ما تضمین کند، بلند شود و بعد شرکت نفت با دولت وارد مذاکره شده و قراردادی با دولت منعقد نماید که ظاهراً عدم رضایت دولت ایران را رفع کند ولی در واقع نیازهای استعمارگران را تأمین نماید. به این دلیل در سال ۱۹۳۲ (۱۳۱۱ شمسی) شرکت نفت به دولت ایران اطلاع داد که بر اثر تنزل بهای نفت (بحران اقتصادی جهان در دهه ۳۰ میلادی) و رقابت اتحاد جماهیر شوروی، حق الامتیاز سال ۱۹۳۱ فقط ۳۰۶۷۸۲ لیره خواهد بود (۲) (در حالی که حق الامتیاز ایران از ۱۹۱۵ تا ۱۹۲۰ حدود یک میلیون لیره، از ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۶ حدود نیم میلیون لیره و از ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۱ بیش از یک میلیون لیره بود) (۳). باید یادآوری کرد که در همان سال، شرکت یک میلیون لیره، به عنوان مالیات بر درآمد، به خزانه دولت انگلیس پرداخته بود. دولت ایران، طبق دستور رضا شاه، طی نامه‌یی به شرکت نفت اطلاع داد که از آن تاریخ (۶ آذر ۱۳۱۱) امتیازنامه داری منقضی شده است. در این نامه نوشته شده بود که دولت حاضر به مذاکره است و در صورتی که منافع ایران تأمین شود، حاضر است قرارداد جدیدی ببندد. دولت انگلیس دعوی خود را در جامعه ملل مطرح کرد و شورای جامعه ملل از دو دولت خواست که با یکدیگر به مذاکره بپردازند و

کوشش در تمدید قرارداد کنند. در نتیجه مذاکراتی در تهران بین دولت و شرکت نفت صورت گرفت و در هفتم خرداد ۱۳۱۲، مصادف با ۲۹ آوریل ۱۹۳۳، امتیازنامه جدیدی امضا شد و به تصویب مجلس فرمایشی رسید. طبق این قرارداد، امتیازنامه قبلی برای مدت شصت سال تمدید گردید، یعنی قراردادی که می‌بایست در سال ۱۹۶۱ پایان یابد تا سال ۱۹۹۳ تمدید گردید و ایران که می‌توانست از سال ۱۹۶۱ از تمام عایدات نفت بهره‌برد و تمام تأسیسات نفت را صاحب شود، برای ۳۲ سال دیگر از حق خود محروم شد. در ضمن سهم ایران، به جای آن که به صورت در صدی از عایدات کمپانی در نظر گرفته شود، به صورت مقطوع درآمد: قرار شد از بابت فروش هر تن نفت و صرف‌نظر از میزان منافع شرکت، چهار شیلینگ به دولت ایران پرداخت گردد. اگر چه علاوه بر پرداخت حق الامتیاز، سهمی هم از بابت منافع شرکت برای ایران منظور گردید ولی منافع شرکت‌های تابعه (طبق قرارداد داری) منتفی گردید، حال آن که شرکت بسیار رشد کرده و سازمانهای وسیعی را در خارج از ایران در بر می‌گرفت. این یکی دیگر از نقاط ضعف قرارداد ۱۹۳۳ بود. درست است که منطقه امتیاز تقلیل یافت ولی ناحیه‌هایی که از آنها صرف‌نظر شد، جزو نواحی نفت‌خیز نبودند. هم چنین هیچ مالیاتی به دولت ایران پرداخت نمی‌گردید و هیچ وسیله‌یی نیز برای رسیدگی به حسابهای شرکت پیش‌بینی نشده بود. البته شرکت هم هیچ‌گاه دفاتر خود را برای بازرسی در اختیار دولت ایران نگذاشت. به‌طور کلی پس از سال ۱۹۳۳، بر عایدی ایران افزوده نگشت «بلکه آن مقدار افزایشی که حاصل شد بیشتر نتیجه ازدیاد حجم تولید و ترقی قیمت بود» (۴). تا شروع جنگ بین‌الملل دوم و سقوط دیکتاتوری وضع به همین منوال بود تا این که بعضی از نمایندگان واقعی ملت به مجلس راه یافتند و در صدد برآمدن حقوق پایمال شده ایران را که در اثر نادانی یا خیانت دولتمردان گذشته از دست رفته بود، تا سرحد امکان بازستانند.

شوروی و نفت شمال

در این هنگام دیگر دولت انگلیس یکه‌تاز میدان سیاست ایران نبود، بلکه شوروی هم (که بعد از انقلاب اکتبر از صحنه سیاست ایران خارج شده بود) وارد این عرصه شده و پای آمریکا نیز تازه در ایران باز گردیده بود. شوروی کوشش می‌کرد برای خود در ایران منطقه نفوذ و امتیاز اقتصادی به دست بیاورد. از این رو در صدد کسب امتیاز نفت بود. تا زمان حضور نیروهای دولت شوروی در ایران، دولتهای آمریکا و انگلیس برای جلوگیری از نفوذ این کشور با هم متحد بودند؛ ولی پس از خروج نیروهای شوروی از ایران و عدم موفقیت شوروی در به دست آوردن امتیاز نفت، این دو دولت برای مسلط شدن بر ایران و ایجاد (یا حفظ) منطقه نفوذ با هم به رقابت پرداختند. در سال ۱۳۲۳ هیأتی به ریاست کافتارادزه جهت گرفتن امتیاز نفت شمال به ایران آمد. طرفداران سیاست شوروی معتقد بودند که برای خنثی کردن نفوذ انگلیس در ایران باید امتیازهایی به شوروی داد، ولی دکتر مصدق که پس از محرومیت در دوره دیکتاتوری از شرکت در امور مملکت، به تازگی به عنوان نماینده مردم تهران وارد مجلس چهاردهم قانونگذاری شده بود، عقیده داشت که ایجاد این توازن باید از طریق «سیاست موازنه منفی» تحقق یابد. او معتقد بود که اگر ایران از حقوقی محروم

که توضیح آن از حوصله این نوشته خارج است). نمایندگان مجلس پانزدهم نیز که اغلب طرفدار منافع آمریکا و انگلیس بودند یا، در پاره‌یی موارد، به خاطر احساسات میهن‌پرستانه راضی به اعطای امتیاز به شوروی نبودند، مقاوله نامه قوام-سادچیکف را رد کردند و شوروی برای دومین بار از گرفتن امتیاز نفت محروم شد (۳۰ مهر ۱۳۲۶). آن چه در این میان اهمیت داشت این بود که شوروی تقاضا کرده بود شرکتی با ایران، برای مدت ۵۰ سال، تشکیل شود که عایدات آن در ۲۵ سال اول، ۴۹ درصد سهم ایران و ۵۱ درصد سهم شوروی شود و در ۲۵ سال دوم سهم هر یک از دو طرف ۵۰ درصد شود. این قرار داد پیشنهادی به مراتب بهتر از قرارداد نفت جنوب بود و در نتیجه طرح آن باعث شد که شرایط استعماری قرارداد نفت جنوب هر چه بیشتر آشکار گردد و نمایندگان حقیقی ملت ایران هر چه بیشتر در جهت استیفای حقوق ملت ایران بکوشند. در ضمن در همان جلسه ۳۰ مهر ۱۳۲۶ مجلس ورد تقاضای امتیاز نفت شوروی، ماده واحده‌یی نیز به تصویب رسید و به صورت قانون درآمد که در بند «ه» آن آمده بود: «دولت مکلف است که در کلیه مواردی که حقوق ملت ایران نسبت به منابع ثروت کشور، اعم از منابع زیر زمینی و غیر آن، مورد تضییع واقع شده است، به خصوص راجع به نفت جنوب، به منظور استیفای حقوق ملی مذاکرات و اقدامات لازمه را به عمل آورد و مجلس شورای ملی را از نتیجه آن مطلع سازد» (۸).

انگلستان و قرارداد الحاقی ۱۹۴۹

در تابستان ۱۳۲۵ کارگران نفت جنوب برای بهبود وضع اسفبار خویش دست به اعتصاب زده بودند و مجلس نیز با تصویب قانون ۳۰ مهر ۱۳۲۶ تقاضای استیفای حقوق ملی را کرده بود؛ یعنی هم کارگران و هم دولت از شرکت نفت ایران و انگلیس ناراضی بودند. شرکت اگر چه وقتی به این سر و صداها نمی‌گذاشت، در باطن میل داشت که باب مذاکره را با دولت ایران باز کند تا به نفع خود امتیازهایی به دست آورد، به این ترتیب مذاکراتی بین دولتهای ایران و انگلیس صورت گرفت که منجر به قرارداد الحاقی ۱۹۴۹ گردید. در واقع پس از استعفای رضا شاه و اشغال ایران و به وجود آمدن آزادیهای نسبی، انگلیس بیم داشت که میهن پرستان با طرح مسأله نفت در مجلس و مطبوعات، در صدد استیفای حقوق ملت ایران برآیند. انگلستان برای تثبیت وضع به نفع خود، احتیاج به دیکتاتوری داشت که هر صدای استقلال طلبی را در ایران خفه کند. شاه جوان ایران که قدرت پدر را نداشت، ولی فکر به دست آوردن آن را در سر می‌پروراند، به این لحاظ متحد طبیعی انگلیس تلقی می‌شد. در این زمان آمریکا هم وارد صحنه سیاست ایران شده بود و تا هنگام خروج نیروهای شوروی از ایران ورد درخواست امتیاز نفت، همان طور که ذکر شد، سیاست مشترک با انگلیس داشت. ولی بعد به رقابت با انگلیس برخاست و سعی کرد در ایران جایی برای خود به دست آورد. شاه که از جانب انگلستان اطمینان کامل نداشت، می‌کوشید جهت اجرای مقاصد خود به آمریکا نزدیک شود. از آن پس، به سبب رقابت بین انگلیس و آمریکا، گاهی منافع ملی ایران با سیاست آمریکا هم سویی پیدا می‌کرد. ولی پس از ملی شدن نفت، امپریالیستها در ایران باز سیاست مشترک پیدا کردند و هر دو به مبارزه با نهضت ملی ایران پرداختند. انگلستان که

شده است باید کوشش کرد تا آن حقوق از دست رفته باز ستانده شوند نه این که به جای بازستاندن حقوق از دست رفته حقوق و امتیازهای دیگری هم به دولتهای دیگر داده شود. در این باره او در مجلس چهاردهم گفت: «هرگاه ما تعقیب از سیاست مثبت کنیم باید امتیاز نفت شمال را هم برای مدت ۹۲ سال بدهیم (۵) و به این طریق موازنه سیاسی برقرار کنیم. گذشته از این که ملت ایران برای همیشه و اکنون مجلس هم با این کار موافق نیست، دادن امتیاز مثل این است که مقطوع‌الیدی برای حفظ موازنه راضی شود که دست دیگر او را هم قطع کنند، در صورتیکه هر مقطوع‌الیدی برای حفظ ظاهر هم که باشد، طالب دست مصنوعی است و آن مقطوع‌الیدی که بخواهد مقطوع‌الیدین شود خوب است خود را از مذلت زندگی خلاص و قبل از آن که ید ثانی او قطع شود انتحار کند» (۶). در نتیجه اقدامات مصدق، طرحی در ۱۱ آذر ۱۳۲۳ به تصویب مجلس چهاردهم رسید و به صورت قانون درآمد که در ماده اول آن آمده بود: «هیچ نخست وزیر، وزیر و اشخاصی که کفالت از مقام آنها و یا معاونت می‌کنند، نمی‌تواند راجع به امتیاز نفت با هیچ یک از نمایندگان رسمی و غیر رسمی دول مجاور و غیر مجاور و یا نمایندگان شرکتهای نفت و هر کس غیر از اینها مذاکراتی که اثر قانونی دارد بکند و یا این که قراردادی امضا نماید» (۷). بقیه مواد این طرح، نحوه تعقیب سرپیچی کنندگان از ماده اول و مجازات آنها را توضیح می‌داد، اگر چه در ماده ۲ اجازه داده شده بود که وزیران بتوانند برای فروش نفت، با اطلاع مجلس، مذاکره کنند. به این ترتیب مساعی هیأت کافتارادزه جهت کسب امتیاز نفت از دولت ایران به ثمر نرسید و تقاضای امتیاز نفت از طرف شوروی مورد تأیید مجلس قرار نگرفت. پیروزی در این مبارزه برای حفظ منابع نفت شمال مردم ایران را تشویق کرد که در مبارزه با استعمار انگلیس هم بیشتر کوشا باشند و چنان که خواهیم دید، در سالهای بعد مبارزه برای بازستاندن ثروت عمده ایران یعنی صنایع نفت، در صدر برنامه همه وطنخواهان قرار گرفت و این مبارزه مترادف کسب استقلال کامل ایران و طرد استعمار گردید.

در بهار ۱۳۲۵ بار دیگر مقاوله نامه‌یی بین سادچیکف سفیر شوروی در ایران و قوام السلطنه نخست وزیر وقت، جهت بهره‌برداری از منابع نفت شمال، در مسکو امضا گردید. از قرار معلوم شوروی هم در مقابل تعهد کرده بود که نیروهای خود را از ایران خارج کند و به دولت خود مختار آذربایجان - که با حمایت او تشکیل گردیده بود - در صورت حمله ارتش ایران کمکی نکند. قوام پس از بازگشت از مسکو، برای جلب بیشتر شوروی، یک کابینه ائتلافی مرکب از حزب دموکرات، حزب توده و حزب ایران تشکیل داد (مرداد ۱۳۲۵). در آذر ۱۳۲۵ شوروی نیروی نظامی خود را از ایران خارج ساخت و ارتش ایران حکومت فرقه دموکرات را ساقط کرد. بلافاصله در زمستان همان سال، قوام انتخابات فرمایشی مجلس پانزدهم را ترتیب داد. این مجلس بیشتر در برگیرنده طرفداران خود او، ایادی شاه و کاندیداهای ارتش بود و اغلب نمایندگان ملی مثل دکتر مصدق و نیز نمایندگان حزب توده نتوانستند در آن حضور پیدا کنند؛ زیرا قصد امپریالیسم ایجاد جو اختناق بود تا در این دوره قرار داد نفت به نفع آنها تجدید شود. قوام اجرای مقاوله نامه و مسئولیت رد یا تصویب آن را به اختیار مجلس گذاشت، زیرا اگر او در مجلس به طرفداری از آن می‌پرداخت، قانون ۱۳۲۳ شامل او می‌گشت. در ضمن چون در صدد پشتیبانی از منافع شوروی هم نبود از خود سلب مسئولیت کرد (او در این زمان بیشتر طرفدار منافع آمریکا بود

کوشش داشت فریاد میهن پرستان ایران را خفه کند، در ضمن می خواست قرارداد ۱۹۳۳ را که در دوره دیکتاتوری تصویب شده بود و از نظر ملت ایران قانونی شمرده نمی شد، (زیرا نمایندگان برگزیده ملت آن را تصویب نکرده بودند) از تصویب مجلس بگذراند و بدین ترتیب آن را تأیید شده از طرف ملت ایران قلمداد کند. در این جا جالب است که به نطق تقی زاده، عاقد قرارداد و وزیر دارایی در هنگام طرح قرارداد ۱۹۳۳، توجه کنیم. او در مجلس پانزدهم اعتراف کرد که «من شخصاً راضی به تمدید مدت قرارداد نبودم و دیگران هم نبودند. اگر قصوری در این کار یا اشتباهی بوده، تقصیر آلت فعل نبوده بلکه تقصیر فاعل بوده (۹) که بدبختانه اشتباهی کرد و نتوانست برگردد. او خود هم راضی به تمدید مدت نبود و در بدو اظهار این مطلب از طرف حضرات، روبروی آنها با تحاشی و وحشت گفت: عجب این کار که به هیچ وجه شدنی نیست. می خواهید ما که سی سال برگزشتگان برای این کار لعنت کردیم، ۵۰ سال دیگر مورد لعن مردم و آیندگان بشویم؟ ولی عاقبت در مقابل اصرار تسلیم شد» (۱۰). دولت انگلیس در عین حال قصد داشت بعضی از مواد قرارداد را به نفع خود تغییر دهد. در این اثنا دولت انگلیس از شاه خواست که سفری به لندن کند (تابستان ۱۳۲۷). منظور از دعوت شاه به انگلیس، اولاً مقدمه چینی برای صحنه گذاشتن بر قرارداد ۱۹۳۳ دوران دیکتاتوری و تمدید امتیاز بانک شاهنشاهی بود که مدت امتیاز آن در حال اتمام بود، و در ثانی، محدود کردن نفوذ آمریکا و جلوگیری از رشد دموکراسی در ایران. شاه هم که می خواست در ایران سلطانی مطلق العنان شود، به خصوص در فکر ایجاد اختناق بود. در همین زمان روزنامه فرانسوی تربیون دو ناسیون نوشت: «از منابع موثقی اطلاع حاصل کردیم که در این بازی نقش مهم را شرکت نفت انگلیس و ایران بر عهده داشته است. قرارداد داری که اعتبارش در ۱۹۶۰ به پایان می رسد، از طرف شاه سابق، در حدود پانزده سال قبل، تا سال ۱۹۹۳ تمدید گردیده بود. ایرانیان نسبت به این اقدام به شدت اعتراض داشتند و می گفتند که مجلس در نتیجه فشار و تهدید خارجیان با تمدید قرارداد موافقت نموده است. بنابراین انگلیسیها مایلند که تجدید قرارداد به طور غیر مستقیم از طرف نمایندگان مجلس فعلی تسجیل و تأیید گردد و برای تأمین این منظور بهترین وسیله آن است که در بعضی از مواد قرارداد تجدید نظر به عمل آید...» (۱۱). شاه پس از مراجعت از انگلیس، برای اجرای نقشه هایی که او را به قدرت واقعی می رساند، می خواست قانون اساسی را تغییر دهد تا بتواند هر وقت که بخواهد مجلس را منحل کند. چون چنین خواستی به نفع انگلستان نیز بود، در این زمینه قول پشتیبانی به شاه داد و بالاخره با برپا کردن مجلس مؤسسان فرمایشی در بهار سال ۱۳۲۸ این کار را انجام داد. ولی قبل از آن، در سال ۱۳۲۷، دولت هژیر برای اجرای قانون مهر ۱۳۲۶، وارد مذاکره با انگلیس شده بود و برای انگلستان سرکوب آزادیخواهان و میهن پرستان تا به سرانجام رسیدن این مذاکرات، امری لازم بود. گردانندگان سیاست خارجی انگلیس پس از سفر شاه به لندن، او را جهت ایجاد اختناق و جو رعب و ترس لایق تشخیص ندادند و از تمایل او به آمریکا هم راضی نبودند. بنابراین تصمیم گرفتند به دست رزم آرا، رئیس ستاد ارتش، که مرد مقتدری بود جو لازم را برای خفقان و دیکتاتوری آماده سازند. نقشه ای که ریخته شد ترور شاه بود که اگر طی آن شاه به قتل می رسید، رزم آرا دیکتاتور ایران می شد و در صورت جان به در بردن شاه هم دولت می توانست با حبس و تبعید مخالفان خود و آزادیخواهان، شرایط لازم را برای

گذراندن قرارداد جدید نفت آماده سازد. در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ در دانشگاه تهران به شاه تیراندازی شد. ولی ضارب بلا فاصله به دست سرتیپ صفاری، رئیس شهربانی، کشته شد و دولت هم با قرارداد دادن کارت جعلی در جیب ضارب و بهانه قرار دادن قرائن واهی دیگر ادعا کرد که او عضو حزب توده بوده است. پس از این واقعه حزب توده غیر قانونی اعلام شد و رهبران آن زندانی گشتند، روزنامه های آزادیخواه توقیف شدند و محدودیتهایی نیز برای آزادیخواهان فراهم گردید.

مخالفت مصدق با قرارداد الحاقی

گفتیم که در دوره زمامداری هژیر، مذاکره با شرکت نفت شروع شد و آقای گس نماینده شرکت به تهران آمد تا به موارد اختلاف بین دولت ایران و شرکت نفت رسیدگی کند. ایرادهای عمده دولت ایران، پس از عقد قرارداد ۱۹۳۳، عبارت بودند از: ندادن حق امتیاز کافی، نپرداختن مالیات به دولت ایران، محاسبه حق السهم ۲۰ درصد دولت ایران از منافع پس از پرداخت مالیات بر درآمد به دولت انگلستان، به حساب نیامدن سود شرکتهای وابسته، استفاده رایگان از اراضی و مواد معدنی، معافیت های گمرکی و فروش نفت ارزان به نیروی دریایی انگلستان. ولی مسأله عمده، یعنی این که در نتیجه قرارداد ۱۹۳۳، مدت ۳۲ سال دیگر بر قرارداد داری اضافه شده بود، و این که دولت انگلیس در ایران مطلق العنان شده و ایران به صورت نیمه مستعمره ای درآمده بود و شرکت نفت برای حفظ منافعش در انتخابات مجلس دخالت می کرد و در تعیین کردن وزیران دست داشت، اصلاً مد نظر نبود. مذاکرات با هیأت انگلیسی پس از دولت هژیر، در کابینه ساعد تا ۱۳۲۸ ادامه یافت. شرکت تمام ایرادهای ایران را قبول نمی کرد، فقط حاضر شد به تغییرات مختصری از قبیل افزایش حق امتیاز از تنی ۴ شیلینگ به تنی ۶ شیلینگ و چند امتیاز کوچک دیگر تن دهد. پیشنهاد های شرکت خیلی کمتر از انتظار دولت ایران بود و برای استیفای حقوق ملت ایران به هیچ وجه کفایت نمی کرد. این پیشنهادها سرانجام مورد موافقت دولت قرار گرفت و به نام قرارداد الحاقی گس - گلشانیان (وزیر دارایی در کابینه ساعد) در تابستان ۱۳۲۸ (۱۹۴۹) تقدیم مجلس گردید. نخست وزیر، با آن که خود شرایط قرارداد را قبل از تصویب مجلس پذیرفته بود، کوشش می کرد در ظاهر رویه بیطرفی پیش گیرد و قبول یا رد نهایی آن را به عهده مجلس بگذارد. وقتی لایحه قرارداد الحاقی در مجلس طرح گردید بیش از ۱۰ روز از عمر مجلس پانزدهم باقی نمانده بود و چون بیم آن می رفت که این مجلس فرمایشی لایحه را تصویب کند، حسین مکی آن قدر نطق کرد تا عمر مجلس به پایان رسید و قرارداد الحاقی تصویب نگردید. سایر نمایندگانی که در این مبارزه شرکت داشتند آقایان دکتر معظمی و مهندس رضوی بودند. در خارج مجلس هم عده ای به رهبری دکتر مصدق، به مبارزه با قرارداد دست زده بودند. در میان آنها باید از مهندس حسینی یاد کرد که اطلاعات لازم را در اختیار نمایندگان مخالف مجلس می گذاشت. در انتخابات دوره شانزدهم که در پاییز ۱۳۲۸ در زمان دولت ساعد صورت گرفت، دربار و دولت در انتخابات دخالت کردند و نمایندگان ارتجاع را برای اجرای مقاصد خویش و تصویب قرارداد الحاقی به مجلس فرستادند. ولی دکتر مصدق همراه عده ای از مدیران روزنامه ها و

قوام السلطنه، که رد کردن قرارداد با شوروی را به عهده مجلس گذاشت، این بار تصویب قرارداد الحاقی بدون دخالت دولت، از مجلسی که بیشتر نمایندگانش برگزیده مردم نبودند بگذرد. در روز اول تیرماه ۱۳۲۹ کمیسیونی برای رسیدگی به قرارداد الحاقی نفت در مجلس تشکیل گردید. این کمیسیون ۱۸ عضو داشت. نمایندگان جبهه ملی در این کمیسیون، دکتر مصدق، الهیار صالح، مکی، حائری زاده و دکتر شایگان بودند. در این اثنا (اول یا پنجم تیر ۱۳۲۹) منصور استعفا داد و رزم آرا نخست وزیر شد. جبهه ملی اعلامیه‌یی صادر نمود که قسمتهایی از آن در این جا نقل می‌شود: «جبهه ملی ایران به ملت ایران اعلام خطر می‌کند و لازم می‌داند علل و جهاتی را که موجب روی کار آمدن کابینه جدید شده است به اطلاع افکار عمومی جهان برساند. نمایندگان جبهه ملی در مجلس و هم چنین در مطبوعات ما، از دو سه هفته به این طرف اطلاعاتی را که در زمینه ایجاد یک حکومت «شبه کودتا» داشته‌اند، بدون پروا بازگو کرده و چیزی از ابراز این حقایق مسلم فروگذار ننموده‌اند. وضع حاضر و حکومت و صحنه‌سازیهایی که در پس پرده صورت می‌گرفت، نشان می‌داد که یک تشنج مصنوعی و یک بحران ساختگی، در تمام شئون، به منظور محو حقوق اساسی مردم در حال تکوین است و کشور ما یک بار دیگر، پس از یک ربع قرن که طعم تلخ دیکتاتوری را چشیده، دوباره به استبداد و رژیم مطلق‌العنانی و سلطه فردی تهدید می‌شود... دولت فعلی با انجام عملیات زیر پرده، که بی‌شبهت به یک کودتای نظامی نیست، می‌خواهد زمام امور را به دست بگیرد. تمام پستهای حساس انتظامی را، برای مرعوب کردن افکار، تحت کنترل شدید نظامی قرار داده و بدون تردید حیات رژیم پارلمانی ایران را، که خونبهای آزاد مردان و قهرمانان مشروطیت است، در مخاطره انداخته... دولت سابق بدون استحضار مجلسین، در فاصله یکی دو ساعت از میان رفت و حکومت جدید، بدون این که کمترین سنت پارلمانی را رعایت کند، تشکیل و سازمانهای مهم مملکتی را اشغال و آماده برای اجرای مأموریتی است که انجام آن را به عهده گرفته است» (۱۵).

صنعت نفت باید ملی شود

روز ورود رزم آرا به مجلس و معرفی هیأت دولت جدید، مجلس سخت متشنج بود و نمایندگان جبهه ملی فریاد می‌زدند که ملت ایران زیر بار دیکتاتوری نمی‌رود (۶ تیر ۱۳۲۹). در ۴ مهر ماه ۱۳۲۹، دکتر مصدق رئیس و مکی مخبر کمیسیون نفت به اطلاع مجلس رساندند که چنان چه دولت در ظرف مدت سه روز پرونده مربوط به نفت را - که تا آن تاریخ از تسلیم آن به کمیسیون طفره رفته بود - تسلیم کمیسیون نفت نکند و اگر ظرف ۱۰ روز دولت نظر خود را راجع به لایحه نفت اظهار نکند، از طرف کمیسیون استیضاح خواهد شد. روز ۱۱ مهر ۱۳۲۹ چون دولت جوابی ارائه نداد، اعضای کمیسیون دولت رزم آرا را استیضاح کردند. در روز ۲۶ مهر ماه ۱۳۲۹، رزم آرا در نطق خود در مجلس سنا، موافقت خود را با قرارداد اعلام کرد. دکتر مصدق در نطق خود در جلسه ۲۷ مهر ماه مجلس شورای ملی گفت: «... آقای گلشائیان وزیر دارایی وقت وارد مذاکره و نتیجه این شد که قرارداد ساعد و گس به مجلس ۱۵ پیشنهاد شود، که همین قرارداد الحاقیه است که اکنون دولت با آن تلویحاً موافقت نموده است. بنده این را دیروز صبح نوشته بودم، حالا باید بگویم

یاران خود در دربار متحصن شدند و تقاضای الغای انتخابات و تشکیل دولتی بیطرف برای نظارت در انتخابات را کردند. این عمل ایشان با استقبال مردم روبرو شد. تحصن کنندگان پس از ارسال یک نامه اعتراض آمیز به وزیر دربار از تحصن خارج شدند و از میان آنان عده‌یی، تحت عنوان «جبهه ملی»، متشکل شدند. در نتیجه مبارزه و افشاگری آنها انتخابات تهران باطل گردید و در انتخاباتی که، بعد از افتتاح مجلس، برای تهران صورت گرفت، نمایندگان جبهه ملی به مجلس راه یافتند. آنها تنها خود را نمایندگان واقعی مردم می‌دانستند زیرا فقط در انتخاب آنان بود که سیاست خارجی و دولت دست نشانده نتوانسته بودند دخالتی کنند. دکتر مصدق پس از ورود به مجلس، در یک مصاحبه مطبوعاتی گفت: «برنامه کار نمایندگان جبهه ملی در مجلس، گذشته از مخالفت با قرارداد ساعد - گس، حفظ و حراست آزادیهای فردی و اجتماعی خواهد بود و تا سر حد امکان این مبارزه شرافتمندانه را، که از حمایت قوی و مؤثر جامعه برخوردار است، ادامه خواهند داد» (۱۲). او خوب می‌دانست که با حفظ آزادی و دموکراسی، استعمار نمی‌تواند در کشور دخالت کند و همواره در هنگام دیکتاتوری و قلدری بوده که، به علت عدم شرکت نمایندگان مردم در امور مملکت، استقلال میهن به مخاطره افتاده است. از این رو مصدق و نمایندگان جبهه ملی مصوبات مجلس مؤسسان ۱۳۲۸ را (که به شاه حق انحلال مجلس را داده بود) مردود دانسته و تقاضای تجدید نظر در قانون انتخابات و مطبوعات و الغای حکومت نظامی را داشتند. بلافاصله پس از شروع مجلس شانزدهم لایحه قرارداد الحاقی توسط علی منصور، نخست وزیر جدید، در مجلس مطرح گردید. او، اگر چه لایحه را به مجلس آورد ولی حاضر به دفاع از آن نبود و می‌خواست مسئولیت رد یا قبول آن را به مجلس محول کند. دکتر مصدق در این باره گفت: «من شنیده‌ام آقای منصور می‌خواهد امروز لایحه نفت را به مجلس پیشنهاد کند. من از شما سؤال می‌کنم شما یک نفر وزیر مسئول این مملکت هستید، وقتی که مجلس پانزدهم به این لایحه رأی نداد، وقتی که نمایندگان مخالف انتخاب شدند و به مجلس آمدند (۱۳)، رفراندم حقیقی ملت این بوده که بر علیه آن لایحه شده. من آقای منصور را خیلی زرتنگ می‌دانستم ولی به این اندازه زرتنگ نمی‌دانستم که یک نخست وزیری از خود سلب مسئولیت کند و یک لایحه‌یی که نخست وزیر سابق به مجلس آورده و مردود بوده ایشان امروز به مجلس بیاورند و شانه خود را از زیر مسئولیت خالی بکنند. آقای منصور، جنابعالی خیلی زرتنگ هستید و ما هم که نماینده ملت هستیم از شما زرتنگ‌تریم. ما محال است که بگذاریم این لایحه‌یی که شما به این ترتیب می‌خواهید بیاورید، به این صورت که هیچ قانونیت ندارد، در مجلس تقدیم شود. وزیر مسئول باید لایحه‌یی که می‌آورد بگوید این عقیده من است... این صلاح مملکت است، رفتم مذاکره کردم به این جا رسیدم و کار را به صلاح مملکت تمام کردم، آمده‌ام پیشنهاد می‌کنم و این جا می‌گویم به این لایحه رأی بدهید... جنابعالی تشریف ببرید و به وظیفه خودتان عمل بکنید و از لایحه خودتان و از نظر خودتان دفاع بکنید، و الا خیلی سهل است که بنده بگویم ساعد یا گلشائیان این طور نوشته‌اند، من هم که عرضی ندارم و به نظر آقایان واگذار می‌کنم. هر کاری که خودتان می‌خواهید، بکنید. تمام شد رفت. این وظیفه دولت مشروطه و نخست وزیر مشروطه نیست. بروید آقا وظیفه خودتان را بشناسید و به مجلس، به صورت یک نخست وزیر مشروطه بیاوید» (۱۴). دکتر مصدق جلوی طرح لایحه را در مجلس گرفت و نگذاشت که مثل دوره

تلویحاً و من نمی دانم که جناب آقای نخست وزیر از ماده ۱۰ آن که می گوید: ماده ۱۰ - با رعایت مقررات این قرارداد، قرارداد اصلی در کمال قوت و اعتبار باقی خواهد ماند، اطلاع دارند یا نه؟ زیرا ماده مزبور قرارداد باطل دوره دیکتاتوری را تنفیذ می کند. توضیحاً عرض می کنم که امتیاز نفت جنوب در سال ۱۹۰۱ میلادی برای مدت ۶۰ سال به داری داده شد و در سال ۱۹۶۲، یعنی ۱۲ سال دیگر، موعد آن منقضی است... ملت ایران ذیحق است که پس از ۱۲ سال، از کلیه محصولات نفتی در حوزه امتیاز بهره مند شود. یعنی آن چه امروز دولت انگلیس و صاحبان سهام می برند نصیب ملت ایران خواهد شد. بنابراین تنفیذ قرارداد دوره دیکتاتوری سبب خواهد شد که ملت ایران تا سال ۱۹۹۳ میلادی، یعنی مدت ۴۳ سال دیگر، در تحت مقررات ظالمانه آن قرار بگیرد و از منابع هنگفت معادن تحت الارضی خود محروم شود. قرارداد مزبور باطل است، برای این که طرفین هر قرارداد باید اول صلاحیت انعقاد آن را داشته و بعد هم آزاد باشند و در امضا و تصویب آن اجباری نداشته باشند. و شما خوب می دانید که اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان دوره دیکتاتوری، نمایندگان حقیقی ملت نبوده و وزرا هم برای انجام وظایف خود آزادی عمل نداشتند... او پس از اشاره به نطق تقی زاده در مجلس ۱۵، اضافه کرد: «یکی از علل تشکیل دیکتاتوری و سلب آزادی از مردم و مجلس شورای ملی، برای تنظیم آن قرارداد بوده و البته ملت ایران با آن مخالف است و شرکت نفت هم از تنظیم و امضای قرارداد ساعد و گس، مخصوصاً درج ماده دهم آن، مقصودی نداشته جز این که مجلس شورای ملی قرارداد باطل دوره دیکتاتوری را تلویحاً تصویب و ملت ایران را اغفال کند». سپس، با ارائه آماری نتیجه گرفت که آن چه شرکت و دولت انگلیس از ایران می برند تقریباً ده برابر حق امتیاز دولت ایران است و در نتیجه تا ۴۳ سال دیگر مردم ایران باید از حقوق خود محروم شوند. او پس از تجلیل از نمایندگان مجلس ۱۵، که با قرارداد الحاقی مخالفت نموده بودند، نطق خود را چنین خاتمه داد: «امیدوارم که ما نمایندگان این دوره هم منافع وطن عزیز خود را با هیچ چیز عوض نکنیم و همگی در رد لایحه ساعد و گس، که تصویب آن برای مجلس ایران و هر ایرانی ننگ بزرگی است، متفق باشیم. اوضاع امروز دنیا چنین اقتضا می کند که ما از نظریات شخصی صرف نظر کنیم و متفق القول از منافع مملکت دفاع نماییم» (۱۶). و بالاخره، خطاب به رزم آرا گفت: «اگر شما با قرارداد ساعد و گس موافقت کنید شما یک ننگی برای خودتان باقی گذاشته اید که هیچ وقت نمی توانید آن را از بین ببرید... اگر شرکت نفت جنوب از شما تشکر کند، اما آن گریه و زاری و ضجه ملت ایران شما را نیست و نابود خواهد کرد فکر کنید جوابی که به من می دهید از روی فکر باشد» (۱۷). به هر حال، اکثریت مجلس شورای ملی به استیضاح اقلیت رأی ممتنع داد. در آبان ۱۳۲۹، رزم آرا به نمایندگی شرکت گزارش داد که هنوز مصمم است از قرارداد دفاع کند ولی شرکت باید کاری کند که دست او را برای دفاع از قرارداد باز کند، یعنی تعدیلی در شرایط خود بدهد. در جواب، شرکت چند پیشنهاد جزئی از قبیل ایجاد لوله گاز برای مصرف شهرها و تأسیس کارخانه سیمان به او کرد و رزم آرا متوجه شد که انتظار اصلاح شرایط را نمی تواند داشته باشد (۱۸). کمی پس از این ماجرا، مصدق و جبهه ملی به فکر ملی کردن نفت افتادند و شعار «صنعت نفت باید ملی شود» را شعار اصلی خویش قرار دادند و در کوی و برزن به تبلیغ این شعار پرداختند. روز ۴ آذر نمایندگان جبهه ملی پیشنهاد زیر را به کمیسیون نفت تقدیم داشتند: «به نام سعادت ملت

ایران و به منظور کمک به صلح جهانی، امضا کنندگان ذیل پیشنهاد می نمایم که صنعت نفت ایران در تمام نقاط کشور، بدون استثناء، ملی اعلام شود، یعنی تمام عملیات اکتشاف - استخراج و بهره برداری در دست دولت قرار گیرد. حائری زاده، اللهیار صالح، دکتر شایگان، دکتر محمد مصدق، حسین مکی» (۱۹). این پیشنهاد مورد قبول واقع نشد، ولی با آن که نمایندگان جبهه ملی در این کمیسیون در اقلیت قرار داشتند، چون تنها گروه متشکل بودند، کمیسیون را وادار کردند که در جلسه سری ۱۹ آذر، این متن را به اتفاق آرا تصویب کند: «قرارداد الحاقی ساعد - گس کافی برای استیفای حقوق ایران نیست، لذا مخالفت خود را با آن اظهار می دارد» (۲۰). پس از اطلاع مردم از نظر کمیسیون، تظاهرات عمومی در سراسر کشور علیه شرکت نفت و به دفاع از اقلیت مجلس و جبهه ملی صورت گرفت. آیت الله کاشانی نیز مردم را به مبارزه برای ملی شدن نفت دعوت کرد و روزنامه های تهران مشغول افشاگری شدند. در نتیجه بعضی از مدیران روزنامه ها، مثل زنده یاد دکتر حسین فاطمی مدیر باختر امروز، بازداشت شدند. به خانه آیت الله کاشانی نیز حمله شد. نمایندگان جبهه ملی پس از مذاکره با نخست وزیر، به این اقدامات اعتراض کردند ولی چون این اعتراض به نتیجه یی نرسید و نمایندگان مورد تهدید قرار گرفتند، مصمم شدند که در مجلس متحصن شوند (۲۹ آذر ۱۳۲۹). دکتر مصدق در جلسه ۳۰ آذر گفت: «نظر به این که ملت بیدار ایران خوب می داند که این مضیقه ها به دست خدمتگزاران شرکت غاصب نفت فراهم می شود و دولت ما نیز از آنان پشتیبانی نموده و به بهانه جلوگیری از اغتشاشاتی که خود ایجاد کننده آن است، در صدد شکستن قلم و بریدن زبان اقلیت و ملت ایران است، ما نمایندگان اقلیت خود را موظف می دانیم که به کلیه جهانیان اعلام کنیم که هر گونه قراری نسبت به لایحه نفت در مجلس، با توجه به مضیقه هایی که ایجاد شده، داده شود، مثل اقداماتی که در دوره قرارداد ۱۹۳۳ شده، از درجه اعتبار ساقط است و ملت ایران را به هیچ وجه متعهد نمی کند؛ و رسماً اعلام می کنیم که ملت ایران هر قراری غیر از ملی کردن نفت را که حق مسلم اوست، به رسمیت نخواهد شناخت و این مبارزه مقدس تا نیل به هدف هم چنان ادامه خواهد داشت» (۲۱). پس از این وقایع، از آن جا که کمیسیون نفت مخالفت خود را با قرارداد الحاقی اعلام نموده بود، دولت می دانست که اگر طرح قرارداد در دستور مجلس قرار گیرد به زودی رد می شود و امکان دارد که طرح ملی شدن نفت، که جبهه ملی پیشنهاد نموده بود، از مجلس بگذرد. بنابراین در روز ۵ دیماه ۱۳۲۹، مودیانه قرارداد الحاقی را از مجلس پس گرفت و ادعا کرد که برای استیفای حقوق ملت ایران طبق قانون مهر ۱۳۲۶، تدابیر دیگری اتخاذ خواهد کرد.

در این هنگام اکثریت مجلس بر اثر مبارزات پیگیر جبهه ملی، رفته رفته به پشتیبانی از آنها برخاسته بود. مجلس در ۲۱ دیماه، با اکثریت آرا اعلام کرد که بیانات فروهر وزیر دارائی در ۵ دیماه ۱۳۲۹ (در باره پس گرفتن لایحه نفت)، به هیچ وجه مورد تصدیق نمایندگان ملت نبوده و مردود می باشد. در همین زمان شرکت آرامکو مشغول مذاکره با دولت عربستان سعودی بود تا قراردادی بر اساس تنصیف عواید، یعنی تفویض ۵۰ درصد از سهام به هر یک از دو طرف، منعقد نماید و این خبر بر نارضایی ملی از شرکت افزوده بود. پس از اظهار نظر اکثریت نمایندگان در ۲۱ دیماه، شرکت متوجه شد که باید از فکر پیگیری قرارداد الحاقی منصرف شود. اکثریت مجلس در ۲۷ دیماه ۱۳۲۹ پیشنهاد ۱۹ آذر



پیروزی نهضت ملی کردن نفت

کمیسیون نفت را تأیید کرد و متن زیر را با اکثریت آرا تصویب نمود: «مجلس شورای ملی با تأیید و تصویب گزارش کمیسیون نفت دایر بر این که لایحه ساعد - گس استیفای حقوق ایران را نمی‌نماید، به منظور اجرای قانون مهر ماه ۱۳۲۶، به آن کمیسیون مأموریت می‌دهد با توجه به پیشنهادات آقایان نمایندگان، در ظرف دو ماه گزارشی مبنی بر تعیین وظیفه دولت تهیه و برای تصویب به مجلس شورای ملی تقدیم نماید» (۲۲). دامنه تظاهرات مردم به دفاع از مبارزات جبهه ملی، روز به روز بیشتر می‌شد و شعار ملی شدن نفت در سراسر کشور عمومیت می‌یافت.

شرکت نفت، برای جلوگیری از فکر ملی شدن، با رزم آرا وارد مذاکره شده بود و تصمیم داشت قراردادی بر اصل تقسیم عواید به صورت ۵۰ - ۵۰ منعقد نماید و قرضه‌یی معادل ۵ میلیون لیره نیز به دولت ایران پرداخت کند که از درآمدهای بعدی کسر گردد (۲۳) (این مطالب البته بعدها، در گزارش شرکت نفت به صاحبان سهام در آبان ۱۳۳۰، افشا گردید). اما دیگر خیلی دیر شده بود و رزم آرا هم به این امر واقف بود، از این رو آماده بودن شرکت را برای این کار اعلام نمی‌داشت (۲۴). او، اگر چه معتقد به ملی کردن نفت نبود، کوشش داشت تظاهر کند که مخالف با ملی شدن نفت نیست. در روز ۲ اسفند ماه رزم آرا به سفیر انگلیس اطلاع داد که در صدد است به اطلاع مجلس برساند که دولت حاضر به مطالعه اصل ملی شدن نفت می‌باشد و در ضمن حاضر است با شرکت نیز قراری برای تنصیف عواید بگذارد (۲۵). او با اکثریت مجلس نیز تماس گرفته و گفته بود که کار باید با مطالعه کارشناسان به پیش برود (۲۶) و نباید شتاب کرد تا به تدریج اقدامات کمیسیون بایگانی شوند و دولت بتواند با شرکت قرارداد ۵۰ - ۵۰ منعقد نماید. ولی دولت انگلیس تصور می‌کرد که رزم آرا با اقلیت مجلس همصدا شده است. در روز ۴ اسفند شپارد، سفیر انگلیس، به رزم آرا اطلاع داد که دولت وی به هیچ وجه نمی‌تواند هیچ طرحی را که در برگیرنده اصل ملی شدن باشد، قبول کند (۲۷). در ۵ اسفند رزم آرا کوشش کرد نمایندگان اکثریت را از فکر پیگیری ملی شدن نفت بازدارد، ولی آنها سخنان رزم آرا را مغایر اظهارات چند روز پیش او یافتند و نظر او را نپسندیدند. رزم آرا، زیر تهدید دولت انگلیس، کوشش داشت با سیاست دفع الوقت راهی برای فرار بیابد (۲۸). گزارشی که سفیر انگلیس پس از مذاکره با رزم آرا در ۱۲ اسفند به لندن فرستاده است، نشان می‌دهد که قصد حقیقی رزم آرا چه بوده است. متن گزارش چنین است: «نخست وزیر می‌گوید اگر از پیش گفته شود که ترتیبی که دولت می‌خواهد با مال با شرکت برقرار کند چه خواهد بود، نتیجه این خواهد شد که نمایندگان فوراً جنجالی، به نفع ترتیب دیگری که آن را بسیار مفیدتر قلمداد خواهند کرد، بر پا کنند. بدین ترتیب نخست وزیر نظرش مستقیماً مخالف نظر ماست و با این که ما فشار زیادی به او وارد آوردیم حد اکثر موافقتی که کرد این بود که حاضر شد سعی کند کمیسیون نفت دولت را مأمور تجدید مذاکره با شرکت نماید، بی آن که ذکری از چگونگی راه حل نهایی به میان بیاید... بعید نیست پیش بینی او تا این حد درست باشد که مخالفین او، که چنان که می‌دانید تعدادشان کم نیست، به احتمال قوی هر راه حلی را که او پیشنهاد کند به باد انتقاد گرفته و غیر کافی اعلام

خواهند کرد و از این راه منظورشان را که تخطئه شخص او و بهره برداری سیاسی از جریان کار است تأمین خواهند نمود. این جا باید اضافه کرد که خبر آمادگی ما به مذاکره در باره تنصیف عواید کما بیش درز کرده، اما هنوز بحثی در اطراف آن پیش نیامده است. سفیر عقیده دارد که اگر ما بیش از این به نخست وزیر فشار بیاوریم که موضوع پیشنهاد ۵۰-۵۰ را به کمیسیون اعلام کند و بعد این ترتیب هم مردود شناخته شود، در آن صورت ممکن است مسئولیت چنین شکست متوجه ما شود» (۲۹). روز ۱۲ اسفند رزم آرا در کمیسیون نفت اعلام کرد که کارشناسان باید برای ملی شدن مطالعات کافی به عمل بیاورند و گر نه این کار موجب تیره روزی ملت ایران خواهد شد. او اضافه کرد که ملی کردن احتیاج به تأسیس شرکت‌های فرعی و سایر تجهیزات دارد و خلاصه باید منتظر اظهار نظر خبرگان باشیم تا ببینیم این کار اقتصادی هست یا خیر. در واقع، همان طور که گفته شد، قصد او ائتلاف وقت و منصرف کردن نمایندگان از اقدام به ملی کردن صنایع نفت بود. او در ضمن مخالفت شرکت را با اصل ملی کردن و استفاده دولت از وام شرکت را هم به اطلاع رساند، ولی چون پیشنهاد شرکت بر اساس ۵۰-۵۰ را فاش نکرده بود، دیگر امکان مذاکره بین دولت و کمیسیون وجود نداشت. در واقع ابتکار عملیات در دست کمیسیون نفت قرار گرفت و اصل ملی شدن نفت به صورت عمل انجام شده درآمد. روز ۱۶ اسفند رزم آرا به دست استاد خلیل طهماسبی در مسجد شاه کشته شد و این امر در تصویب ملی شدن نفت بدون شک بی تأثیر نبود، زیرا نمایندگان که احتمال داشت مرعوب شوند، از آن پس می‌توانستند آزادانه اظهار نظر کنند. مخالف جدی ملی شدن نفت از صحنه خارج شده بود. روز ۱۷ اسفند گزارش کمیسیون نفت در اختیار مجلس قرار گرفت و در روز ۲۲ اسفند، به علت حاضر نبودن اکثریت نمایندگان، این گزارش نتوانست در دستور مجلس قرار بگیرد. در این روز دکتر مصدق خطاب به نمایندگان گفت: «به شما ای نمایندگان مجلس شانزدهم، به شما ای آقایان نمایندگان که در وطن پرستی شما نمی‌توان تردید نمود، عرض می‌کنم گزارش کمیسیون نفت را بدون فوت وقت، که ممکن است از کیسه ملت ایران برود و دیگر شما موقعی بدست نیاورید که به این خدمت بزرگ ملی مفتخر و موفق شوید، تصویب کنید تا این بدن ضعیف و نحیف آن دست مقطوع را (۳۰) به بدن وصل کند و با دو دست در راه استقلال سیاسی و اقتصادی خود مبارزه نموده و رفع این بیچارگی و بدبختی را، که به واسطه سوء سیاست همسایه جنوبی نصیب ملت ایران شده است، بکند... شنیده‌ام نظر شرکت نفت این است که در بعضی نمایندگان، اگر بتوانند، اعمال نفوذ کنند که در مجلس شورای ملی حاضر نشوند که این دو سه روز آخر سال منقضی بشود و تا ۱۷ فروردین هم خدا بزرگ است که چه چیزها پیش بیاید و من یقین دارم که نمایندگان همگی آنقدر وطن پرست هستند که زیر بار هیچ نفوذی نروند. ای نمایندگان محترم و ای کسانی که دلسوز مملکتید، در جلسه آتی مجلس حاضر شوید و این رأی کمیسیون را به اتفاق آرا تصویب کنید تا کمیسیون بتواند هر چه زودتر راه حلی برای ملی شدن صنعت نفت به مجلس شورای ملی پیشنهاد کند. شما نمایندگان ملت تصمیمی اتخاذ کنید که مملکت را از خطر دخالت بیگانگان حفظ نمایید» (۳۱). روز ۲۴ اسفند کمیسیون نفت گزارش ۱۷ اسفند خود را بدین شرح به مجلس شورای ملی داد:

«مجلس شورای ملی

نظر به این که ضمن پیشنهادات واصله به کمیسیون نفت، پیشنهاد ملی شدن صنعت

نفت در سراسر کشور مورد توجه و قبول کمیسیون قرار گرفته و از آن جایی که وقت کافی برای مطالعه در اطراف اجرای این اصل باقی نیست، کمیسیون مخصوص نفت از مجلس شورای ملی تقاضای دو ماه تمدید می‌نماید. بنابراین ماده واحده ذیل را با قید دو فوریت برای تصویب تقدیم مجلس شورای ملی مینماید: ماده واحده - مجلس شورای ملی تصمیم مورخ ۱۳۲۹/۱۲/۱۷ کمیسیون مخصوص نفت را تأیید و با تمدید مدت موافقت می‌نماید

مخبر کمیسیون - حسین مکی»

مجلس شورای ملی با اکثریت آرای نمایندگان این متن را تصویب کرد و در روز ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ نیز اصل ملی شدن از مجلس سنا گذشت و نفت ایران پس از پنجاه سال ملی گردید.

ملی شدن صنعت نفت نه تنها از لحاظ اقتصادی برای ایران مهم بود و دولت با در دست داشتن این ثروت عظیم می‌توانست چرخهای اقتصاد مملکت را به حرکت درآورد و از نابسامانیها بکاهد، بلکه از همه مهمتر قدمی بود در راه تحصیل استقلال واقعی مملکت. زیرا، همان طور که گفتیم، شرکت نفت ایران و انگلیس، به خاطر حفظ منافع خود، دولتی شده بود در داخل دولت، و در تمام شئون زندگی مردم، از تعیین وزیر و دخالت در انتخابات گرفته تا مسائل فرهنگی و اجتماعی، دخالت می‌کرد. هم چنین مبارزه در راه ملی شدن صنایع نفت باعث رشد سیاسی جامعه ایران گردید، به طوری که در مدت کوتاهی احزاب سیاسی شکل گرفتند و اگر مهلت بیشتری داشتند نیروهای بیشتری را جذب می‌نمودند و دموکراسی را ریشه دارتر می‌کردند. در این دوره مطبوعات زنده و آزاد فعال شدند و از لحاظ فرهنگی هم پیشرفتهای چشمگیری در زمینه تئاتر و موسیقی صورت گرفت. جوانان علاقه زیادی به مسائل سیاسی و اجتماعی پیدا کردند و هم اینها بودند که مبارزه را پس از شکست نهضت تا انقلاب ۵۷ ادامه دادند. بنابراین ملی شدن نفت علاوه بر خلع ید اقتصادی از استعمار، باعث بیداری و جنبش مردمی و دموکراتیکی شد که هنوز ادامه دارد و تا تسخیر دستگاه حاکم توسط نیروهای ترقیخواه ادامه خواهد داشت. به این ترتیب نهضت ضد استعماری مردم ایران با کوشش و مجاهدت مردم و رهبری دکتر مصدق به ثمر رسید. نکته جالب توجه این است که در تمام دوره‌های قانونگذاری بعد از شهریور ۲۰، اقلیت کوچک و مصممی توانست با استفاده از تضادهای موجود در سیاست خارجی و توسل به غرور ملی نمایندگان، رأی خود را بر اکثریت تحمیل کند. در دوره شانزدهم این مبارزات به اوج خود رسید و اقلیت کوچک مجلس نه تنها توانست جلو تصویب قرارداد الحاقی را بگیرد بلکه دست شرکت نفت جنوب را از ایران کوتاه کرد.

منابع و توضیحات:

- ۲- تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران، نوشته فواد روحانی، ص ۶۳
- ۳- سیاست موازنه منفی (جلد اول)، تألیف حسین کی استوان، ص ۱۷۱
- ۴- تاریخ ملی شدن ...، ص ۶۶
- ۵- امتیاز نفت جنوب طبق قرارداد ۱۹۳۳، تا ۱۹۹۳ تمدید شده بود و از ۱۹۰۱ - که شروع قرارداد داری بود - تا این سال، می شود ۹۲ سال
- ۶- سیاست موازنه منفی (جلد اول)، ص ۱۹۳
- ۷- همان جا، ص ۱۹۹
- ۸- تاریخ ملی شدن ...، ص ۷۰
- ۹- منظور رضا شاه است.
- ۱۰- نطق های دکتر مصدق در مجلس شانزدهم، انتشارات مصدق، جلد اول، دفتر دوم، ص ۵۵
- ۱۱- روزنامه داد شماره ۱۳۰۱، به نقل از گذشته چراغ راه آینده است، ص ۴۶۳
- ۱۲- همان جا
- ۱۳- منظور تجدید انتخابات تهران و ورود نمایندگان جبهه ملی به مجلس است.
- ۱۴- نطق های دکتر مصدق ...، جلد اول، دفتر اول، ص ۳۷ و ۳۸
- ۱۵- همان جا، ص ۴۹
- ۱۶- منظور قرارداد ۱۹۳۳ است.
- ۱۷- نطق های دکتر مصدق ...، جلد اول، دفتر دوم، ص ۵۴ تا ۵۷
- ۱۸- تاریخ ملی شدن ...، ص ۸۸
- ۱۹- کتاب سیاه نوشته حسین مکی، به نقل از گذشته چراغ راه آینده است.
- ۲۰- نطق های دکتر مصدق ...، جلد اول، دفتر دوم، ص ۹۷
- ۲۱- همان جا، ص ۱۰۹
- ۲۲- همان جا، ص ۱۱۳
- ۲۳- گذشته چراغ راه آینده است، ص ۵۰۷
- ۲۴- تاریخ ملی شدن ...، ص ۹۱ تا ۹۳
- ۲۵- همان جا
- ۲۶- همان جا
- ۲۷- همان جا
- ۲۸- همان جا، ص ۹۴
- ۲۹- رجوع شود به مثالی که دکتر مصدق در باره سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم زد و در این نوشته هم آمده است.
- ۳۰- نطق های دکتر مصدق ...، جلد اول، دفتر دوم، ص ۱۱۶ و ۱۱۷

مجلس چهارده

نفت، مصدق و حزب توده

ایمان

پس از دوران سیاه دیکتاتوری رضا شاهی، مجلس چهارده نخستین عرصه پیکار مصدق در جهت تحقق حاکمیت ملت بر منابع خویش است. در این دوره از فعالیت مجلس است که او سیاست «موازنه منفی» را اعلام می نماید و با دادن امتیاز نفت به کشورهای خارجی مخالفت می کند. از این رو شناخت وقایع این مرحله - که موضوع مقاله زیر را تشکیل می دهد - به عنوان پیش در آمد ملی شدن نفت ضرورت دارد.

«روز ۲۶ مه ۱۹۰۸ که چاه کنی به عمق ۱۱۸۰ پا رسیده بود نفت فوران کرد و متجاوز از ۵۰ پایاز دستگاه حفاری بالا زد. به این ترتیب صنعتی آغاز شد که در طی دو جنگ نیروی دریایی انگلستان رانجات داد ولی برای ایران زحمتی ایجاد کرد که از مجموع مزاحمت های سیاسی دول عظیم بیشتر بود» (۱).

روز سوم شهریور ۱۳۲۰ نیروهای متفقین از مرزهای ایران گذشتند و بساط حکومت دیکتاتوری رضا شاه برچیده شد. چهره سیاسی کشور دگرگون گشت، بدون این که ساختمان جامعه ایران، که از فساد، فئودالیسم و ظلم رنج می برد، تغییر یابد. ارتش های انگلیس و شوروی در ایران حضور پیدا کردند؛ هر کدام آینه و مبلغ ملموس دولت خود برای ملت ایران بودند. حاکمان ایران ترجیح دادند بی اعتنا به حضور شوروی، هم چنان وابسته به انگلستان باقی بمانند، حتی تنگ تر از سابق. آنها آن چه را بر سر رضا شاه آمده بود به یاد

داشتند: او خواسته بود به آلمان نزدیکتر شود. بدین ترتیب هیات حاکمه و شرکت نفت بیش از پیش در هم آمیختند. انگلیسیها مهره خود سید ضیاءالدین طباطبائی، عامل کودتای ۱۲۹۹، را برای جهت دادن هیات حاکمه به ایران آوردند. در بهم ریختگی اوضاع آن ایام، آزادی نیمبندی هم به وجود آمد، نشریات تازه‌یی پا گرفتند، زندانیان سیاسی آزاد شدند و احزاب گوناگونی پا به میدان گذاشتند. حزب توده به سرعت نیرومند شد و بزرگترین حزب سیاسی کشور گردید. آزادی دکتر مصدق هم، که تا آن موقع در احمدآباد به حالت تبعید به سر می‌برد، به او ابلاغ شد؛ ولی مصدق به این آزادی رغبتی نشان نداد تا بی اعتباری کسانی را که متولی «اعطای آزادی» به او بودند آشکار سازد. او از تبعیدگاه خود بیرون نیامد تا مردم خود وارد کار شدند و از او خواستند به تهران بیایند و در انتخابات شرکت کنند. مصدق پذیرفت و مردم وفاداری خود را نشان دادند. او در انتخابات وکیل اول تهران شد. بدین ترتیب مرد پیکار بار دیگر به میدان مبارزه گام گذاشت: «ابتدا تصمیم گرفتم که در احمدآباد بمانم و در سیاست مداخله ننمایم، ولی درد این است که اگر امور اجتماعی خوب نباشد امور انفرادی هم بد می‌شود. پس لازم است که اول هرکس در اصلاح جامعه بکوشد و بعد امور انفرادی را اصلاح نماید» (۲).

مخالفت با اعتبار نامه سید ضیاء

مصدق بی درنگ وارد کار شد. اولین کار او در مجلس مخالفت با اعتبارنامه سید ضیاءالدین بود. او در نطقی به همین مناسبت گفت: «بیست سال است که ملت ایران را ندیده‌ام، به ملت ایران تعظیم می‌کنم، می‌خواهم در راه وظیفه‌ام شربت شهادت بچشم و در قبرستان شهدای آزادی دفن شوم و تا آخر عمر برای دفاع از وطن حاضر می‌باشم» (۳). در آن ایام سید ضیاءالدین طباطبائی خود را قربانی دستگاه جور و ستم رضاخانی می‌نامید و آن دستگاه را مورد طعن و لعن قرار می‌داد. وی که از رضاخان به عنوان دشمن اسلام نام می‌برد، زیر کلیشه عکس او نوشت: رضا خان آمر توپ بندی حرم مطهر حضرت رضا و سبب قتل عام مسلمانان در خانه خدا (مسجد گوهر شاد) و مرقد فرزند پیغمبر اکرم (۴). جالب این که سید ضیاء در همان حال دفاع از سیاست شوروی و تظاهر به دوستی با آن دولت می‌نمود. او، در مصاحبه‌یی که قبل از ورود به ایران با مظفر فیروز انجام داد، گفت: «لنین و رؤسای انقلاب شوروی زبان‌شان، مسلکشان، اخلاقشان ایرانی نبود، ولی آن چه به ایران دادند، آن چه برای ایران کردند، در تاریخ، هیچ شاه ایران، هیچ پیشوای ایران، هیچ وزیر ایران، هیچ نماینده مجلس و هیچ نویسنده ایران، برای ایران نکرد» (۵). می‌بایست دکتر مصدق و حزب توده پرده از چهره سید ضیاء بر می‌داشتند. از این رو هنگام طرح اعتبار نامه سید ضیاء در مجلس شورای ملی، فراکسیون توده و دکتر محمد مصدق به عنوان مخالف اسم‌نویسی کردند. دکتر مصدق گفت: «... این طور شهرت داده بودند که من در حزب توده هستم و با حزب توده بستگی دارم و به جهت بستگی با حزب توده، با آقای سید ضیاءالدین مخالفت می‌کنم. من بیست و دو سال است که با ایشان مخالفم. مخالفت امروز من چه دخلی به حزب توده دارد؟ از آقایان مخالفین حزب توده خواهش می‌کنم که مخالفت خود را پس بگیرند و اگر پس نگیرند من در این جا هیچ صحبت نخواهم کرد» (۶). بنا به تقاضای

مصدق، نمایندگان حزب توده مخالفت خود را پس گرفتند. دکتر مصدق در سخنرانی خود سید ضیاءالدین طباطبائی را به عنوان مزدور سرشناس استعمار انگلیس و عامل کودتای ۱۲۹۹ معرفی کرد، از حقایق کودتای ۱۲۹۹ پرده برداشت و نشان داد آن چه را سید ضیاء یک انقلاب ملی نامیده یک کودتای تمام عیار انگلیسی بوده است. او گفت چگونه ممکن است یک دسته قزاق به دستور خارجی انقلاب کنند و آن وقت به روی هموطنان ایرانی تیغ بکشند، حبسشان کنند، و در عین حال ادعای دلالت مردم را به راه درست داشته باشند. سید ضیاءالدین، به هر حال، در مجلس ۱۴ لیدر اکثریت بود و مصدق ناچار بود نیروی بسیاری برای خنثی سازی این مهره سرسپرده به کار ببرد. سخنرانی مصدق علیه سید ضیاء موج عظیمی در ایران به راه انداخت و تمام نشریات روز به بحث و تفسیر آن پرداختند. حزب توده دکتر مصدق را، به عنوان یکی از بزرگترین عناصر ملی و مظهر اراده ایران (۷)، ستود و در حق وی چنین نوشت: «همین که نوبت به اعتبارنامه دشمن بزرگ مشروطیت ایران رسید، ناگهان این وضع عادی بر هم خورد و صدای دست زدن یکی از بزرگترین عناصر ملی ایران، آقای دکتر مصدق، وکیل اول تهران، به مثابه یک ضربت قاطع بر پیکر ارتجاع خفه کننده استقلال و آزادی ملت ایران تلقی شد» یا: «چه چیز دکتر مصدق را دکتر مصدق کرده و او را مورد احترام مردم قرار داده؟ همین حق بینی، همین حمایت دلاورانه از حق، همین مبارزه آشکار بر علیه ارتجاع و دسایس ارتجاعی» (۸). سید ضیاء با پاسخهای سفسطه آمیز خود نتوانست جواب قانع کننده‌یی به نطق مستدل دکتر مصدق بدهد و در پایان گفت: «اگر اظهارات من شما را قانع نکرد حقایق دیگری هست که من نگفتم و نمی‌گویم... و هیچ الزامی هم ندارم به کسی توضیح دهم» (۹). نویسنده «کارنامه مصدق» در توضیح موضع حزب توده نسبت به این نطق دکتر مصدق می‌نویسد: «در آن زمان حزب توده سازمانی بود که در آن هم کمونیستها و هم آزادیخواهان غیر کمونیست می‌بودند. هدف رهبری حزب هم همین بود که در سراسر دوران جنگ ضد فاشیستی، حزب توده ایران را بگونه‌ای یک حزب آرمانخواه و هواخواه رنجبران بگهدارد که آزادیخواهان با اندیشه‌های گوناگون بتوانند در آن بمانند، یعنی بیشتر جبهه‌یی از آزادیخواهان باشد تا یک حزب یکپارچه. پایه گذاران حزب توده، که بیشترشان از زندانیان سیاسی آزاد شده و کمونیستهای پیشین بودند، از ابتدا می‌کوشیدند با دکتر مصدق، مؤتمن الملک پیرنیا و سایر آزادیخواهان در یک سازمان بمانند، ولی مصدق بدیشان نپیوست و جایگاه فوق حزبی خود را نگهداشت».

حزب توده و مسأله امتیاز نفت

در آن ایام سربازان ارتش آمریکا هم کم کم وارد ایران شدند. کشور شده بود میدان بازی سه نیروی بزرگ. تا قبل از شهریور ۱۳۲۰، نیروی یکه تاز در ایران فقط انگلستان بود. همسایه شمالی سرگرم مسائل خود بود و در داخل کشور اگر کسی می‌خواست از شوروی جانبداری کند به جرم داشتن مرام اشتراکی دستگیر و زندانی و احیاناً نابود می‌شد (مثل دکتر ارانی). ولی پس از شهریور ۱۳۲۰، شوروی هم در ایران حضور داشت و بالطبع در قبال منافع انگلستان و مطامع آمریکای از راه رسیده، به سهم خود انتظاراتی داشت. دولتی که تا آن تاریخ حاضر نبود یک مؤسسه تجارتي به نام «بانک استقراضی» در ایران داشته باشد،

به عنوان حفظ موازنه سیاسی، صفحات شمال را اشغال نمود. تا آن موقع مردم ایران در اثر تبلیغات سوئی که، تحت عنوان خطر بلشویسم و الحاد، علیه شوروی صورت گرفته بود، تصور می کردند اگر قشون سرخ وارد ایران شود به هیچ چیز ابقا نمی کند، ولی رفتار سنجیده ارتش سرخ در ایران باعث رفع این نگرانی شد. مصدق به همسایه شمالی احترام می گذاشت. این احترام ناشی از قضاوتی بود که در مورد رفتار شوروی نسبت به ملت های تحت ستم داشت. معیار قضاوت او قرارداد ۱۹۲۱ بود که به موجب آن دولت شوروی از همه امتیازات خود در ایران چشم پوشیده بود.

در سال ۱۳۲۲ گفتگوهای بین نخست وزیر وقت (ساعد) و شرکتهای نفتی آمریکایی و انگلیسی انجام می شد. دولت ساعد دو نفر کارشناس آمریکایی (هوور، فرزند رئیس جمهور سابق آمریکا و کرتیس) را، به سمت کارشناس نفت، به خرج دولت ایران استخدام کرده بود تا پیشنهادهای واصله از طرف شرکتهای آمریکایی و انگلیسی را در کمیسیونی تحت نظارت دکتر میلیسیو و با عضویت ویویان، مستشار آمریکایی، انتظام، نجفی، پیرنیا و آرام، بررسی نمایند. پیشنهادها از طرف شرکت انگلیسی رویال داچ شل و شرکتهای آمریکایی استاندارد و اکیوم و سینکлер به ایران داده شده بود. دولت ساعد سعی در مخفی نگهداشتن امور داشت ولی روشن بود که این اقدامها دیر یا زود آشکار خواهد شد. روز ۱۹ مرداد ۱۳۲۳، طوسی نماینده بجنورد در مجلس، دولت را در خصوص پیشنهادها و مذاکره با شرکتهای انگلیسی و آمریکایی مورد سؤال قرار داد. در همان جلسه، دکتر رادمنش، عضو و سخنگوی فراکسیون حزب توده، نظر حزب را در این مورد اعلام کرد: «از چندی قبل به این طرف، همه آقایان مطلع هستند که در جراید خارجی و داخلی مفصلاً راجع به نفت شرق مطالبی خوانده ایم که آقای دکتر میلیسیو برای همین کار دو مستشار از آمریکا استخدام کرده اند و می خواهند راجع به نفت با آقایان مستشاران مشورت کنند. یک جریان دوم هم دیده می شود و آن مجالسی که جناب آقای نخست وزیر در این هفته های اخیر ترتیب داده اند و از یک عده از آقایان جلساتی تشکیل می دهند و مشورتهایی به همان منظور که در روزنامه ها نوشته می شود و این جلسات هم گویا مربوط به نفت است، و امیدوارم این دو جریان یک جریان باشد. بنده خواستم عرض کنم که بنده با رفقایم با دادن امتیازات به دولتهای خارجی به طور کلی مخالفیم. همان طور که ملت ایران توانست راه آهن را خودش احداث کند، بنده یقین دارم که با کمک مردم و سرمایه داخلی ما می توانیم تمام منابع ثروت این مملکت را استخراج و شاید بتوانیم به موضوع بدبختی مردم این مملکت بهبودی بدهیم» تاکید از نویسنده [اگر فرض کنیم که این مورد استثنایی است، من تعجب از این عجله در این قضیه می کنم که چرا ما در یک چنین موقع بحرانی که تمام دنیا در آتش می سوزد، در این امر این قدر تسریع می کنیم و به عقیده بنده به هیچ وجه صلاح نیست و مقتضی نیست در چنین موقعی ما با عجله یک اقدامی بکنیم که شاید قرن ها در آتیه، تأسف آن را بخوریم» (۱۵). او سپس از دولت توضیحاتی خواست که دولت ساعد مجبور به پاسخ شد و متعهد گردید بدون موافقت مجلس اقدامی نکند. پس از آن که دولت جریان مذاکرات خود را با شرکتهای نفتی آمریکایی و انگلیسی افشا نمود، و معلوم شد که این مذاکرات ده ماه به دور از نظر عامه ادامه داشته است، مطبوعات عموماً سیاست دولت ساعد را محکوم کردند و او را از هرگونه شتابزدگی بر حذر داشتند. در این مورد روزنامه آذیر (متعلق به پیشه وری) نوشت: «مردم بیدار باشید، گول

نخورید، اغفال نشوید، منابع ثروت ایران مال خود ملت ایران است، آن را فقط ملت ایران می تواند استخراج کند» (۱۱) [تاکید از نویسنده].

در پانزدهم شهریورماه ۱۳۲۳، سفیر ایران در مسکو اطلاع داد که هیأتی، برای مذاکره راجع به نفت خوریان، از طرف دولت شوروی به تهران خواهد آمد. دولت ساعد جواب داد که از ملاقات و مذاکره حضوری که به نفع دو کشور باشد، کمال مسرت را خواهد داشت. باید توضیح داد که «به سال ۱۳۰۴، شرکتی به نام شرکت سهامی نفت کویر خوریان، بر اساس فرمانی که در سلطنت ناصرالدین شاه صادر شده بود، تأسیس گردید و با وساطت یک نفر گرجی به نام خشناریا، ۶۵ درصد سهام آن در دست بانک روس قرار گرفت. در ۱۳۰۵ مختصر عملیات حفاری در نزدیکی سمنان، به وسیله چند مهندس روسی، انجام شده بود ولی بعد از آن، به علت امیدبخش نبودن منطقه از لحاظ کشف نفت و عدم تکافوی سرمایه، عملیات شرکت خوریان قطع شده بود» (۱۲). هیأت اقتصادی شوروی به ریاست کافتارادزه، معاون کمیساریای خارجه شوروی، به تهران آمد و پس از ملاقات با نخست وزیر و جلب نظر مساعد وی (۱۳) عازم شمال شد تا نواحی نفت خیز آن صفحات را مورد بررسی قرار دهد. این هیأت در بازگشت، درخواست امتیاز استخراج نفت در بعضی از استانهای شمال ایران را تسلیم دولت نمود. درخواست امتیاز نفت از ناحیه شوروی، باعث دگرگونی شدید در همه برنامه های مربوط به نفت شد. جنجال زیادی به راه افتاد و اعتراضهایی از ناحیه مطبوعات صورت گرفت. روزنامه داد، در شماره ۲۷۰ به تاریخ ۲۳/۷/۱۱، سیاست دولت را در مذاکرات پنهانی در مورد دادن امتیاز به هر دولتی محکوم کرد و تشکیل یک شرکت داخلی را با ۵۱ درصد سهام ایرانی و ۴۹ درصد سهام اتباع خارجی، برای بهره برداری از نفت پیشنهاد کرد. مطبوعات دیگر نیز به سهم خود مسأله را مورد بحث قرار دادند و درخواست امتیاز از طرف شوروی هم چاشنی تمام سرو صداها شد. در روز ۲۷ مهر ۱۳۲۳، ساعد طی نطقی نظر خود را در مورد اعطای امتیاز، به طور رسمی، اعلام داشت و گفت: «در جریان مذاکره با کمپانیهای انگلیسی و آمریکایی به لحاظ حفظ منافع عالی کشور در حال و آینده، در جلسه ۲۳/۶/۱۱ هیأت وزیران تصمیم گرفته شد که قبل از روشن شدن اوضاع اقتصادی و مالی دنیا و استقرار صلح عمومی، مطالعه اعطای هیچ گونه امتیاز خارجی مقتضی و ضروری نمی باشد. دو هفته پس از اتخاذ این تصمیم جناب آقای کافتارادزه جانشین کمیسر خارجی دولت شوروی به تهران آمده و در باب تقاضای امتیاز نفت در برخی از قطعات ایران با اینجانب مذاکره نمودند» (۱۴). ساعد، همین مطالب را در مصاحبه با مطبوعات هم اظهار کرد و متوجه نبود که تاریخ ساختگی تصمیم هیأت وزیران قبل از ورود کافتارادزه به ایران بوده است. از این رو مورد اعتراض و سؤال نمایندگان جراید قرار گرفت. احمد دهقان مدیر تهران مصور، به ساعد گفت: شما که به قول خودتان چند روز قبل از ورود کافتارادزه و پیشنهاد او تصمیم گرفته بودید، چرا همان روز به مجلس و مردم ابلاغ نکردید و بعد از آمدن کافتارادزه و دریافت پیشنهاد او تصمیم خود را ابلاغ نمودید؟ (۱۵). در هر حال این پیش آمد باعث شد که مذاکره با شرکتهای آمریکایی و اروپایی نیز قطع شود و آنها خود عقب نشینی کردند. ولی دولت شوروی مانده بود و جریان را دنبال می کرد. کافتارادزه در مصاحبه ها و نطقهای خود، بر نتایج مثبتی که دادن امتیاز به شوروی می تواند برای ایران دربر داشته باشد تاکید و اصرار می ورزید. او می گفت انجام عملیات برای کشف و بهره

برداری منابع نفت شمال، باعث ایجاد کار برای هزاران کارگر و کارمند می‌شود؛ ایجاد چاههای نفت موجب ایجاد شرکت و ساختمان سازی خواهد شد؛ در نتیجه عملیات اکتشافی زمین شناسی، معادن دیگری کشف خواهد شد؛ بسیاری از روشنفکران و تحصیلکرده‌ها خواهند توانست از معلومات و کار خود در نواحی استخراج نفت استفاده کنند؛ ایجاد صنایع نفت در نواحی شمال باعث ایجاد بازار برای محصولات کشاورزی می‌شود و... همان داستان‌سراییهایی که قبلاً از طرف شرکت نفت انجام گرفته بود، برای مردم ما روشن بود که اگر قدرتی قصد خدمت دارد، بدون درخواست امتیاز هم می‌تواند همه کار بکند. کافران‌دازه برای دولت شوروی امتیاز می‌خواست و چون پذیرفته نشد، ابتدا در مقام دلسوزی، به یادآوری خساراتی که متوجه ملت ایران می‌شود پرداخت و سپس تا حد تهدید به قطع رابطه سیاسی پیش رفت. این پیش آمد موجب واکنش هواداران سیاست شوروی در ایران شد. به محض این که درخواست شوروی تسلیم دولت ایران گردید، حزب توده به توجیه مخالفت قبلی خود با اصل اعطای امتیاز پرداخت و روزنامه رهبر نوشت: «ما با امتیازاتی که به منظور استثمار ملت باشد و مبنای نفوذ شوم بیگانگان قرار بگیرد مخالفت خود را به عنوان اولین وظیفه هر ایرانی و هر ایرانخواهی اعلام می‌داریم و این مخالفت را یکی از موارد مبارزه مقدس خویش بر علیه استثمار می‌دانیم... این ایده آل ماست که کلیه عملیات اقتصادی و استخراج منابع مهم ثروت ایران با سرمایه‌های ایرانی و به دست ایرانی انجام داده شود. این ایده آل است، ولی ببینیم که با این اوضاع و با این هیأت حاکمه تا چه اندازه می‌توان این ایده آل را به منصه وقوع نشانید... از این جهت نمی‌توان به طور کلی با اصل امتیازات مخالفت داشت بلکه صحبت در شرایط و احوال آنهاست» (۱۶). همین روزنامه در یکی از شماره‌های بعدی خود نوشت: «ما هم طبق اصل کلی که سابقاً یکی از وکلای ما در مجلس اظهار کرد، با هرگونه امتیازی مخالف بودیم، اما با وضعیت فعلی که منابع ثروت ما خوابیده و بنیه اقتصادی ما در کمال ضعف است، فقر و فلاکت دامنگیر کشور ما گردیده است، خطر عظیم بیکاری روز به روز نزدیکتر می‌شود، دولت نقشه صریح و حتی مبهمی برای ایجاد فعالیت اقتصادی ندارد، در چنین اوضاعی، اصولاً صحبت از مخالفت با امتیاز نیست بلکه گفتگو در شرایط آن است» (۱۷). روز پنجم آبان ماه سال ۱۳۲۳، حزب توده یکی از بزرگترین اشتباههای خود را مرتکب شد، بدین معنی که با همکاری شورای متحده مرکزی کارگران و تحت حمایت سربازان شوروی، میتینگ سیاری در تهران تشکیل داد. نویسنده «کارنامه مصدق» می‌گوید: «صفهای کارگران و روشن‌اندیشان وابسته به خود را به خیابان آورد. سرود اصلی این نمایش، خواستن امتیاز نفت برای شوروی بود. رهبران حزب توده هم پیشاپیش دیگران گام برمی‌داشتند. دکتر رادمنش که در مجلس، به نام حزب توده، با دادن هرگونه امتیازی نااهمداستانی نشان داده بود دیگر «سیاست» سخن خود را بگرداند و به هواداری امتیاز نمایش داد». حقیقت این است که حزب توده تفکر مخصوص خود را داشت. این حزب معتقد بود که دولت شوروی، به جهت ویژگی سوسیالیستی خود، از استثمار و ستم دور است و با همه ملتهای استثمار زده هدف مشترک دارد. بنابراین سود مردم ایران و سود شوروی یکی است و مصلحت ملت ایران در این است که از سیاست شوروی حمایت و تبعیت کند. بدیهی است چنین اندیشه‌یی، بر فرض که دولت شوروی بر طریق سوسیالیسم ناب و عاری از ستم حرکت کند، موجب سعادت نمی‌گردد؛ چرا که نمی‌توان بدون

توجه به مسائل ملی، فرهنگی و تاریخی، به الگو برداری پرداخت و هرگونه ابتکار و تلاش را در ملتی تعطیل کرد و آنها را به رونویسی واداشت. در راستای چنین اندیشه‌یی بود که حزب توده، به جای سود بردن از سیاست شوروی، راه فرمانبرداری از سیاست شوروی را در پیش گرفت و تا آن جا پیش رفت که منافع شوروی را بر منافع ملی ترجیح داد. به طور مثال حزب توده، به منظور حفظ آرامش پشت جبهه شوروی در زمان جنگ، از اعتصاب کارگران کارخانجات اسلحه‌سازی و کارگران نفت آبادان برای افزایش دستمزد و امتیازات صنفی، جلوگیری کرد. حزب توده، در آن زمان فعالیت آزاد داشت و در سراسر کشور دفاترش برپا بود و مردم را برای مبارزه جهت رسیدن به اهداف ملی دعوت می‌کرد؛ ولی از هرگونه سازماندهی و تعلیم سیاسی کارگران نفت جنوب طفره می‌رفت، با این استدلال که انگلستان در نبرد با فاشیسم متفق دولت شوروی است و بنابراین، باید خاطر دولت فحیمه انگلیس از پشت جبهه جمع باشد و در منطقه خوزستان اتفاقی نیفتد که آن را از چشم شوروی ببیند. حزب توده نتوانست متوجه شود که در مبارزه ملی و ضد استعماری ملت ایران، تضاد اصلی با امپریالیسم است.

مصدق و «موازنه منفی»؛ حزب توده و «موازنه مثبت»

روز هفتم آبان ۱۳۲۳، دکتر مصدق در مجلس شورای ملی اولین نطق تاریخی خود را در باره نفت ایراد کرد. او، پس از ذکر تاریخچه امتیاز نفت جنوب، به بررسی موشکافانه آن پرداخت. به جرات می‌توان گفت که تا آن زمان، مردم ایران از این تاراج چیزی نشنیده بودند. او روشن کرد که در بهره‌برداری از معادن نفت جنوب چگونه برای حق الامتیاز ایران - که بیش از ۱۶ درصد عایدات خالص نبود - حساب سازی می‌شده است و در مدت ۱۱ سال، یعنی از سال ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۵، فقط نه میلیون و ششصد هزار لیره به ایران حق الامتیاز پرداخت شده، در حالی که نیروی بحریه انگلیس در طول جنگ از نفت مجانی استفاده می‌کرده است؛ و چگونه شرکت نفت با تأسیسات عظیم خود در جنوب ایران، یک نوع حکومت در داخل حکومت و یک منطقه نفوذ برای خود برقرار نموده و در امور داخلی و سیاسی کشور دخالت می‌کند. مصدق از خیانتی سخن گفت که با عقد امتیازنامه ۱۹۳۳ در دوره پهلوی (پس از لغو امتیازنامه دارسی)، در حق ملت انجام گرفته بود. او نشان داد چگونه با تمهیدات شرکت نفت در دوره دیکتاتوری رضاشاه و آلت فعل شدن تقی‌زاده، عاقد قرارداد نامبرده، شرکت نفت توانسته است ۳۲ سال دیگر بر طول مدت غارتگری خود بیفزاید و پایان قرارداد را از ۱۹۶۵ به ۱۹۹۳ عقب ببرد. او در مورد تقی‌زاده گفت: تاریخ عالم نشان نمی‌دهد که یکی از افراد مملکت به وطن خود در یک معامله ۱۶ میلیون و ۱۲۸ هزار ریال ضرر زده باشد و شاید مادر روزگار دیگر نزاید کسی را که به بیگانه چنین خدمتی کند [اخیراً معلوم شد که مادر روزگار آن قدرها هم بی‌دست و پا نیست و زاید بهزاد نبوی را که به جای ۱۶ میلیون ریال، ۱۶ میلیارد دلار به بیگانه تقدیم کرد!]. سید حسن تقی‌زاده، وزیر دارایی وقت و امضاکننده قرارداد ۱۹۳۳، پس از سقوط دیکتاتوری رضا شاه، در مجلس شورای ملی گفت: «من شخصاً هیچ وقت راضی به تمدید مدت نبودم و دیگران هم نبودند و اگر قصوری در این کار یا اشتباهی بوده، نقص بر آلت فعل نبوده، بلکه تقصیر فاعل بود...»

من خود شخصاً با اقرار به این که در صورت امکان بهتر بود ولو با فدای نفس هم باشد انسان از این تقصیر فرضی غیر اختیاری دور و بی دخالت در آن بماند...» (۱۸). مصدق پس از پرده برداری از رازهای شرکت نفت جنوب گفت: «آقایان نمایندگان من با دادن هر امتیاز از نظر اقتصادی و سیاسی مخالفم. چون تفکیک مسائل سیاسی از اقتصادی مشکل است و این دو سیاست با هم بستگی تام دارد. هر کجا که اقتصاد صدق کند، سیاست هم غالباً صادق است و از حقوقی که برای ساختن خط آهن و بندر و تلفن و تلگراف و مؤسسه هواپیمایی - که ماده ۱۵ امتیاز نامه جدید به کمپانی داده است - نه تنها در امور اقتصادی بلکه در امور سیاسی هم می توان استفاده کرد. پس لزومی ندارد که ما به شرکتی که تابع یک دولت خارجی است، و یا به یک دولت، امتیاز دهیم تا این که در مملکت ما احداث این قبیل مؤسسات کند و در خاک ایران دولتهای دیگری تشکیل دهد» (۱۹). مصدق، سپس وضع سیاسی کشور را که در اشغال متفقین بود، تشریح کرد و سیاست یک جانبه هیأت حاکمه را که برای دادن امتیاز نفت به شرکتهای آمریکایی و انگلیسی اقدام کرده بود، محکوم نمود. ایراد او به دولت ساعد این بود که چرا از آغاز، مذاکره برای دادن امتیاز نفت را به دولتهای انگلیس و آمریکا، به خاتمه جنگ منوط نکرده و به مطالعه پیشنهادهای شرکتهای آمریکایی و انگلیسی پرداخته است. مصدق گفت که وقتی از آن طرف دنیا، دولت آمریکا تقاضای امتیاز کند و تقاضایش مورد مطالعه قرار گیرد، دولت شوروی که همسایه ما است چرا نکند؟ او در مورد امتیاز خواستن شوروی، که منجر به عقیم ماندن گفتگو با شرکتهای آمریکایی و انگلیسی شده بود، اشاره کرد و خطاب به دولت شوروی گفت که ملت ایران مرهون شماس است که دفع شر آنها (کمپانیهای انگلیسی و آمریکایی) شد. با این همه، مصدق امتیاز خواهی شوروی را مانند امتیاز خواهی نفت جنوب از طرف انگلیس دانست و در نطق خود، با اشاره به پیشنهاد کافتارادزه، آن را «کپیه قرارداد جدید نفت جنوب» نامید. مصدق سیاست امتیاز خواستن شوروی را مغایر سیاست ضد امتیاز لنین - که در پیمان نامه ۱۹۲۱ نمایان بود - ارزیابی کرد و پنج فصل از پیمان نامه ایران و شوروی را خواند که به موجب آن، دولت شوروی همه امتیازهای پیشین تزاری را لغو و سود بردن از ایران را محکوم کرده بود. مصدق پس از قرائت این فصول گفت که در هیچ قاموسی، کلماتی بهتر از این فصول نمی یابیم. مصدق در همین نطق، اندیشه خود را درباره حاکمیت ملتهای کوچک، با اصطلاح «سیاست موازنه منفی» بیان کرد و شرح داد که سیاست موازنه منفی یعنی مستقل ماندن کشورهای کوچک در میان نیروهای بزرگ جهانی، خدشی کردن فشار آنها به وسیله یکدیگر، سرفروود نیلوردهن به هیچ یک از آنها و فدا نکردن منافع ملی به سود هیچ یک از آنها. سیاست موازنه منفی مصدق، بعدها، با نام «سیاست بیطرفی مثبت» در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین پایه مبارزاتی بسیاری از کشورهای مستعمره گردید.

با روش و سیاست موازنه منفی، بیش از همه جیره خواران هیأت حاکمه از شرکت نفت مخالفت می کردند. اکنون فقط مصدق مرد میدان بود و از منافع ملی دفاع می کرد. حزب توده هیچ گاه کوشش نکرد غارت نفت جنوب را به ملت ایران آشکار سازد، زیرا در ائتلاف شوروی و انگلیس به خود جرأت نمی داد غارت استعماری انگلیس را زیر سؤال ببرد. حزب توده می گفت حال که انگلستان در جنوب صاحب امتیاز است، باید در شمال هم، برای برقراری موازنه بین قدرتها، به شوروی، امتیاز داده شود. روزنامه رزم تحت عنوان «نفت و سیاست یکجانبه» نظر حزب توده را راجع به اعطای امتیاز نفت به دولت شوروی چنین بیان نمود:

«به عقیده نگارنده، دادن امتیاز استخراج نفت شمال ایران، البته با شرایطی خیلی مناسبتر از شرایط تجدیدی که با دلالتی و مسئولیت آقای تقی زاده به عمل آمد، از لحاظ سیاسی و اقتصادی در حال حاضر به نفع ایران است. دادن امتیاز باعث خواهد شد که خطر تشکیل ستون پنجمی در نواحی شمال ایران، یعنی در یکی از حساسترین سرحدات همسایه مقتدر ما، از بین رفته و روابط سیاسی و اقتصادی صمیمانه بین دولت ایران و شوروی برقرار گردد» (۲۰). روزنامه رسمی ایزوستیا در شماره ۴ نوامبر ۱۹۴۴ خود نوشت: «انگلستان اکنون دارای امتیاز وسیعی در جنوب ایران است، پس چرا اتحاد شوروی باید با جواب منفی روبرو شود» (۲۱) و حزب توده در شماره ۱۷ روزنامه «مردم»، این پرسش را مطرح کرد: «آیا دولت ایران قادر است امتیاز نفت جنوب را لغو نماید؟» و نتیجه گیری کرد که آنها که سیاست موازنه منفی را پشتیبانی می کنند، در حقیقت طرفدار سیاست مثبت یکطرفه می باشند. سرانجام روزنامه «مردم» در شماره دوازدهم آبان ۱۳۲۳، بر پایه همین سیاست موازنه مثبت، حقوق و منافع بزرگترین دژ استعمار را در کشور ما به رسمیت شناخت و نوشت: «به همان ترتیب که ما برای انگلستان در ایران منافع قائلیم و بر علیه این منافع صحبتی نمی کنیم، باید معترف باشیم که دولت شوروی هم از لحاظ امنیت خود در ایران منافع جدی دارد» و پیشنهاد کرد دولت، به فوریت برای دادن امتیاز نفت شمال به شوروی و نفت جنوب به کمپانیهای انگلیسی و آمریکایی وارد مذاکره شود. حزب توده می گفت چون دولت شوروی ضد استعمار است، پس باید به او امتیاز داد، غافل از این که خود امتیاز خواهی با ضد استعمار بودن منافات دارد. اندیشه مصدق درست در جهت مخالف سیر می کرد. او سیاست موازنه منفی را پیش کشید تا ضمن دادن جواب رد به آمریکا و شوروی، روزی زیر آب امتیازات انگلیس را هم بزند؛ چنان که زد (خلع ید).

مصدق: فروش نفت بدون دادن امتیاز

سرانجام دولت ساعد سقوط کرد. مجلس در این موقع از نخست وزیری مصدق هواداری می کرد و جالب این بود که طرفداران انگلیس، از جمله سید ضیاء، هم به نخست وزیری مصدق تمایل نشان می دادند. علت این بود که مصدق مخالف دادن امتیاز به قدرتها بود و آنها فکر می کردند بدین وسیله از دادن امتیاز به دولت شوروی جلوگیری می شود ولی امتیاز دولت انگلیس به قوت خود باقی خواهد ماند. حزب توده که تا این زمان از نخست وزیری مصدق پشتیبانی می کرد، به مخالفت برخاست. دکتر مصدق پذیرفتن نخست وزیری را مشروط بر این کرد که مجلس قانونی بگذراند تا او بتواند پس از نخست وزیری، به عنوان نماینده، به مجلس باز گردد. اکثریت مجلس این پیشنهاد را نپذیرفت. بدین ترتیب مصدق دست آنها را رو کرد، زیرا اکثریت مجلس قصد داشت مصدق را پس از دادن جواب منفی به امتیاز خواهی دولت شوروی، از نخست وزیری ساقط کند و بدین ترتیب دست او از نمایندگی مجلس هم کوتاه بماند. در آن شرایط مصدق نمی خواست با چهره ضد شوروی و برای انجام یک برنامه سیاسی یک طرفه، نخست وزیر شود. پس از رد نخست وزیری از طرف مصدق، بیات نخست وزیر شد. هنگام گفتگو در باره برنامه دولت در جلسه یازدهم آذر ماه ۱۳۲۳، مصدق دومین سخنرانی خود را در باره نفت ایراد کرد. محور اصلی این سخنرانی

مصدق، راه اندازی صنعت نفت و فروش آن به تمام کشورهای جهان بود. او می گفت با بکار نینداختن و عدم فروش نفت تا پایان جنگ موافق نیست. در مورد استخراج و فروش نفت شمال، خواهان فروش آن به دولت شوروی بود و می گفت راه استخراج منحصر به دادن امتیاز نیست و به طرق دیگر هم می توان نفت را استخراج کرد. مصدق می دانست که در آن زمان، نفت برای دولتها مثل آب حیات است و نگران این بود که اگر در استخراج نفت تأخیر شود، دولتهای بزرگ از خود رفع محذور کنند. او در ضمن نگران آن بود که متفقین به شکلی با هم کنار بیایند و نفت ایران را بین خود تقسیم کنند. مصدق در نطق خود گفت که برای استخراج معادن سه چیز لازم است: بازار مصرف، سرمایه برای استخراج و متخصص. در مورد بازار مصرف، به صراحت می گفت با دولت شوروی وارد مذاکره می شویم و نفت مازاد خود را به قیمت بین المللی به آنها می فروشیم (۲۲). در مورد سرمایه، سلف فروشی نفت را پیشنهاد می کرد و در مورد متخصص می گفت در زمینه اداری از افراد ایرانی استفاده خواهیم کرد و در زمینه فنی از متخصصان بین المللی. مصدق در این نطق نمایندگان اکثریت را سر جای خود نشاند و در ضمن «فراکسیون توده» را هم در برابر این سؤال قرار داد: «من از فراکسیون توده، که از اول این دوره با من مخالف نبود و در مطبوعات خود مرا تقدیر می کرد و یکی از نمایندگان آن فراکسیون قبل از مذاکرات در جلسه خصوصی مجلس مرا برای نخست وزیری پیشنهاد کرد و نظریات من هم در باب امتیازات نفت با نظریات فراکسیون موافق بود، سؤال می کنم چگونه آقای دکتر رادمنش، که در جلسه علنی ۹ مرداد این طور اظهار نظر نمود: من و رفقایم با دادن امتیازات به دولتهای خارجی به طور کلی مخالفیم و همان طور که ملت ایران توانست راه آهن را خودش احداث کند یقین دارم که با کمک مردم و سرمایه داخلی ما می توانیم تمام منابع ثروت این مملکت را استخراج کنیم، اکنون چه شد که با نخست وزیری مشروط من مخالفت کرد؟» آن گاه مصدق، در تشریح سیاست موازنه مثبت، گفت: «هرگاه ما تعقیب از سیاست مثبت کنیم باید امتیاز نفت شمال را هم برای مدت ۹۲ سال بدهیم به روسها و به این طریق موازنه سیاسی برقرار کنیم. گذشته از این که ملت ایران برای همیشه و اکنون مجلس با این کار موافق نیست، دادن امتیاز مثل این است که مقطوع الیدی برای حفظ موازنه راضی شود که دست دیگر او را هم قطع کنند». او سپس طرح خود را که در باره اش تا آن روز با هیچ کس حرفی نزده بود - با قید دو فوریت تقدیم مجلس کرد و تصویب آن را خواستار شد.

ماده اول - هیچ نخست وزیری و وزیر و اشخاصی که کفالت از مقام آنها و یا معاونت می کنند، نمی توانند راجع به امتیاز نفت یا هیچ یک از نمایندگان رسمی و غیر رسمی دول مجاور و غیر مجاور و یا نمایندگان شرکت های نفت و هر کس غیر از اینها مذاکراتی که اثر قانونی دارد بکنند و یا این که قرارداد امضا نمایند.

ماده دوم - نخست وزیر و وزیران می توانند برای فروش نفت و طرزی که دولت ایران معادن نفت خود را استخراج و اداره می کند مذاکره نمایند و از جریان مذاکرات باید مجلس شورای ملی را مستحضر نمایند (۲۳).

مصدق تلاش داشت که این طرح، در همان جلسه، پیش از پراکنده شدن نمایندگان، تصویب شود. عده ای از نمایندگان منفرد هواخواه مصدق طرح را امضا کردند. نمایندگان حزب توده بحث زیادی کردند و دکتر رادمنش در باره گفته پیشین خود، در مخالفت با

دادن هرگونه امتیاز، گفت: «منظورم از این که گفته ام عقیده دارم تمام منابع ثروت ایران باید به دست ایرانی استخراج شود، شامل نفت نمی شده است. چون در آن جمله اسم نفت را نیاورده ام. بنده تصور می کنم که این لایحه خیلی با عجله تهیه شده است و ما هم اگر با عجله چنین تصمیمی بگیریم، شاید صلاح نیست [تأکید از نویسنده]. بنده بسیار خوشوقت و اگر رأی موافق ندهم اقل رأی ممتنع خواهم داد. ولی می ترسم که این لایحه با بعضی از موازین قانونی یا بعضی از مصالح ملی موافقت نداشته باشد. راجع به ماده اول، عقیده ندارم و عقیده ام این است که اساساً هیچ لزومی ندارد». دکتر کشاورز، نماینده دیگر فراکسیون حزب توده، گفت بنده با آقای دکتر مصدق فعلاً موافقت یا مخالفتی نمی کنم. مصدق گفت: موافقت کنید، افتخار شماست که موافقت کنید. سپس دکتر کشاورز گفت: خدا را شاهد می گیرم همین الان که این جا هستم نمی دانم که این طرح بعد از تصویب برای ملت ایران معتبر است یا نه؟ او سپس پیشنهاد کرد که کسی از مجلس خارج نشود، فراکسیونها تشکیل شوند و مذاکره کنند. ایرج اسکندری، نماینده دیگر فراکسیون حزب توده، به طرح مصدق ایرادهایی گرفت و خواست لایحه دیگری به جای آن پیشنهاد کند که مورد قبول مجلس واقع نشد. فراکسیون حزب توده در محذور عجیبی گیر کرده بود؛ نمی دانست چه بخواهد و چه بکند! بالاخره به طرح مصدق رأی گرفتند. اکثر نمایندگان رأی مثبت دادند، تنها فراکسیون حزب توده و چند نفر دیگر رأی ندادند و مجلس چهاردهم با تصویب این طرح بر افتخارات خود افزود. کافتارادزه این عمل مجلس شورای ملی را در تصویب طرح مصدق اشتباه خواند و آن را با بودن امتیازات خارجی در ایران مابین دانست و گفت دولت شوروی معتقد است که مجلس شورای ملی باید در این طرح تجدید نظر کند. دکتر رادمنش در شماره ۱۷ روزنامه «مردم» نوشت: آقای دکتر مصدق دانسته یا ندانسته، با عمل خود به مراتب از آقای ساعد جلو افتادند و با طرح خود باب مذاکره را برای همیشه مسدود کردند. مهندس زاوش در شماره ۱۹ «مردم» نوشت: کسانی که تصور می کنند ما در وضعیت کنونی می توانیم نفت را خودمان استخراج کنیم خیال باطلی نموده اند، اینها شاید هنوز نمی دانند که ما سیخ و سنجاق و سوزن مورد احتیاج خود را از خارج وارد می کنیم و چطور کشوری که حتی سوزن خود را از خارجه بایستی وارد کند، می تواند معادن نفت را، که ایجاد یکی از بزرگترین صنایع سنگین را می نماید و سیاست جهانی بخصوص به وجود آورده است، بهره برداری نماید؟ همین اندیشه حزب توده در آن زمان بود که ۶ سال بعد توسط رزم آرا نشخوار گردید. ولی ملت ایران پس از ملی کردن نفت نشان داد که این اندیشه غلط بوده و در خور حزبی که خود را انقلابی می داند نیست.

در روز دوازدهم آذر ماه ۱۳۲۳، یعنی فردای تصویب لایحه مصدق، آقای رحیمیان نماینده قوچان، پس از سخنان کوتاهی، لایحه ای به شرح زیر با قید دو فوریت به مجلس تقدیم کرد:

«ماده واحده - مجلس شورای ملی ایران امتیاز نفت جنوب را که در دوره استبداد به شرکت داری واگذار شده و در موقع دیکتاتوری آن را نیز تمدید و تجدید نموده اند، به موجب این قانون لغا می نماید» (۲۴). او سپس خطاب به مصدق گفت: من خواهش می کنم که شما، آقای دکتر مصدق، که به وطن پرستی و ایران دوستی معروف هستید و خودتان نیز تمام گفته های مرا تصدیق دارید، اولین کسی باشید که این طرح را امضا بفرمایید. ولی دکتر

مصدق از امضای آن امتناع نمود و به جز اعضای فراکسیون توده کسی آن را امضا نکرد و این طرح به تصویب نرسید. روشن بود که این طرح افراطی در شرایط آن روز، که فقط به عنوان عکس العمل در برابر لایحه^{۲۴} مصدق، در فاصله ۲۴ ساعت به مجلس آمده است، نمی تواند قابل هضم باشد. ولی امتناع مصدق از امضای آن بهانه^{۲۵} خوبی به فراکسیون توده داد تا در برابر مصدق به رجزخوانی بپردازد. پیشه‌وری در روزنامه^{۲۶} آژیر، شماره^{۲۷} ۱۴ آذرماه ۱۳۲۳، با استناد به خودداری مصدق از امضای طرح رحیمیان، نوشت: «رحیمیان در مراجعه به آقای دکتر مصدق در مورد امضای طرح الغای امتیاز نفت جنوب، یک قدم تاریخی بزرگ برداشت. شما، دکتر مصدق، به املاک و دارایی خود بیشتر از منافع ملت علاقه دارید. شما از بزرگترین ملاکین این کشور می باشید. اغلب لوايح تقدیمی شما روی حفظ منافع طبقه^{۲۸} ملاکین بوده است. شما از آزادی ملت می ترسید، شما از دوستی دولت اتحاد جماهیر شوروی بیمناک می باشید. شما اگر واقعاً ملت پرست هستید و واقعاً می خواهید فداکاری کنید، بفرمایید این گوی و این میدان. نبرد را از این جا آغاز کنید، امتیاز مضر^{۲۹} داری را لغو نمایید. شما واقعاً این قدر ساده هستید که خیال می کنید خواهند گذاشت شما با سرمایه^{۳۰} داخلی نفت استخراج کنید؟ خودتان هم می دانید این شدنی نیست». بدین ترتیب پیشه‌وری هم، مانند حزب توده، استخراج نفت را به دست ایرانیان نشدنی می دانست و می پنداشت مصدق از پس گرفتن نفت جنوب از انگلیسیها هراسان است. تاریخ نادرست بودن این اندیشه‌ها را نشان داد. سیل دشنام و تهمت و افترا، از چپ و راست، به سوی مصدق سرازیر بود. مصدق در تاریخ ۲۸ آذرماه ۱۳۲۳، نطق دیگری در مجلس نمود. او در قسمت اول آن به دفاع از خود پرداخت ولی محور اصلی این نطق توجه دادن دولت شوروی به روشی بود که در پیش گرفته بود. مصدق گفت: «من رنجانیدن و عصبانی کردن همسایگان، بخصوص همسایه^{۳۱} شمالی را، که در روزهای تاریک خدمات بزرگی به استقلال ما کرده است، بزرگترین خیانت میدانم... آرزومند بودم که شوروی پیشنهاد گرفتن امتیاز به ایران نمی داد. مایل بودم، برای حفظ نزاکت بین المللی، از دولت جماهیر شوروی پیشنهادی به دولت ایران داده نشود که دولت به آن ترتیب اثر ندهد و خواستم که اولیای دولت شوروی از نظرات من استفاده کنند و پیشنهادی بنمایند که من بتوانم از آن در مجلس شورای ملی دفاع نمایم. من مصلحت مملکت را چنین تشخیص دادم که طرحی تهیه کنم که هم منافع ایران را تأمین کند و هم راه مذاکره را برای انتفاع از معادن نفت با مقامات خارجی مسدود ننماید». مصدق در ادامه^{۳۲} نطق خود، خطاب به فراکسیون حزب توده، گفت: «من به تمام مقرراتی که حمایت از رنجبر می کند، معتقدم. من غیر از حمایت از این طبقه مرامی ندارم و نمی خواهم که کارگری به نفع سرمایه دار بیچاره و زبون شود. ایراد من به شما این است که مرام را از سیاست تفکیک نمی کنید. در هر مملکت احزابی هستند که هر یک پیرو یک مرامند. اشتراک مرام هر یک از این احزاب با احزاب سایر ممالک سبب اشتراک سیاست نمی شود. مثل این که مرام حزب دموکرات در هر مملکت یکی است، ولی سیاست حزب دموکرات در هر مملکت فرق دارد. پس هیچ مانع نیست که از نظر مرامی چند مملکت از طبقه^{۳۳} رنجبر حمایت کنند ولی از نظر شئون ملی خود را حفظ نمایند [تأکید نویسنده]. تا روزی که تمام ملل خود را عضو جامعه^{۳۴} بشر نمی دانند و تا روزی که تمام ملل مرام و احادی ندارند و تا وقتی که خرج و دخل عالم یکی نشده است، هر مملکت باید از سیاست خاص خود پیروی کند» (۲۵). باری، حزب توده که می گفت متکی به هیچ

نیرویی جز نیروی مردم ایران نیست و با اتکا به این نیروست که مبارزه می کند و خواهد کرد، در عمل نشان داد که به نیروی لایزال مردم، که به خوبی قادر به مبارزه با هیأت حاکمه مزدور و اربابان آن بود، ایمان و عقیده ندارد و امید و تکیه گاهش سیاست خارجی است. روزنامه^{۳۵} رهبر، در دفاع از اعطای امتیاز به شوروی، نوشت: «دولت شوروی احتیاج مبرم به جلوگیری از نفوذهای امپریالیستی در ایران دارد و امتیاز نفت را وسیله^{۳۶} اعمال این نظر می داند. کدام قوه تضمین می کند که در ایران بعد از جنگ، یک دیکتاتور ثانی ظهور نکند و دوره^{۳۷} رضا خان را که خفه کننده^{۳۸} هرگونه تمایلات دموکراسی و احساسات موافق شوروی بود، تجدید ننماید» (۲۶). در سال ۱۳۲۶، حزب توده جهت توجیه شکستها و انتکایش به قدرت خارجی، جزوه^{۳۹}یی با عنوان «راه حزب توده» منتشر کرد. دیدگاههای حزب در این جزوه به خوبی هویدا است: «البته حزب توده^{۴۰} ایران در سیاست داخلی کشور ما، عاملی محسوب می شود و در واقع خود عامل قابل ملاحظه^{۴۱}یی بوده است، ولی امروزه در کشور کوچک و عقب مانده^{۴۲} ما "حزب توده" تعیین کننده نبوده است و جریانات جهانی بر تمایلات او متأسفانه غلبه داشته است» یا: «سیاست جهانی، مخصوصاً در مورد ملتهای کوچک، در درجه^{۴۳} اول اهمیت است و عوامل داخلی در درجه^{۴۴} دوم. اگر سیاست جهانی در مورد ایران از شهریور ۱۳۲۰ تغییر نیافته بود، به این زودی امکان نداشت که عوامل داخلی به ایجاد یک حزب وسیع آزادیخواه نایل آیند. امروز هم اگر محیط سیاسی جهان اجازه ندهد ما هر قدر که تشکیلات بالنسبه قوی با رهبری پیشقراول داشته باشیم، ناچار از مبارزه^{۴۵} وسیع محروم خواهیم ماند». بدین ترتیب حزب توده نیروی اساسی انقلاب را در درون ملت جستجو نمی کرد و، با اتکای بیش از اندازه به نیروی خارجی، جسارت انقلابی خود را از دست داده بود. نویسنده^{۴۶} «کارنامه^{۴۷} مصدق» در این مورد می نویسد: «حزب توده این کار خود را ایمان به دانش کمونیسم می دانست، در حالی که این کار بی ایمانی در بست به دانش کمونیسم می بود. زیرا دانش کمونیسم، مسایل اجتماعی را هم چون رازهای غیر قابل شناخت نمی داند و بر آن نیست که به "راز"های اجتماعی تنها مراجع بین المللی بتوانند دست یابند و کارگران یک کشور نتوانند». روزنامه^{۴۸} باختر امروز در شماره^{۴۹} یازدهم آبان ۱۳۲۳، در مقاله^{۵۰}یی با عنوان «آزادیخواهی به عمل است نه به حرف»، خطاب به رهبران حزب توده نوشت: «آقایان کاری نکنید که مردم را از خود برانید و همفکران و دوستان را مظنون نمایید. هر کس با شما در جریانات حساس موافقت نکرد، کافر حربی نیست، فاشیست هم نخواهد شد. به عقاید پاک احترام بگذارید، با خبط و خطا باند سیاه بیست ساله را تقویت نکنید که همین طور از وحشت شما با عجله به قهقرا قدم بردارند و به دیوار ارتجاع تکیه دهند. این رفتار شما برای ملت و مملکت خطر بسیار دارد. از تعقیب این رویه منصرف شوید». ولی این پند و اندرزها حزب توده را تحت تأثیر قرار نداد و این حزب بعدها، در جریان نهضت ملی کردن نفت به رهبری دکتر مصدق، به صورت نیروی بازدارنده^{۵۱}ی درآمد و راهی را رفت که زیان آن برای خودش، کمتر از آن چه بر مردم رفت نبود. به استناد نامه^{۵۲}یی که از دکتر مصدق در دست است، وی قبل از طرح لایحه^{۵۳} خود در مجلس، نظر نمایندگان دولت شوروی را در مورد معامله^{۵۴} انحصاری نفت بدون واگذاری امتیاز استفسار کرده و آنان نظر داده بودند که فقط طالب محصول نفت ایران هستند و کیفیت تحصیل آن اهمیتی ندارد (۲۷).

در باقی عمر مجلس چهاردهم و اقصیه مهمی در مورد نفت رخ نداد. یک ماه و نیم قبل از پایان مجلس، قوام السلطنه، با قیافه طرفدار شوروی، نخست وزیر شد و دستور داد کلوبهای حزب توده را آزاد گذارند. حزب توده آزادانه در مملکت به فعالیت پرداخت. قوام جنبش آذربایجان را نیز به رسمیت شناخت و خود را انقلابی نشان داد. حتی سید ضیاءالدین را هم به زندان انداخت. قوام میخواست با وقت گذرانی، مجلس را به دوره فترت بکشاند و نقشه‌های خود را عملی سازد. او پس از معرفی کابینه خود، برای حل قضیه آذربایجان به مسکو رفت و موافقت نامه‌یی با دولت شوروی امضا کرد که به موجب آن قرار شد ارتش شوروی از ایران خارج شود. در ماده دوم، قوام موافقت کرده بود که قرارداد ایجاد شرکت مختلط نفت ایران و شوروی را به تصویب مجلس برساند و در ماده سوم، برای حل مسأله امتیاز قضیه آذربایجان موافقت شده بود. قوام در ۱۹ اسفند به تهران بازگشت. در این موقع دوره مجلس پایان یافت، در حالی که تکلیف انتخابات آینده روشن نشده بود. قوام در صدد طولانی کردن دوره فترت بود. مصدق مخالف بود و از نیروهای ملی دعوت به مبارزه برای شروع انتخابات کرد. ولی حزب توده قوام را نماینده جناح پیشرو هیأت حاکمه می‌دانست و معتقد بود مجلس سد راه قوام خواهد شد. مصدق می‌گفت از فترت خیلی ترس دارم، هر خطری متوجه این مملکت شده است از دوره فترت شده، اگر قرار داد ناجوری بسته شده، اگر کودتا شده، در دوره فترت بوده است. نشریات وابسته به حزب توده در این ایام، پراز تعریف و تمجید از قوام بود. روزنامه رهبر، ارگان حزب توده، در شماره ۲۲ اسفند ۲۴ نوشت: «دولت کنونی را همان امواج غضب ملت بر علیه هیأت حاکمه روی کار آورده است». ولی بالاخره مجلس بعدی تشکیل شد. در مجلس پانزدهم و شانزدهم و هفدهم نیز محور اصلی همان مسأله نفت بود که امیدواریم در فرصتی دیگر به آن بپردازیم.

منابع و توضیحات:

۱- صنعت نفت، فواد روحانی، ص ۱۹، به نقل از:

Elwell-Sutton: Persian Oil

۲- کارنامه مصدق

۳- همان جا

۴- روزنامه رعد/مروز شماره ۱۲۴، به تاریخ ۱۳۲۳/۱/۱۵ (به نقل از: گذشته چراغ راه آینده)

۵- روزنامه اقدام، شماره ۱۶۶ به تاریخ ۱۳۲۱/۱۱/۸ (به نقل از: گذشته چراغ راه آینده)

۶- رهبر، شماره ۲۴۱، به تاریخ ۲۲/۱۲/۱۷ (به نقل از: گذشته چراغ راه آینده)

۷- همان جا

۸- رهبر، شماره ۲۴۰، به تاریخ ۲۲/۱۲/۱۶

۹- سیاست موازنه منفی، جلد اول

۱۰- مجله مذاکرات مجلس شورای ملی، شماره ۱۳۰۸، به تاریخ ۲۳/۵/۱۹ (به نقل از: گذشته چراغ راه آینده)

۱۱- آژیر، شماره ۱۷۲، به تاریخ ۵ مرداد ۱۳۲۳

۱۲- صنعت نفت، فواد روحانی

۱۳- صدای ایران، شماره ۵۹۷، به تاریخ ۲۳/۸/۸

۱۴- مذاکرات مجلس، شماره ۱۳۳۰، به تاریخ ۲۳/۷/۲۷

۱۵- ایران ما، شماره ۲۸۱، به تاریخ ۲۳/۹/۶

۱۶- رهبر، شماره ۴۰۲، به تاریخ ۲۳/۷/۲۱ (به نقل از: گذشته چراغ راه آینده)

۱۷- رهبر، شماره ۴۱۱، به تاریخ ۲۳/۸/۲ (به نقل از: گذشته چراغ راه آینده)

۱۸- کتاب طلای سیاه یا بلای ایران، ص ۱۳۷، از نطق تقی زاده

۱۹- کارنامه مصدق

۲۰- گذشته چراغ راه آینده است، ص ۱۹۹

۲۱- کارنامه مصدق

۲۲- مصدق در آن موقع تجربه ملی کردن نفت را نگذرانده بود که بداند دولت شوروی قطره‌یی نفت نخواهد خرید.

۲۳- سیاست موازنه منفی

۲۴- د/د، شماره ۲۲۱، به تاریخ ۲۳/۹/۱۳

۲۵- کارنامه مصدق

۲۶- رهبر، شماره ۴۳۸، به تاریخ ۲۳/۹/۱۹

۲۷- سیاست موازنه منفی، نوشته حسین کی استوان، جلد اول، صفحات ۲۴۱ تا ۲۴۵

هر چه هم در نماز جمعه‌ها و سخنرانیهای رسمی از احترام به زن و رعایت حقوق زنان و ارزش زن داد سخن داده شود، در عمل همین دیدگاه اعمال می‌شود. بر همین اساس است که اتوبوسها زنانه - مردانه می‌شود، محل کار زنان از مردان جدا می‌شود و در کلاسهای درس دانشگاه نیز ردیفهای جلو به «برادران» و ردیفهای عقب به «خواهران» تعلق می‌گیرد. آخوند صدوقی، در مجلس خبرگان، وجه دیگری از دیدگاه ارتجاعی آخوندها را در مورد زنان چنین بیان کرد: «چون زن می‌تواند بچه را باز کند و پاکش کند، پس می‌تواند رئیس جمهور بشود یا نخست‌وزیر؟ هنوز مردها کار ندارند و بیشترشان بیکار هستند. حال بیایید و فرمانداری به زن بدهید. این همه ساختمان و این همه قنات، این همه اختراعات، تماش به دست مرد بوده. چطور کارهای سنگین برای ماست ولی پشت میز از آنها باشد؟ حالا آمدید یکی از این زنهای شایسته کامل را به رئیس‌جمهوری یا نخست‌وزیری منصوب کردید، یک روز صبح می‌رویم و می‌بینیم که نخست‌وزیری تعطیل است، چرا؟ برای این که دیشب خانم زایمان کردند. اینها برای ما ننگ و عار است. یعنی چه؟ شما را به خدا این را جزو قانون نیاورید» (۱). این فقط حرف صدوقی نیست، تمامی این جرگه همین اعتقاد را دارند. در واقع بالاترین نقشی که نظام ارزشی آخوندی برای زن قائل است، نقش فرزند آوردن و تولید مثل است، و روشن است که همین نقش هم از مسیر ارضای غرایز مرد می‌گذرد. تجلیل از مقام و نقش مادران، چیزی جز یک حقه بازی آخوندی نیست که در پس آن، در حقیقت ارزش عمده زن برای آخوند جماعت، یعنی ارضای سلطه‌جویی، مورد تأکید قرار می‌گیرد.

حاکمیت شوم و ویرانگر خمینی قبل از همه و بیش از همه برای زنان ایران نامیمون و ناگوار بوده است. رژیم از همان ابتدای به دست گرفتن قدرت، با لغو قانون حمایت خانواده به خاطر «غیر اسلامی» بودن آن، زمینه را برای اعمال تبعیضهای مردسالارانه به طور قانونی فراهم کرد، زیرا قانون حمایت خانواده تعدد زوجات را محدود می‌کرد، از جمله رضایت زن را برای ازدواج مجدد شوهر لازم می‌شمرد و نیز حق و حقوقی در مورد نگهداری فرزندان، در صورت طلاق، برای زن قائل بود.

حجاب اجباری از اولین دستاوردهای ضد انسانی خمینی برای زنان ایران بود که با مستمسک قرار دادن آن در طول هفت سال گذشته، بارها زن ایرانی مورد تعدی و آزار و حشیانه قرار گرفته است. تحت عنوان مبارزه با بی‌حجابی یا بدحجابی، اراذل و اوباش حزب‌اللهی بارها، در خیابانها و معابر، زنان را مورد حمله و ضرب و شتم قرار داده‌اند و این رفتار البته از سوی بالاترین مقامات رژیم نیز مورد تأیید و حمایت قرار گرفته است. با اجباری شدن حجاب دست عوامل رژیم خمینی برای هرگونه تبعیض و زورگویی نسبت به زنان در محیط کار باز شد. بعد از اعلام اجباری شدن حجاب و پوشش اسلامی برای زنان کارمند در ۱۴ تیر ماه ۵۹، از جمله ۱۳۱ نفر از زنان شاغل در ارتش و ۴۳ نفر از پرستاران بیمارستانی در مسجد سلیمان، به بهانه عدم رعایت حجاب از کار برکنار شدند. اجحاف و اعمال فشار به زنان، به بهانه حجاب، حد و مرزی ندارد، مثلاً در سلف‌سرویس بعضی از دانشکده‌ها داشتن روسری برای زنان کافی نیست و فقط به کسانی که مقنعه به سر داشته باشند اجازه ورود داده می‌شود. در اطلاعیه «دانشگاه آزاد اسلامی»، که در روز ۲۰ بهمن در روزنامه‌های دولتی تهران چاپ شده، آمده است که در بین مراجعان برای اخذ کارت

رهاورد رژیم خمینی برای زنان

۵. ناطقی

هفتاد و پنجمین سالگرد جهانی زن را در حالی گرامی می‌داریم که هفت سال است حاکمیت ارتجاعی و پوسیده خمینی و دستیارانش، بدترین نوع تبعیض و ستم و تحقیر را به زنان روا می‌دارند و در مقابل، حماسه‌های شکوهمندی از مبارزه و مقاومت توسط شیر زنان سربلند و دلیر ایران آفریده می‌شود. در واقع زنان میهن ما در نیم قرن گذشته، در جنبشهای اجتماعی، همواره در کنار مردان حضور داشته‌اند. با آغاز مبارزه مسلحانه در دهه پنجاه، بیکار زنان رزمنده میهن در مبارزه رهایی‌بخش علیه نظام سلطنتی و امپریالیسم وارد مرحله جدیدی می‌شود و زنان رزمنده، سلاح به دست، در کنار مردان در درگیریها به شهادت می‌رسند، به جوخه‌های اعدام سپرده می‌شوند یا زیر وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها قرار می‌گیرند. با آغاز انقلاب ضد سلطنتی در ایران، هزاران زن ایرانی نیز در تظاهرات علیه رژیم شاه شرکت می‌جویند. در شب ۲۲ بهمن ماه، زنان و دختران رزمنده‌یی که بسیاری از آنان نه چادر و روسری به سر داشتند و نه مقنعه، با دستهای خود خاک باغچه‌های دانشگاه را می‌کنند و در گونیها می‌ریزند و در سنگربندی مردان را یاری می‌دهند.

رژیم سلطنتی، با قیام مردمی ۲۲ بهمن، سرانجام به زباله‌دان تاریخ افکنده شد، ولی خمینی انقلاب را منحرف کرد و از همان ابتدا زنان را با تحقیر و تبعیض روبرو گشتند. خمینی در همان اوایل با بی‌شرمی تمام گفت: اداره‌های ما، آموزش و پرورش ما، رادیو تلویزیون ما، در زمان طاغوت همه مرکز فحشا بود، حالا باید اسلامی بشود؛ و بدین ترتیب زنان کارمند و زحمتکش ایران را مورد اهانت قرار داد. اصولاً دیدگاه آخوندی و اسلام فقه‌ای و حوزهبی روابط دو انسان از جنس مخالف را نه بر اساس تربیت و نقش اجتماعی هر کس، بلکه فقط بر اساس غرایز تعیین می‌کند و انسان را تا حد حیوان پایین می‌آورد - چیزی که در رفتار خود آخوندها در این هفت سال به عیان روشن شده است. در این بینش، هرگونه معاشرت زن و مرد نا محرم غیر مجاز و منشأ فساد شمرده می‌شود. وقتی چنین بینشی معیار ارزیابی باشد،

ورود به جلسه امتحان، کسانی بوده‌اند که پوشش اسلامی را به طور کامل رعایت نکرده‌اند. سپس هشدار داده شده است که کسانی که پوشش و ظاهر کامل اسلامی را رعایت نکنند برای همیشه از تحصیل در «دانشگاه آزاد اسلامی» محروم خواهند شد.

در رژیم خمینی فعالیت ورزشی و هنری برای زنان عملاً امکان پذیر نیست. چطور ممکن است با رعایت پوشش اسلامی مورد نظر آخوندها در مسابقات ورزشی شرکت کرد؟ از موسیقی هم که جز سرودهایی در ستایش جنگ و خمینی چیزی به جا نمانده است، آن هم به شرطی که ابزار و آلات موسیقی در تلویزیون نشان داده نشود. گر چه آواز خواندن برای زنان ممنوع است، اما شرکت آنان در گروه‌های کر ظاهراً اشکالی ندارد. به نظر می‌رسد که صدای مرد، برای شنونده حزب‌اللهی، خاصیت «تحریک کننده» صدای زن را خنثی می‌کند! لابد به همین دلیل است که گروه سرود وزارت فرهنگ و هنر سابق، هنوز برای رژیم سرود اجرامی‌کند.

اما اعمال فشار و تبعیض نسبت به زنان، به همین جا ختم نمی‌شود. طبق احکام فقهی و مقررات رژیم خمینی، زنان حق قضاوت ندارند. هم چنین در برخی از مؤسسات آموزش عالی، از شرکت زنان در امتحان ورودی جلوگیری می‌شود و بعضی رشته‌های تحصیلی در انحصار مردان قرار دارد. کار به جایی رسیده است که حتی مریم بهروزی در مجلس خمینی از ممانعت رژیم از شرکت زنان در رشته‌هایی هم چون حسابداری، بازرگانی، بانکداری و مهندسی کشاورزی به صراحت دفاع می‌کند. گذشته از همه اینها، زنان شاغل را همواره عدم امنیت شغلی تهدید می‌کند. بسیاری از مهد کودکهای ادارات تعطیل شده‌اند و این امر به نوبه خود عده‌یی از زنان را، برای نگهداری فرزندان‌شان، راهی خانه و مجبور به خانه نشینی می‌کند. از زنان کارمند حق بیمه کردن فرزندان‌شان سلب گردیده و اینان، طبق بخشنامه وزارت مسکن، از حق شرکت در تعاونیه‌های مسکن محل کارشان نیز محروم شده‌اند (۲). بیکاری و فقر و اعتیاد که حاصل سیاستهای ارتجاعی و جنگ‌افروزی ضد میهنی خمینی است مصائب و رنجهای فراوان دیگری را برای مردم ایران به ارمغان آورده است که در این میان، وضع زنانی که همسرانشان را در جنگ از دست داده‌اند و نیز خانواده‌های مهاجران جنگی، به مراتب دشوارتر است. کمبود مسکن و گرانی کالاهای ضروری مصرفی باعث شده است که نه تنها ازدواج به امری بسیار دشوار، و گاه غیر ممکن، بدل شود بلکه اساس خانواده‌ها نیز از هم بپاشد. بنابر آمار منتشر شده از سوی مرکز آمار ایران، در سال ۶۲، در مقابل ۴۱۰۷۹۹ ازدواج، ۳۵۸۶۷ مورد طلاق صورت گرفته است (۳). لابد با توجه به این واقعیتهاست که کارگردان اصلی رژیم، هاشمی رفسنجانی، برای این مشکل هم راه حل ارتجاعی دیگری را پیشنهاد می‌کند که جز توهین به زن و، در واقع، رسمیت دادن به فحشا در پوشش شرعی، معنای دیگری ندارد. او در نماز جمعه ۱۹ مهر، با اشاره به مشکلات جوانان برای ازدواج - که البته سعی می‌کرد آن را ناشی از مهریه سنگین و شرایط سخت خانواده‌ها قلمداد کند - «فحشای شرعی» را تجویز کرد. این مرتجع جنایتکار می‌گوید: «ما اگر بخواهیم جامعه اسلامی داشته باشیم، باید جاهای معینی باشد، نه این که زنهای بی بند و بار، زنهای خوب اصیل و کسانی که مسلمان واقعی هستند هیچ عیبی هم نباشد. این در زنهای هست در مردها هم، در مواردی که ازدواج دائمی برایشان مقدور نیست جاهای سالمی باشد، ادارات نیرومند اصیل که بر آنها نظارت کنند، قوانین محکمی در مجلس شورای اسلامی

بگذرد. وسیله عیاشی مردان زندار نشود که اینها هر روز با زن خودشان وقتی اخم کردند بخواهند بروند کارهای دیگری انجام دهند» (۴). البته «اما»ی هاشمی رفسنجانی فقط به خاطر آن است که خشم زنان را کمتر برانگیزد، و الا وقتی اصل تعدد زوجات و ازدواج موقت پذیرفته شده، چه کسی می‌تواند مانع مردان زن دار بشود؟ هاشمی رفسنجانی «جاهای معینی» را پیشنهاد می‌کند که در فرهنگ آخوندی، نمی‌توانند نامی جز «صیغه خانه» داشته باشند! «جاهای معینی» که زنان به ازای دریافت پول، باید به طور موقت خود را در اختیار مردان قرار دهند. می‌بینید که این «جاهای معین» چقدر با فاحشه خانه فرق دارد! خمینی خون آشام به تازگی، خواب هولناک دیگری هم برای زنان دیده است. او در روز ۱۱ اسفند، روز تولد دختر پیامبر - که برای دهن کجی به روز بین‌المللی زن، آن را «روز زن» نام گذاشته است - بر لزوم شرکت زنان در امر دفاع و دیدن آموزش لازم برای این کار تأکید کرد. وی هم چنین حضور زنان را در جبهه‌ها، باعث تقویت و تحریک مردان دانست زیرا که مردان نمی‌توانند بی‌احترامی یا صدمه به زن را تحمل کنند. بدین ترتیب خمینی قصد دارد زنان را در شرایطی قرار دهد که دست کم در یک مورد - برخورداری از «حق» کشته شدن! - با مردان در برابری کامل باشند تا از این راه هم سربازانی را که از جنگ نفرت انگیز ضد میهنی خسته و گریزان شده‌اند به تحریک و فعالیت وادارد و هم با شرکت دادن زنان در جبهه، کمبود نفراش را جبران کند.

با توجه به تمام آن چه گفته شد، سازماندهی زنان و جهت دادن نارضاییهای آنان در امر مبارزه برای سرنگونی رژیم، اهمیت ویژه‌یی می‌یابد. خانم مریم رجوی در پیام خود به مناسبت روز زن، ضمن ذکر نمونه‌هایی از مقاومت حماسی زنان مجاهد - که در واقع بخشی از زنان انقلابی و برخورداری از سطح بالای آگاهی سیاسی را تشکیل می‌دهند - می‌گوید: «زنان ما حتی در عرصه زندگی روزمره کوپنی، برای تهیه مایحتاج اولیه و پیدا کردن شیر و دارو برای کودکان‌شان در صفهای طویل و بی‌انتهای بسا خون دل می‌خورند؛ یا در بازارهای سیاه، که سر نخ آن در دست غارتگران پیرامون خمینی است، دار و ندارشان به یغما می‌رود؛ یا در مراجعات اجباری روزمره به کمیته‌های ضد خلقی به جان می‌آیند و یا شاهد پرپر زدن اطفالشان به خاطر دسترسی نداشتن به احتیاجات درمانی اولیه هستند. عربده کشی "یا روسری یا توسی" و "مرگ بر بی‌حجاب و بد حجاب و کم حجاب" توسط چماقداران خمینی، توهین و تعدی به زنان در کوچه‌ها و خیابانها، هم چنان ادامه دارد...» (۵). سازماندهی اعتراضهای زنان در رابطه با مسائل یاد شده و نیز ایجاد حرکتی اعتراضی، می‌تواند، در صورت تداوم و تکرار، به حرکتی جمعی بزرگتر با شعارهای سیاسی منجر شود، و این خود کمک بزرگی برای «حل معادله گسترش آتش در مسیر سرنگونی» خمینی خواهد بود. اما پس از سرنگونی خمینی نیز هنوز، در مسیر رفع ستم از زنان، کار بسیار دشوار است. صحبت از میلیونها زن ایرانی است، به ویژه زنان زحمتکش روستایی که در عین شرکت با مردان در کارهای کشاورزی، در خانه نیز وظایف سنگین دیگری (شستن رخت، تمیز کردن طویله، تهیه سوخت از تپاله گاو، بچه‌داری، پختن نان و...) به عهده دارند. این زنان، با همه سختی کارشان، از کمترین امکانات و حقوق اجتماعی برخوردارند. در مناطقی مثل آذربایجان، زنان در امر درو کردن، وجین مزارع، خرمن‌کوبی و جمع‌آوری محصول، همدوش مردان کار می‌کنند و در بعضی نقاط، مثل گیلان و مازندران، نقش اصلی را در

کارهای کشاورزی به عهده دارند (برنجکاری، جمع‌آوری پنبه و چای). هم چنین باید به استثمار زنان قالیباف و زنان سوزن دوز بلوچ اشاره کرد. در ماده ۱۰ برنامه دولت موقت در مورد برابری سیاسی و اجتماعی زن و مرد آمده است: «دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی ایران، بر تلاش به منظور تأمین کامل حقوق تمامی زنان کشور، فارغ از هر عدم تساوی و محدودیت بهره‌کشانه و طبقاتی تأکید می‌کند. به اعتقاد ما شرکت اعجاب انگیز زنان مجاهد و مبارز در مبارزه رهایی‌بخش ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی دوش به دوش مردان، خود واقعی‌ترین و عینی‌ترین سند تساوی حقوقی آنها با مردان کشور است، چرا که به اعتقاد ما، انسان چه به صورت فردی یا گروهی، تا آنجا از قید بندها و اجبارات مختلف اجتماعی آزاد می‌شود که بر ضد آنها مبارزه می‌کند. بنابراین زنان ایران، به همت افتخارات تحسین انگیز مبارزاتیشان، اکنون عصر جدید رهایی خود را باز کرده‌اند. برخورداری از حقوق سیاسی اقتصادی و اجتماعی مساوی، برخورداری از دستمزد مساوی در برابر کار مساوی با مردان، برخورداری از امتیازات ویژه زنان در حین کار و، مهم‌تر از همه، رهایی از ستم تاریک ارتجاعی و تلقی کالایی سرمایه‌داری، از خصوصیات این عصر جدید رهایی است، لیکن بدیهی است که تثبیت و گسترش این دستاوردها در سطح تمامی زنان کشور، مستلزم جدیت در تبلیغ و تشریح و آموزش عمومی این نقطه نظرها است که از وظایف دولت موقت محسوب می‌شود». ماده ۸ از وظایف مبرم دولت موقت نیز حقوق زنان را مورد توجه قرار داده است: «لغو و رفع کلیه ستمها و اجبارات و تبعیضات رژیم ارتجاعی خمینی در مورد زنان کشور، منجمله لغو محرومیت از حق انتخاب کار و پوشش، بر اساس تساوی کامل حقوق اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی زن و مرد».

پیدا است که هر اقدامی در جهت رفع ستم از زنان و برقراری حقوق برابر زن و مرد، مثل هر اقدام ترقیخواهانه دیگر، در گام اول باید مسیر سرنگونی رژیم خمینی را طی کند و شورای ملی مقاومت درست به همین منظور تشکیل شده است. با امید به رهایی نزدیک ایران و زن ایرانی از یوغ ستم خمینی.

منابع و توضیحات:

۱- بررسی عملکرد اجتماعی - اقتصادی رژیم خمینی در هفت سال گذشته، واحد تحقیقات جامعه متخصصین و فارغ التحصیلان ایرانی مقیم فرانسه.

۲- همان جا

۳- اطلاعات، ۱۶ بهمن ۱۳۶۴

۴- جمهوری اسلامی، ۲۰ مهر ۱۳۶۴

۵- نشریه مجاهد، شماره ۲۸۳

به یاد داشته باشیم

سروش البرز

این نوشته، متن سخنرانی سروش البرز در جلسه بزرگداشت هفتمین سالگرد انقلاب ۵۷ است که از طرف شورای ملی مقاومت در روز ۲۶ بهمن در شهر استکهلم (سوئد) برگزار شد.

در طول سال ۵۷، در پی تنشها و درگیریهای متعددی در تهران و چند شهر دیگر، شط عظیم توده مردم ایران به تکان و تلاطم افتاد و سرانجام امواج توفنده شورش و قیام عمومی، نظام فاسد و تبهکار سلطنتی را از جا کند و سرنگون کرد. به هنگام تامل در باره آن انقلاب، صحنه‌ها، موضوعها و خاطره‌های گوناگونی به ذهن متبادر می‌شود و از چه عوالمی سخن می‌توان گفت: دامنه بی‌کران شور و همبستگی مردم، وفور همراهیها و مهربانیهای چشمگیر ملتی بپا خاسته و امیدوار، میل سوزان استقلال طلبی و آزادیخواهی، فوران روحیه تعلق به جمع و احساس مسئولیت، هزاران هزار شورا و واحد همیاری، روحیه سرشار از شجاعت و فداکاری، آمادگی برای کار و سازندگی، پیوند و اتحاد بی‌سابقه مردم عوام با روشنفکران و تحصیل کرده‌ها، محبوبیت دانشگاهیها در بین توده عوام و... نیز ارتجاع قرون وسطایی عوام فریب و نیرنگبازی که در کمین فرصت بود و سرانجام رهبری جنبش را به جنگ آورد، یا نشانه‌های فزاینده تعصبات کور و گرایشهای جاهلانه و جنایتباری که خیلی زود اهرمهای سلطه را متصرف شدند. آری، انقلاب ۵۷ روزگار شگفت انگیزی از امیدهای سرشار و بیمهای نهفته را تداعی می‌کند: تجربه بی‌مانند هزاران هزار شعاع کوشش و تقلای یک ملت مشتاق استقلال و آزادی، مجال صحبت از همه اینها نیست. در این فرصت، مناسب می‌دانم صرفاً به دستاورد بزرگ و تاریخی آن انقلاب، یعنی اخراج شاه و انقراض سلطنت بپردازم. نه به روش پژوهش تحلیلی و بررسی تئوریک، نه، با مرور در احوال آن زمان، به

سزاوار سقوط

ضد انقلابیان رنگارنگ، انقلاب سال ۵۷ را، از سر بغض و عداوت، «توطئه خارجی»، «فتنه خمینی» و حتی «جنون عمومی» و «خودکشی ملی» نام داده‌اند! این دری وریهای بی‌مایه از زبان و قلم کسانی درآمده که در سال اول انقلاب و تأملات بعد، از ترس تف و لعنت مردم ایران و نیز افکار عمومی خارج، به هفت سوراخ پنهان خزیده بودند و موقعی آفتابی شدند که ملت ایران گرفتار استبداد و اختناق مجدّد شده بود. آنها هنگام آزادی مردم ماستها را کیسه کرده و مغموم به گوشه‌یی خزیده بودند. برخی هم، به اقتضای شرایط، هم‌رنگ جماعت می‌گشتند که رسوا نشوند. اما همین که دستاوردهای انقلاب به یغما رفت و روزگار بر مردم دشوار شد، از کمین درآمدند و شروع کردند به مشاطه‌گری رژیم شاه. با این همه، مروّری در نوشته‌های خود آنها برای توضیح موجبات انقلاب ۵۷ کفایت می‌کند. مثلاً فلان آقای که وزیر رژیم منقرض سلطنت بوده می‌نویسد: «در پایان برنامه پنجم (۵۷-۱۳۵۲) یکی هم از طرحهای بزرگ آن اجرا نشده بود و برنامه ششم هرگز پا نگرفت؛ زیرا می‌بایست نخست بازمانده‌های بی‌شمار برنامه پنجم را تمام کرد که خود سالها وقت می‌گرفت. تنها نتیجه واقعی برنامه پنجم افزودن بر تقاضا بود که تورم را افزایش داد و بر نارضایتی افزود... و گسترش باور نکردنی فساد بود و از هم گسیختن بافت جامعه ایرانی» (۱).

می‌دانیم که بعد از صعود قیمت نفت چه بودجه‌های نجومی در اختیار رژیم شاه بود. با بوق و کرنا و گوشخراش از حرکت به سوی «تمدن بزرگ» و «ژاپن دوم» حرف می‌زدند، ولی «از دستگاههای برنامه‌ریزی کشور یک خوان یغما ساخته بودند» (۲). نظامی که «دستگاه برنامه‌ریزی» بدون کمترین نظارت و بازرسی ملی کار می‌کرد ولی، در ضمن، ثروت نجومی نفت و منابع دیگر را در اختیار داشت، طبعاً به جایی می‌رسید که، به نوشته همان آقای شریک دزد، «جز پول و قدرت انگیزه و ارزشی نمی‌شناخت» (۳). در رأس بهره‌برداران از آن «خوان یغما» هم که معلوم بود چه کسی فرمان می‌راند: «۶۲٪ بودجه کشور مستقیماً زیر نظر شاه بود» (۴). خوب، این پول و ثروت و قدرت عظیم چگونه خرج می‌شد؟ به نیازهای واقعی جامعه چقدر بها داده می‌شد؟ اصلاً توجه به افکار عمومی می‌شد؟ خود این آقا به خصایل رژیم اشاره کرده است: «بی‌اعتنائی به افکار عمومی، احساس عدم مسئولیت در برابر مردم و جانشین کردن ارزشهای اخلاقی با پول، از سوی طبقه حاکمه، که گویی برای جبران زیانهای خود به کشوری اشغال شده پای نهاده بودند» (۵). او در جای دیگر، نتایج ویرانگر چنان سیاستی را چنین خلاصه می‌کند: «فرو ریختن مبانی اخلاقی جامعه، درست همان بود که در بیست و پنج سال پس از [کودتای] ۱۳۳۲ روی داد» (۶). روشن است که رژیمی با این پیشینه مورد نفرت عمیق توده‌های محروم بود و هنگام بحران هر کسی لگدی بر آن می‌زد: «راز سرعت باور نکردنی واژگونی رژیم در ورشکستگی اخلاقی آن بود» (۷)، که البته سیاهه اختناق و استبداد را هم باید به این فساد اضافه کرد. خود آقای وزیر سابق هم بر واقعیات آگاه است و نتیجه می‌گیرد که «انقلاب ۱۳۵۷ ورشکستگی نهایی

حکومت خودکامه و فردی را نشان داد» (۸). پس اگر از «توطئه خارجی» سخن می‌گویند تنها معنی قابل قبولش اینهمانی با کارنامه ۲۵ ساله رژیم فاسد شاه است و بس. مردم ایران در سال ۵۷ علیه چنین رژیمی به پا خاستند و چیزی نگذشت که وحشت سقوط سرپای آن دستگاه فاسد و مستبد را فرا گرفت. تصویر موقعیت و حال و روز سردمداران و کارگزاران رژیم در طول سال ۵۷، در نوشته‌های همان وزیر و دیگر صاحب منصبان دستگاه شاه آمده است. از کتاب یکی دیگر از گماشتگان رژیم، «سفیر شاهنشاه آریامهر در لندن»، برایتان نقل می‌کنم. یک ماه قبل از سقوط شاه، سال میلادی سپری شده را چنین توصیف می‌کند: «سالی که بی‌تردید باید آن را وحشتناکترین سال در طول عمر چهل و دوساله‌ام بدانم. سالی که در طولش، هر روز به نوعی، دچار نگرانی و اضطراب بودم و همواره از بلا تکلیفی و بی‌اطمینانی رنج می‌بردم. سالی که وفاداری به سلطنت در آن روبه زوال نهاد، جرأت و شهامت رنگ باخت و فضایی آکنده از سوءظن و تهمت بر همه سایه افکند» (۹). اشتباه نشود، منظور این آقا از «زوال» وفاداری به شاه و سلطنت، وصف حال مردم نیست، خیر، مقصودش اشاره به روحیه و جو حاکم بین کارگزاران و مقام‌داران همان رژیم شاه است. وقتی شاه از ایران فرار کرد، اینها خود را به کلی باختند. خوب می‌دانستند چه‌ها به روز ملت آورده‌اند و اگر دست مردم به هر کدام از آنها برسد، چه به روزشان می‌آید. آنها که در ایران پست و مقامی داشتند سراسیمه تدارک انتقال دلارها و فرار از دست انقلاب را می‌دیدند و آنها که در خارج متصدی شغلی بودند، بیمناک و دل‌مرده، در اندیشه سرنوشت خود بودند. یکی از آنها در منتهای افسردگی پیشنهاد جالبی می‌کند: «... بهتر است در کتاب کمدی الهی دانتی یک گروه دیگر را هم به طبقاتی که در جهنم به سر می‌برند اضافه کنیم: بیکاره‌هایی مثل خودمان را» (۱۰).

سرنگونی سلطنت در شعارهای دوره انقلاب

در بالا با نقل بخشی از آرا و نوشته‌های صاحب منصبان آن رژیم، به گوشه‌هایی از زمینه پیدایش انقلاب و نقش شاه اشاره کردم. اکنون برویم سراغ توده‌های به پا خاسته. بشنویم که مردم به شاه و سلطنت و... چه می‌گفتند. می‌دانیم که وقتی شبکه‌های گوناگون ارتباط جمعی یک کشور به طور انحصاری تحت سلطه استبداد حاکم باشد، اخبار و آرا و عقاید مربوط به حرکات مردم دهان به دهان پخش می‌شود. اوایل کار صدا و ندای انقلاب، به قول یکی از نویسندگان هموطن، «خفیف و آهسته است، اما هم چون زمزمه برگهای بهاری همه جا رافرا می‌گیرد». سال ۵۷ هنوز به نیمه نرسیده، زمزمه شعار «مرگ بر شاه» همه جا را گرفته است. جنبش بی‌سلاح و بی‌رهبر، موج به موج می‌توفد و بالا می‌گیرد. چیزی نمی‌گذرد که دیوارهای شهر وسیله انتقال پیام انقلاب می‌شوند. ترس مردم که می‌ریزد، شعارها دیگر همه جا پخش است، دهان به دهان می‌گردد و همه جا به گوش می‌رسد. ارتباط حیرت‌آوری میان انواع گوناگون شعارها با حرکت و فرهنگ توده مردم و خصلت خود انگیختگی جنبش و انقلاب ۵۷ وجود دارد: «مردم با توجه به هر مسأله‌یی که در طی قیام پیش آمده شعار ساخته‌اند و در واقع در این جنبش وظیفه‌یی را به عهده گرفته‌اند که خاص گروههای رهبری است» (۱۱). اگر بخواهیم روند حرکت و سیر واکنشهای احساسی و سیاسی توده‌های مردم را در برابر رژیم و سیاستهایش در سال ۵۷، به خصوص در نیمه دوم این

را برایتان نقل می‌کنم:

- ۱- نامها و صفاتی که اختصاصاً درباره موقعیت و نوع حکومت است: ضحاک، فرعون قرن بیستم، ستمگر، جلاد، یزید قانون شکن، دیکتاتور، بی وطن، آریاننگ، دشمن بدخواه، پاسدار ظلم، خونخوار.
- ۲- صفاتی که با توجه به دست‌نشانده‌گی و حکومت وابسته به امپریالیسم او ساخته شده است: شاه آمریکایی، نوکر اجنبی، مزدور، خائن، وطن فروش، محمد نفتی، عروسک آمریکا، خیانت پیشه، بنده کارتر، سگ کارتر، سگ زنجیری آمریکا، ممل آمریکایی.
- ۳- صفاتی که با توجه به خاندان پهلوی برای او قایل شده‌اند: پسر رضا قلدر، پسر رضا کچل، پدر سوخته، رضا کره پالونی...
- ۴- صفات شخصی که قسمت مهم حملات شعارها را تشکیل می‌دهد و از واژگان فرهنگ عامه گرفته شده: بی شرف، گرگ، سیه‌روز، نره‌خر، سگ، بی‌دین، خوک، الاغ، گاری، محمد دماغ، پرفریب، پررو، نسناس، فاسد، جغدشوم، دنی، دیو، آدمکش، دزد، مزاحم، سلاخ، جنایتکار» (۱۳).

مردم روی شاه خط‌کشیده بودند. شاه و دربار و سلطنت، نحس و شوم شده بود. مردم می‌خواستند این سنگ شوم را از سر راه زندگی سیاسی مملکت بردارند و هرکس و هر واقعه‌یی که به ترتیبی در ارتباط با این کانون کینه و نفرت عمومی قرار می‌گرفت، خود را به گرداب انزجار و تحقیر و حمله و هجوم اذهان می‌افکند. همین که شاه در مقابل او جگیری تظاهرات مردم، آموزگار را از نخست وزیری برداشت و به عنوان قدمی در راه به اصطلاح «آشتی ملی»، شریف امامی، صاحب روابط خاص با «آقایان علما» و مراکز غیبی بیگانه، را به نخست وزیری منصوب کرد، البته «آقایان علما» را خوش آمد ولی مردم به درود دیوار نوشتند و در خیابانها فریاد زدند: نه شریفی نه امامی - بلکه یک خر تمامی. بعد که ارتشید از هاری سرکار آمد، هنوز چند روز نگذشته، مردم از نطق او در مجلس (راجع به نوار بودن شعارهای شبانگاهی) به خشم آمدند و آن مضمون معروف را برایش کوک کردند که همه می‌شناسید: از هاری بیچاره - ای سگ چارستاره، باز م‌بگو نواره - نوار که پانداره... و نیز در همین ایام بود که گروه‌های وسیع مردم در خیابانها می‌خواندند:

توپ، تانک، مسلسل، دیگر اثر ندارد
حتی اگر شب و روز بر ما گلوله بار
توپ، تانک، مسلسل دیگر اثر ندارد
حکومت نظامی، دیگر اثر ندارد

از هاری در رأس حکومت نظامی آمده بود مردم را بترساند، ولی مردم بیشتر تشجیع شده بودند و کابینه از هاری قوز بالای قوز شاه شده بود. پس کنارش گذاشت. بعد از کمی این پا آن پا کردن به بختیار متوسل شد. به محض آن که بختیار فرمان شاه را پذیرفت و آمد به دستگاه دیکتاتوری آبروباخته و در حال فروپاشی سلطنت، قبای قانونی و «سوسیال

سال، مرور کنیم و بنا به اهمیت، در آن درنگ و اندیشه کنیم، مجموعه شعارهای دوران انقلاب جزو بهترین منابع ما به حساب می‌آیند. این مجموعه‌ها، نوعی دفتر خاطرات آن دوران محسوب می‌شود. در سال ۵۸، چند مجموعه جالب از شعارهای دوره انقلاب منتشر شد. بعضی از این گردآوریه‌ها، مجموعه مصور بودند: آلبومهایی حاوی صدها عکس از دیوارهای شهر و شعارها و تصاویر نقش بسته بر آنها از دوره انقلاب (۱۲). از ماحصل این مجموعه‌ها معلوم می‌شود که در طول سال ۵۷، به خصوص در نیمه دوم آن، بیش از ۸۰۰ شعار موزون و آهنگین در افواه بوده است. شاید باورتان نشود: از این تعداد بیش از ۵۰ درصد بر ضد شاه و سلطنت است و بقیه شعارها مربوط به دهها موضوع و صدها نکته ریز و درشت دیگر. فکرش را بکنید! فقط ۴۰۰ شعار موزون علیه شاه و دربار و نظام سلطنت، آن هم نه یکبار و دوبار. این شعارها ماههای متمادی توسط میلیونها نفر فریاد شده و بر در و دیوار تهران و دیگر شهرها نقش بسته‌اند. بعضی از شعارها، در مرحله خاصی از تحولات عنوان می‌شده و پس از مدتی فعلیتشان را از دست می‌داده‌اند، مثل شعارهایی که علیه نخست وزیری شریف امامی یا از هاری سر زبانها افتاد. اما شعار «مرگ بر شاه» از همان اول، و تا ماهها پس از فرار شاه و انقراض سلطنت، بر سر زبانها بود و به عنوان ترجیع بند در آخر بسیاری از قافیه‌پردازیه‌ها تکرار می‌شد. مردم از همان آغاز مبارزات دوره انقلاب، به سوی شاه نشانه رفتند و شروع کردند به شکستن تابوی جلال و جبروت او. روی دیوارها نوشتند: ش=شیطان، الف=احمق، ه=هرزه، شاه شیطان احمق هرزه‌یی است. وقتی شاه در مقابل اعتلای روز افزون تظاهرات به صرافت افتاد و نطق کرد که بله، «صدای انقلابتان را شنیدم»، مردم جوابش دادند: شاهنشاه... عمرت را شنیدیم - برات یونجه خریدیم، و همین‌طور نوبت به نوبت، هجو و هزل را غلیظ‌تر کردند. کار به جایی کشید که دیگر فحش و ناسازی نبود که نثار «اعلیحضرت آریامهر و خاندان جلیلش» نکنند. بگذارید به یک نمونه اشاره کنم. یکی از رایج ترین شعارهای دیواری که در سرتاسر شهر تهران بر دیوارها شابلون زده بودند و شاید بسیاری از شما به چشم خود دیده باشید، این قافیه پردازی بود: تخلیه چاه - با دهن شاه. امضا: شرکت محمد دماغ با مسئولیت محدود. شماره تلفن هم گذاشته بودند! تازه این «آگهی» جزو شعارهای رکیک به حساب نمی‌آمد. آنقدر قافیه پردازیهای موهن نسبت به شاه و دربار در افواه بود که شعار بالا در حکم میانهروی به شمار می‌آمد. خاندان پهلوی و باندهای همدستان دهها سال توده مردم را پست و حقیر شمرده و بی پروا مورد اهانت قرار داده بودند. آنها با تفرعن و تکبر با توده‌ها رفتار کرده بودند؛ به خصوص شخص شاه و درباریان، با آن ریخت و پاشها و مجالس و مراسمی مثل جشنهای ۲۵۰۰ ساله آن چنانی، در حین فقر و بی چپزی میلیونها نفر محروم. آنها از سالها پیش بذر کینه در دلها کاشته بودند و آن زمان، مردم به تلافی آمده بودند. شاه را نمی‌خواستند و این را به هزار شکل و شعار در تهران و دیگر شهرهای ایران به زبان می‌آوردند. در مشهد می‌گفتند و می‌خواندند: کوفته قلقلی شوره - ما شاه نیمه خم، زوره؟ در تهران دسته‌های راه‌پیما می‌خواندند: جمهوری و آزادی - نه شاه مادرزادی. در صدها شعار ضد شاه، مردم او را به صفات و خصایلی متصف می‌کردند که نشان می‌داد هیچ گونه راه بازگشتی برایش نمانده است. در یکی از بررسیهای بعد از انقلاب، صفات و خصایل مذکور جمع‌آوری و بخش بندی شده است. من، به جز صفات و کلمات خیلی رکیک، این قسمت

دمکراسی» بپوشاند، مردم ظرف چند روز سکه یک پولش کردند :

بختیار، بختیار، مامور بی اختیار
سگ جدید دربار
شاه می‌خوایم نه شاپور
مرگ بر این دو مزدور

در همین روزها، «سفیر شاهنشاه آریامهر در لندن» هم در دفتر خاطراتش می‌نوشت: «اینک شاه در حالی بختیار را به نخست وزیری گماشته که افراد شووشی در خیابانها مرگش را خواستارند و بختیار را "عروسک آمریکا" لقب داده‌اند» (۱۴). در روز ۱۱ دیماه ۵۷، بختیار ضمن یک سخنرانی در مجلس شه ساخته، خود را «مرغ طوفان» خواند و لاف و گراف فراوان زد در باب «قانون»، در حالی که در همان روزها دسته‌های چماقدار ساواکی به جان مردم می‌افتادند. مردم هم جواب دادند: این است شعار دولت - چماق به دست و غارت، قانون اسباب بازی - یک نهار و یک صدی. در همین احوال موضوع سفر شاه به فرنگ هم سر زبانها افتاد. مردم که از این دوز و کلکهای شاه و بختیاری بی‌حوصله بودند و به چیزی جز سقوط کل نظام رضایت نمی‌دادند، با شعارهایی که در راهپیماییهای هر روزه می‌خواندند، او را ذله کردند: شاه عزم سفر کرده... خورده، غلط کرده... کابینه عوض کرده... خورده غلط کرده... بختیار رو خر کرده... خورده غلط کرده... شاه که زیر هزار گونه فشار قرار گرفته بود سرانجام، به بهانه «استراحت»، ایران را ترک کرد و به مصر رفت. مردم دیگر از شادمانی سر از پا نمی‌شناختند. تهران یکپارچه غرق سرور و شادی بود. مردم خوشحالی و انبساط خاطر خود را هم شعارگونه می‌خواندند: شاه رفته به مصر عربی برقصه - سادات بزنه و فرح برقصه... اما همزمان با خروج شاه از ایران، مطبوعات و رسانه‌ها از «شورای سلطنت» سخن به میان آوردند. بنابه قراری که گذاشته بودند می‌بایست شورای سلطنت با همکاری بختیار نظام سلطنت را از بحران مرگبار به ساحل عافیت برساند و بعد یا شاه برگردد، یا پسرش را که «ولیعهد» می‌نامیدند به تخت سلطنت بنشانند. بزودی شعارهای مخالفت با این خیالات خام به درودیوار نوشته شد: ولیعهد، سلطنت محاله - سگ زرد برادر شغال.

در تمام این دوران پایه‌های شعارهای فوق و صدها شعار دیگر، شعار اصلی یعنی همان «مرگ بر شاه» تا ماههای پس از قیام نیز بر سر زبانها بود. در واپسین روزهای حضور شاه در تهران، گروههای کثیر جمعیت در خیابانها راهپیمایی می‌کردند و با مشت‌های گره کرده، با آهنگ خوشی می‌خواندند و پا به زمین می‌کوبیدند :

زیر بار ستم نمی‌کنیم زندگی
جان فدا می‌کنیم در ره آزادی
سرنگون می‌کنیم سلطنت پهلوی
مرگ بر شاه، مرگ بر شاه

شیخ به دنبال شاه، بازگشت ناپذیر

با این مرور کوتاه و مختصر در عام‌ترین بخش شعارهای دوره انقلاب نشان دادیم که در سال ۵۷، در اثر استمرار و اعتلای مبارزات مردم، زهوار رژیم به کلی در رفته بود و مردم «خدایگان آریامهر» را به خاک سیاه نشانده بودند. دیگر کسی نمی‌خواست سر به تن آن دیکتاتور فاسد و دست نشانده باشد. مثل طاعون زده شده بود. در چنین وضعی بود که شاه و فرح، پس از تعبیه شورای سلطنت و کابینه بختیار، زیر فشار فزاینده تظاهرات خیابانی و اعتصاب عمومی به خصوص اعتصاب کارگران و کارمندان صنعت نفت، سراسیمه از ایران فرار کردند. به عبارت دیگر مردم شاه و نزدیکانش را در منتهای ذلت، از کشور بیرون راندند. ولی پایان کار بختیار فرق داشت. او از دست خمینی در نرفت، می‌خواست با او به توافق برسد. قیام بود که کمر او و رژیم سلطنت را یکجا شکست و کار را یکسره کرد. رژیم فاسد و فرسوده شاهنشاهی خیلی پیش از قیام بهمن ۵۷، در ذهنیت عام جامعه به حسیض ذلت و خواری افتاده بود. شش ماه تمام، میلیونها نفر در تهران و صدها شهر دیگر فریاد زده بودند: مرگ بر شاه! دیگر کمترین امکانی برای سازش و مصالحه باقی نمانده بود. در این شرایط و احوال بود که خمینی مکار و سالوس، با پی گرفتن رد شعارها و حرکات مردم، به سرعت خلا رهبری را پر نمود و همراه جا انداختن اقتدار و مرجعیت خود، جدول همدستانش را جور کرد و اهداف ارتجاعی خود را در قالبهای مبهم و دوپهلوی، به خواستهای و شعارهای مردم یعنی استقلال و آزادی، اضافه نمود. اما داستان بالا رفتن خمینی از نردبان سر به فلک کشیده امید و اطمینان مردم ایران، ربودن رهبری یک نهضت خودجوش ملیونی و استقرار تدریجی نظام قرون وسطایی ولایت فقیه، سرگذشت دردناک و عبرت انگیز دیگری است که به انقراض قاطع نظام دیکتاتوری سلطنت و تنبیه و طرد شاه از جانب مردم کاری ندارد. سلسله مشروعه‌خواهانی چون شیخ فضل‌الله نوری و کاشانی و خمینی همیشه متحدان تاریخی شاهان مستبد و خودکامه بوده‌اند. این آخری از مجالی که توسط سیاستهای رژیم (کشتن و زندان کردن روشنفکران و انقلابیان، مدارا و ملاطفت با آخوندیسم) برایش فراهم شد، استفاده کرد، قاپ توده‌ها را دزدید و جنبش و انقلابی معطوف به آزادی و آبادی را به مسلخ برد. مردم هرگز ولایت فقیه و استبداد آخوند نخواسته بودند، استقلال و آزادی فریاد کرده بودند، با دانشگاه و روشنفکران متحد شده بودند، شوراها و کمیته‌های همیاری و تعاون تشکیل داده بودند... باری، بعد از قیام بهمن ماه، دار و دسته سلطنت منقرض پهلوی جرأت سربلند کردن هم نداشتند. در پی جنایات و تبهکاریهای ملت سوز رژیم خمینی بود که بقایای رژیم سلطنت رفته رفته از هفت سوراخ بیرون آمدند، کلاهشان را بالا گذاشتند و از مردم و انقلابیان طلبکار هم درآمدند! حالا، سردمداران و تئوریسینهای این جماعت، شده‌اند کاشفان طاق نسیان، طوری برای «قانون» و «پادشاهی مشروطه» دم گرفته‌اند که انگار نه سال پنجاه و هفتی بوده و نه انقلابی و قیامی. «آقازاده» شاه فراری می‌گوید: «برای بازگرداندن قانون از هر وسیله‌ای استفاده خواهم کرد» (۱۵). کدام قانون؟ همان قانونی که در اثر تجاوزات و دستبردهای مکرر دو مستبد غارتگر در سالهای ۱۳۵۴، ۱۳۲۸، ۱۳۳۶ و ۱۳۴۶ به آئین نامه اجرایی استبداد و وطن فروشی مادام‌العمر سلطنت پهلوی تبدیل شد؟ آن «قانون اساسی» فقط به

درد بند و بست با «آیات عظام» مرتجع و ماموتهای قرون وسطایی حوزه‌های «علمیه» می‌خورد، همانهایی که قرار است ضامن «اسلامی» چاقوی «قانون» حضرات شوند، مثل گذشته! اما آرزو به دلشان خواهد ماند. برای ملتی که به رغم عبور از فجایع و مصیبت‌های جانفرسا، در مقابل رژیم خمینی تسلیم نشده و از یک جنبش و مقاومت انقلابی و مسلحانه سراسری برخوردار است، حتی تصور بازگشت چنین مجموعه‌یی از فساد و خرافات به حکومت، چیزی جز یک فرض حقیر و موهن نیست. آن همه شور و تفلای انقلابی در سال ۵۷ و این همه رنج و مرارت و تحمل و مقاومت یک نسل آگاه و به‌پا خاسته و فداکار در سال‌های اخیر، هر دوی این فصل‌های طولانی انقلاب، برای پشت سر گذاشتن تاریخی بوده است که در طول آن، پیوسته این گونه شیخ‌ها و آن گونه شاهان فرمان رانده‌اند. در آن انقلاب توده‌ها درس شور و شجاعت و ابتکار دادند و اکنون جنبش مقاومت الهام بخش طاقت و تحمل و استواری است. انقلاب ۵۷ نظام فاسد و مستبد سلطنت را منقرض کرد. با انقلاب جاری، همه پهنه‌های حیات فردی و جمعی از بندها و وپلشتی‌های ارتجاع مذهبی‌رها و پاک خواهد شد. زخم‌های عمیق روح ملت التیام خواهد یافت، ویرانی‌ها دوباره آباد و قلب‌های فشرده و مایوس به گرمای کار و تعاون و همبستگی دوباره امیدوار خواهند طپید. ملت ما، با رهایی از شر رژیم‌های شاه و شیخ، سرانجام در صلح و استقلال و آزادی، به سوی افق‌های نوین ترقی و شکوفایی گام برخواهد داشت. مردم برای زندگی و سعادت به شاه و شیخ نیاز ندارند.

- ۴- همان جا، ص ۶۱
- ۵- همان جا، ص ۹
- ۶- همان جا، ص ۱۹
- ۷- همان جا، ص ۲۰
- ۸- همان جا، ص ۱۷
- ۹- خدمتگزار تخت طاوس، پرویز راجی، ص ۳۷۱
- ۱۰- همان جا، ص ۴۰۰، به نقل از سیروس غنی
- ۱۱- بررسی شعارهای دوران قیام، محمد مختاری، کتاب جمعه، شماره ۲۰
- ۱۲- در تهیه این مقاله از شعارهای کتاب نورالدین بزرگمهر (حاوی ۱۰۰۰ شعار) و کتاب دیوارها سخن می‌گویند که آلبوم عکس شعارهاست بهره گرفته‌ام.
- ۱۳- کتاب جمعه، شماره ۲۴ ص ۱۰۵ و ۱۰۶
- ۱۴- خدمتگزار، ص ۳۷۴
- ۱۵- نامه جبهه نجات، شماره ۲۹ ص ۱

منابع و توضیحات:

- ۱- دیروز و فردا، نوشته داریوش همایون، ص ۲۹
- ۲- همان جا، ص ۱۳
- ۳- همان جا، ص ۵۸

گزارش

نقد

نظر

یادداشت

جوانه‌های زندگی

در مرگزار ولایت فقیه

حمید الوندی

روزنامه دولتی اطلاعات ضمیمه‌یی دارد با عنوان «جوانه‌های اندیشه»، که به شعرها و داستانهای کوتاه جوانان و نوجوانان اختصاص دارد. از ده قصه کوتاهی که در ویژه‌نامه چهارشنبه دوم بهمن ماه چاپ شده، هشت قصه به نوعی منعکس کننده شرایط ناگواری است که بر روح و احساس نویسندگان داستانها اثر گذاشته است. در واقع آنان، با بیان احساس خود نسبت به آن چه در اطرافشان می‌گذرد، شرایط ناگواری را که در آن به سر می‌برند به نقد کشیده‌اند. این امر به ویژه از این نظر جالب توجه است که نویسندگان داستانها بین ۱۴ تا ۲۵ سال دارند و شناخت و آگاهی خود را در شرایطی کسب کرده‌اند که در هفت سال گذشته، بوقهای

تبلیغاتی رژیم از یک سو و مسئولان پرورشی مدارس (که از مزدوران حزب‌اللهی و بعضاً پاسدار بوده‌اند) از سوی دیگر، سعی کرده‌اند به نوجوانان بیاورانند که در حکومت خمینی مستضعفان به حاکمیت رسیده‌اند و «ارزشهای الهی» بر جامعه حکم فرما شده است و مردن برای جمهوری اسلامی بالاترین ارزشهاست. ویژه‌نامه با یک قطعه ادبی به نام «شهر من» شروع می‌شود که نگارنده آن یک دختر جوان دانشجو است. در این قطعه لحظات تلخ و احساس رنج یک جنگ زده، هنگام دور شدن از زاد و بوم خود، چنین بیان شده است: ما دور می‌شدیم از شهر، که تمام دیوارهای ویرانش، همه خاکش می‌گریست و همراه با اشک ما را می‌خواند: «باز گردید».

«بدبختی» داستان کوتاهی است به قلم یک دانش آموز کلاس سوم ریاضی. در این حکایت کوتاه نویسنده حوادث روزی را شرح می‌دهد که آن را روز بدبختی خود می‌نامد، اما در واقع این حوادث هر

روز برای میلیونها ایرانی اسیر در جنگ ولایت فقیه تکرار می‌شود و برای خود نویسنده داستان هم، قسمتی از این وقایع هر روز می‌تواند تکرار شود: برای گرفتن شیر از خانه خارج شدم، صف شیر را که دیدم برق از کله‌ام پرید. دو برابر هر روز صف درست شده بود. با ناامیدی داخل صف شدم و به انتظار ایستادم. بعد از یک ساعت ایستادن و این پا و آن پا شدن، صدای مغازه دار را شنیدم که فریاد برآورد: شیر تمام شد. در دنباله داستان، در پایان روز، هنگام بازگشت از کارگاه، اتومبیلی که به سرعت از چاله پر آب خیابان عبور می‌کرده سرا پای او را خیس می‌کند و او پس از ساعتی ایستادن در صف نان، در حالی که هوا تاریک شده، به خانه می‌رسد و هنگامی که قصد دارد برای امتحان فردا درسش را مرور کند، برق قطع می‌شود و وی موقع روشن کردن چراغ گردسوز، شیشه‌های آن را می‌شکند و از ترس شیشه خورده‌هایی که در اتاق پخش شده، مجبور می‌شود تا آمدن برق از جای خود تکان نخورد و به دیگران هم همین توصیه را می‌کند. آن چه در این داستان کوتاه آمده، در واقع زندگی ملال آوری است که برای میلیونها ایرانی هر روز تکرار می‌شود؛ وضعی که می‌توان آن را «عادی» تلقی کرد، چون هیچ مشکل بخصوصی در آن دیده نمی‌شود.

«در راه مدرسه»، داستان کوتاهی است که می‌خواهد بی‌عدالتی و ستمی را نشان دهد که مناسبات و روابط کهنه‌مرد سالاری (که در رژیم خمینی مستحکم تر شده) به زنان تحمیل می‌کند. شخصیت اصلی داستان دختری است که پدر را، با گریه و التماس، راضی کرده است که اجازه رفتن به مدرسه راهنمایی را به او بدهد.

البته این کار با وساطت کدخدا صورت گرفته، زیرا پدر معتقد بوده است که: اصلاً دختر را چه به درس خواندن، همان پنج کلاس هم زیاد دیته. شرح کتک خوردن از برادر در راه مدرسه، نمونه‌یی روز مره و ناچیز از ستمی است که به زنان و دختران تحمیل می‌شود. دخترک، پس از بازگشت از مدرسه، با بچه‌یی که مادرش در برابرش می‌گشاید تعجب زده می‌شود. گمان می‌کند این هدایا را به مناسبت اولین روز ورودش به مدرسه راهنمایی برایش خریده‌اند. از مادر می‌پرسد: ننه پس رضا چی، واسه اون چی گرفتین؟ و مادر در جواب می‌گوید: مگه اونم دختره که برایش از اینا بیارن؟ مواظب باش خنگ بازی در نیاری، خیالم نکن که هنوز بچه‌ای. ما همین امروز با ننه بابای آقا قلی شیرینیتونو خوردیم، اینارو هم اونا واسه تو آوردن. داستان در این جا تمام می‌شود. بی تردید چنین اتفاقی در ایران تحت سیطره خمینی، با افکاری که در تحریرالوسیله بیان کرده، بسیار اتفاق می‌افتد. هزاران دختر نوجوان معصوم که هنوز یک پا در دوران کودکی دارند، باید با آرزوها و رویاهای خویش وداع کنند و به سرنوشتی تن در دهند که دیگران برایشان رقم زده‌اند. قصه «زیر برق» ظاهراً در زمان رژیم گذشته اتفاق افتاده و مربوط است به خانواده‌یی فقیر، که به سبب بی‌پولی امکان این که طفل خود را که به بیماری کچلی مبتلا شده، برای برق گذاشتن و مداوا به شهر دیگری ببرند، ندارند. نیاز به گفتن ندارد که مسأله درمان و بهداشت برای محرومان و افراد کم درآمد، خصوصاً در نقاط دور افتاده، امروز به مراتب مشکل تر از زمان رژیم سابق است. «کرایه خانه» قصه دیگری است که نویسنده آن یک دانش

آموز کلاس اول نظری است. در این جا هم باز صحبت از «بی چیزی» است. پدر خانواده امکان پرداخت کرایه خانه را ندارد. صاحب خانه تهدید می کند که اگر تا فردا پول کرایه خانه را ندهی اسباب و اثاثیه را می ریزم تو کوچه. و نو جوان دانش آموز که از یک سال پیش پول پس انداز کرده که برای خود دو چرخه مورد آرزویش را بخرد، قلک خود را می شکند و پول آن را برای پرداخت کرایه خانه به پدر می دهد و از «آرزو»ی خود دست می شوید. در بین همه قصه ها «عاقبت به خیر»ترینشان مربوط به یک دانش آموز چهارده ساله از قم است. او که خیلی علاقمند به داشتن ساعت مچی است، روزی کیف پولی پیدا می کند که چهار هزار و پانصد تومان در آن است. اما از آن جاکه فکر می کند این کیف احتمالاً به یک کارمند تعلق دارد، با خود می گوید که آن کارمند بیچاره الان در چه حالی است؟ بالاخره به مسجد محل مراجعه می کند، اتفاقاً صاحب کیف هم آن جاست و او کیف را به صاحبش بر می گرداند و صاحب کیف هم صد تومان به پسرک هدیه می کند. این پول به علاوه پس اندازی که خود او داشته، وی را به آرزویش که داشتن ساعت مچی است می رساند. همین قصه خوش سرانجام نیز، که در آن اثر وضع نا بسامان کارمندان حتی بر یک نو جوان چهارده ساله مشهود است، این طور شروع می شود: وضع زندگی ما خوب نبود. حدود دو ماه بود که پدرم دیگر کار نمی کرد. نه این که نخواهد کار کند، دیگر توانایی کارنداشت.

ملاحظه می شود که در این داستانها چطور همه چیز درد آلود است و رنگ غم دارد. این تازه وضع روحی نو جوانان و جوانانی است که خود مستقیماً در گیر

مسائل و مشکلات و دارای مسئولیت سرپرستی خانواده نیستند. به علاوه این داستانها برای روزنامه اطلاعات نوشته شده اند، و لابد از طرف کسانی که، حداقل در همین حد، رژیم را قبول دارند. با این حال در هیچ کدام از آنها احساس خوشایندی نسبت به وضع موجود مشاهده نمی شود. اما جالب ترین و شاید تأثیر انگیز ترین قسمت از نوشته های ضمیمه اطلاعات، شعری است از یک جوان هجده ساله تهرانی. تأثیر انگیز از آن جهت که این جوان نمونه ای است از هزاران جوان دیگر که در عین عشق و اشتیاق به زندگی، باید در جبهه های جنگ ضد انسانی خمینی نابود شود:

ای کاش
در زنگ نقاشی
کشیدن صبح را آموخته بودم
و یک خروس
که با بالهای رنگی اش -
بر دیوار رنگین کمان
رسیدن صبح را خبر کند
آنوقت ساعت را خرد می کردم
و فانوس را به فال رنگها می بخشیدم

ای کاش
یاد گرفته بودم
خانه ای بکشم
که از دودکش آن
بوی خوش نان بلند شود
تا من ...
بلند قصه ای بخوانم
شاید
کسی کوتاه بخوابد

ای کاش

آموخته بودم
هزار پروانه بکشم
پروانه هایی که بر هیچ خانه ای
بمب خالی نکنند
و خالهای رنگیشان را
به قاب خالی خانه ببخشایند
آنوقت
مدادهای رنگی ام را
پرواز می دادم

ای کاش
کشیدن یک آسمان را
وقتی گلی به بهانه بهار سبز است
یاد گرفته بودم
آنوقت اجازه نمی دادم
آهن های پرنده
در آهنگ ستاره ها پرواز کنند

ای کاش می توانستم
یک بار
فقط یک بار
زندگی را رسم کنم.

نظری به يك گفت و شنود

ح. ر. آزاد

در پروسه مرزبندی بین نیروهای انقلاب و ضد انقلاب، جنگ ایران و عراق از نقش بسیار حساسی برخوردار است، چرا که سرنوشت این جنگ با سرنوشت رژیم خمینی به نحوی همه جانبه و استراتژیک گره خورده است. به این لحاظ موضع گیری نیروها در این مقطع تابعی است از جو دو قطبی ایران: در طرفی رژیم قرار دارد که شعار «جنگ، جنگ تا رفع فتنه» را می دهد

و در طرف دیگر شورا و نیروی محوری آن مجاهدین خلق، که شعارشان «مرگ بر جنگ، مرگ بر خمینی، زنده باد صلح و آزادی» است. در این میان سخنگویان ضد انقلاب مغلوب چندی است با غرولند علیه رژیم ضد بشری، و به طور عمده در ضدیت با دیپلماسی انقلابی شورای ملی مقاومت، که در ارتباط با گسترش جنبش صلح خواهی مردم شریف ایران است، شعار عوام فریبانه «جنگ تا پیروزی ایران» را پیش کشیده اند.

کیهان لندن با دکتر محمد باهری، یکی از سرشناس ترین مهره های رژیم شاه، در این مورد گفت و شنودی دارد (شماره ۷۵، ۹ آبان ۶۴). ابتدا باهری می گوید: «بله من به سؤال کیهان در مورد جنگ ایران و عراق معترضم. شما پرسیده اید که جنگ را چگونه پایان دهیم. این مشکل و مسأله صدام حسین است. اما مسأله ما این است که جنگ را چگونه با پیروزی ایران پایان بدهیم. شما می بایست این سؤال را مطرح می کردید». بعد با تقسیم صوری مشکلات مردم ایران به «جنگ با دشمن خارجی و دیگر، رژیم فریبکار و عقب مانده و ضد ملی حاکم»، سعی می کند این تز عوام فریبانه را ارائه دهد که گویا این جنگ خانمانسوز هیچ رابطه تنگاتنگی با ماهیت رژیم ضد بشری خمینی ندارد. با تأکید بر عدم لیاقت گردانندگان رژیم در امر پیشبرد جنگ، می خواهد این نکته را بیان کند که اگر این رژیم مدیران لایقی می داشت، می توانست جنگ را با پیروزی ایران خاتمه دهد. تمام مطلب بر این محور سرتا پا غلط (در بهترین حالت) قرار گرفته است. باهری سعی دارد در مورد تواناییهای عراق اغراق کند تا همه هستی ایران را تابع اراده رژیم بغداد جلوه دهد.

می‌گوید: «در جنگ فعلی "همه" ایران از همه جهات در معرض تهدید و مخاطره قرار گرفته است: تاریخ ایران، جغرافیای ایران، ملت و مردم ایران ابدیت و آینده ایران و فقط دست آخر تا حدودی آبروی رژیم... و نه موجودیت آن». اگر چنین است، یعنی تمام هستی ایران در تمام ابعاد تاریخی و جغرافیایی و آینده و ابدیت آن در معرض خطر است، پس شعار «صلح» در چنین مقطع خطیری حکم نوشدارو را دارد که اگر به مریض داده شود وی را از هلاکت می‌رهاند. در نتیجه شعار «جنگ تا پیروزی ایران» دقیقاً در تناقض با تز باهری قرار می‌گیرد. صغرا غلط، کبری غلط و، در نتیجه، حکم غلط اندر غلط. باهری می‌گوید آبروی رژیم است که تا حدی به سرنوشت جنگ گره خورده و نه موجودیت آن. گذشته از این که این جداسازی صوری و مکانیکی آبرو (یعنی ابعاد سیاسی - ایدئولوژیک) از موجودیت رژیم فقط می‌تواند اختراع تئوریسینهای رژیم سابق باشد، برای من روشن نیست چگونه از یک طرف تاریخ و جغرافیای آینده و ابدیت ایران - یعنی "همه" ایران - در خطر است، اما رژیمی که در این مقطع بر این کلیت حکم می‌راند، از این خطر بری است؟ از طرف دیگر اگر، طبق تز باهری، آبروی رژیم با سرنوشت این جنگ گره خورده، پس شعار «جنگ تا پیروزی ایران» دقیقاً در خدمت رژیمی است که طبق گفته خود وی «فریبکار و عقب مانده و ضد ملی» می‌باشد. این تناقض آن قدر عیان است که کیهان لندن به وی یادآوری می‌کند: «بنابراین اگر فرض کنیم فردا نیروهای ایرانی بصره را گرفتند... این ملت ایران نیست که پیروز شده است، بلکه سیاهی ولایت فقیه روی سرزمین دیگری هم می‌افتد». اما حضرت

"استاد" در وادی سفسطه و مَهمَل گویی بیدی نیست که از این بادها بلرزد. می‌گوید: «صحیح نیست که پایداری مسلحانه ایران برای اجبار خصم به انصراف از تجاوز... به عنوان ادامه جنگ از طرف جمهوری اسلامی به قصد هدفهای خاص تعبیر شود». باهری، به عنوان کسی که به هر صورت وزیر دادگستری بوده، بایستی از این اصل ساده حقوق جزا اطلاع داشته باشد که در قضاوت اصل بر براءت است، مگر خلاف آن ثابت شود. می‌دانیم بعد از ملاقات تاریخی مسئول شورای ملی مقاومت با آقای طارق عزیز و به دنبال بیانیه مشترک نایب نخست وزیر عراق و مسئول شورای ملی مقاومت، طرح صلح شورا به تاریخ ۶۱/۱۲/۲۲ به آگاهی مردم شریف ایران رسید. این طرح بر محورهای زیر استوار است: «اعلان فوری آتش‌بس، تشکیل کمیسیون نظارت، عقب نشینی نیروها تا پشت مرزهای زمینی و رودخانه‌ی قرارداد ۱۹۷۵ (الجزایر)، مبادله کلیه اسرا، تعیین خسارت‌های جنگی و نحوه تأدیه حقوق ایران در دیوان بین‌المللی لاهه، بازگشت پناهندگان و آوارگان، تنظیم قرارداد قطعی صلح» (مجاهد، شماره ۱۴۴). این طرح واقع بینانه و عملی است و با محور قرار دادن منافع مردم ایران، تنظیم گردیده است. تا جایی که به اصل براءت برمی‌گردد، بیانیه مشترک که از طرف نایب نخست وزیر عراق، یعنی یک مقام بلند پایه و رسمی آن کشور، امضا شده، بایستی به عنوان «آدله و براهین و شواهد»، هر چند ظاهری، مورد استناد قرار گیرد تا عکس آن ثابت شود. از طرف دیگر می‌دانیم که شعار رسمی رژیم ضد بشری «جنگ، جنگ تا رفع فتنه» است. این باند تبه‌کار تمام توانهای اقتصادی،

انسانی و فرهنگی مملکت را در مسیر اهداف جاه طلبانه خود، یعنی تشکیل امپراتوری اسلامی تحت ولایت خمینی، به کار گرفته است. هر روز شخص خمینی یا بالاترین مهره‌های حکومتش از هدف جنگ که تغییر رژیم صدام است، به عنوان عمده‌ترین و حیاتی‌ترین مسأله آخوندها و رژیمشان یاد می‌کنند و حتی محمد باقر حکیم را، به عنوان آلترناتیو و حکومت آینده عراق، در قلب تهران تر و خشک می‌کنند. با تمام این شواهد، باهری می‌گوید نباید اعلان تجاوز و عمل مستمر به تجاوز از جانب رژیم خمینی را به قصد هدفهای خاص تعبیر کرد! آن هم بعد از این که پس از فتح خرمشهر از طرف ارتش ایران، رژیم عراق اعلام کرد که نیروهای خود را به پشت مرزها فرا خوانده و آماده مذاکرات صلح است.

اما "پیروزی ایران" طبق نظر باهری، عبارت است از «اجبار دشمن به تسلیم، تسلیم به موضعی که قبل از تجاوز عراق در رابطه دو کشور برقرار بوده است: تسلیم به قرارداد الجزایر در سال ۱۹۷۵، تسلیم به حاکمیت ایران بر همه سرزمینهایی که قبل از تجاوز عراق در تصرف داشته است» و به نحو مضحکی اضافه می‌کند: «بعد از پیروزی، نوبت صلح است». بین «اجبار دشمن به تسلیم» و «قبول بازگشت به مفاد قرارداد الجزایر» تفاوت بسیار اساسی وجود دارد. مورد اول، خواست استراتژیک رژیم است و رژیم اصولاً برای تحقق همین هدف به جنگ ادامه می‌دهد. اما قرارداد الجزایر اصولاً تجلی اراده یک نیروی پیروز بر یک نیروی مغلوب نیست. به این جهت بازگشت به مفاد این قرارداد، در اصطلاح حقوق بین‌المللی، بازگشت به «وضعیت پیش از

خصومت» را به دنبال دارد. این بازگشت، از آنجا که با فروپاشی رژیم خمینی در ارتباط تنگاتنگ قرار گرفته و خواست عمده مردم در ضدیت همه جانبه‌شان با این رژیم رسوا و آبرو باخته می‌باشد، تبدیل به کابوس خمینی شده است. می‌دانیم که رژیم نیز در یک برآورد سیاسی از وضعیت جنگ و صلح و عواقب آن، هر نوع صلح را صریحاً مطابق با شکست استراتژیک و ایدئولوژیک تز ولایت فقیه و ساختار سیاسی - اجتماعی آن، یعنی جمهوری فقیه معنی کرده بود. اصرار بر اهمیت جنگ و رد بیش از ۲۰ هیأت بین‌المللی از طرف شخص خمینی نیز در این رابطه معنی پیدا می‌کند. به این لحاظ آن چه برای آخوندها مطلقاً معنی ندارد، یک صلح عادلانه و پرداختن به معضلات هر دم فزاینده مردم است. در نتیجه تزه‌های ارائه شده از جانب باهری، غیر از تناقضهای آشکاری که در بطن خود دارد، به طور عمده هدف خائنانه، ضد مردمی و جنایتکارانه پس‌مانده‌های رژیم ستمشاهی را در ضدیت با جنبش صلح‌طلبی مردم و نمایندگان آن، یعنی شورا و مجاهدین، دنبال می‌کند. باهری فرمول ابلهانه «صلح بعد از پیروزی» را، که دقیقاً خواست رژیم است، به حساب خواست ملت ایران می‌گذارد و می‌گوید: «به همین جهت است که، به عقیده من، مسأله ملت ایران این است که چگونه جنگ را با پیروزی خاتمه دهد». البته از نظر ایشان جواب روشن است: «پیروزی در جنگ موکول به پایداری ملت ایران می‌باشد و برای تقویت پایداری باید روحیه ملی را تقویت کرده و از آن چه موجب ضعف و سستی در پایداری باشد اجتناب نمود». یعنی طبق این گفته، ملت ایران برای نیل به «پیروزی» بایستی

تمام مال و جان و عرض و ناموس و خانمان خود را در معرض خطر دائم قرار دهد، همراه «راهیان مشتاق کاروانهای کربلا» به مسلخ جنگ و کشتار و تجاوز آخوندهای جنایتکار رو آورد، از رفاه و آسایش و امنیت و بهداشت و تحصیل و... دست بکشد و «از آن چه موجب ضعف و سستی در پایداری باشد» اجتناب ورزد، تا مشتی آخوند نظیر باقر حکیم و همپالکیها، از قبل این همه درد و پریشانی و نکبت، به حکومت عراق دست یابند. این است «پیروزی ایران» آلا - باهری! آیا بهتر از این می توان به رژیم «فریبکار و عقب مانده» ضد ملی» پیغام فرستاد؟ چسبیدن به «ایران»، به عنوان یک مفهوم کلی که گویی هیچ رابطه‌یی با هیأت حاکمه ندارد، و دم زدن از پیروزی این «ایران» و شعارهایی از این قبیل، دقیقاً در خدمت رژیم خمینی است. زیرا این ایادی رژیم سابق صدای قدمهای متین و استوار انقلاب را به خوبی شنیده اند. از آن جا که کمیت سلطنت طلبان در داخل ایران به شدت لنگ است و از آن جا که تمام شواهد و قرائن، گره خوردن رگ حیات رژیم به این جنگ را تأیید می کنند، بایستی در پوشش «پیروزی ایران»، به ادامه این جنگ خانمانسوز اصرار ورزید تا پیروزی آلترناتیو انقلابی به تعویق افتد و احیاناً کله پا شود یا دست کم توانش کاسته شود. زیرا پیروزی آلترناتیو انقلابی بدون شک مرگ تاریخی بسیاری از جریانهای ضد مردمی را به دنبال خواهد داشت. کیهان از او می پرسد «شما گفتید آن جا هستی که ایران هست! خوب! آن جا کجاست؟ آیا شما یک سلطنت طلبید، آیا فقط زمانی حاضرید به ایران بروید که سلطنت باز گردد؟» او می گوید: «من در اواسط دهه ۳۰ دست در دست امیر اسدالله علم گذاشتم و مخلصانه

با تمام وجود، در متن، رژیم به خدمتی که برای وطنم از عهده ام ساخته بود پرداختم. متقابلاً رژیم هم که اخلاص و صداقت مرا دریافته بود، مشاغل حساسی به من سپرد». به عبارت واضحتر، باهری، توده‌یی سابق، بعد از کودتای ۲۸ مرداد از طیف «چپ» به منتهی الیه راست نزول اجلال می کند، البته با «اخلاص و صداقت» تمام! بعد اضافه می کند: «به شاه تعظیم می کردم، زیرا در قامت او همه ایران را می دیدم، دست او را می بوسیدم برای این که می خواستم در مقابل مظهر قدرت و طنم سر فرود آورده باشم». اما کسی که این انتخاب را می کند، بهتر است خفقان بگیرد و چند سطر بعد نگوید: «مقصود ایران است، مقصود سربلندی ایران است. فرم رژیم اصالت اولی ندارد». در کشوری که دویست و اندی سال بعد از اعلان منشور حقوق بشر، رژیم سلطنتیش شکنجه گاههایی نظیر اوین و قزلحصار و گوهردشت را بنا می کند، اطاق «تمشیت» را برای تجاوز به ناموس مردم، با باتون برقی، کابل و دستگاه آپولو و منقل برقی تزئین می کند، در چنین کشوری البته مصدق و نظایر وی نیستند که مظهر «یگانگی و تمامیت ایران» محسوب می شوند، بلکه رژیم کودتاچی و در رأسش آن مردک مالیخولیایی، مظهر قدرت و عظمت ایران تلقی می گردد. در چنین کشوری «فرم رژیم اصالت اولی ندارد»، اما از آن جا که به قول باهری «تلخیهای رژیم خمینی یادآور شیرینیهای دوره» پادشاهی محمد رضا شده و سلطنت جاذبه و مقبولیت خاصی پیدا کرده» پس زنده باد سلطنت رضا شاه دوم!!

باهری، با سخاوت تمام، انقلاب را ناشی از کمی «فساد» می داند که در رژیم

قبلی وجود داشته ولی البته روح آریامهر هم از آن بی خبر بوده است. او می گوید: «من شهادت می دهم که در کاخ شاه ماه رمضان آبدارخانه تعطیل می شد». در مورد رسوایی جشن هنر شیراز هم، که مورد استناد خود اوست، می گوید این رسوایی در نتیجه سوء استفاده اطرافیان شاه از مقام وی بود که البته این «اعمال آنها به حساب شاه می رفت و در رابطه مردم با رژیم مؤثر بود». بعد، به استناد این که امیل دورکهایم جامعه شناس فرانسوی نیز در مقالات و کتابهایش راجع به عدالت، جزا و قانون، فساد را امری همه جایی تلقی کرده، نتیجه می گیرد که پس وجود کمی فساد در رژیم شاه را بایستی با غمض عین تلقی کرد، بخصوص که گویا «عجله در توسعه و پیشرفت» هم مد نظر بوده است. همه اینها را کنار هم بگذارید و اصرار باهری را در این که «جنگ نباید پیش از پیروزی ایران متوقف شود» به آن اضافه کنید، متن عمیقاً لومپنی این صغرا - کبرا چیدنهای نمایان می شود: «ایران» که اسم مستعار مشتی کمپرادور، روشنفکر خود فروخته، سیاست باز تربیت شده در مدارس استعمار است، در پناه شاهنشاه آریامهر و ساواک و کمیته «ضد خرابکاری» و پلیس و ارتشش مشغول چپاول و غارت مردم بوده است! این که چگونه این «کمی فساد» منجر به انقلاب عظیمی شد و لاشه آماسیده از خون رژیم سلطنت را به صخره زمان کوبید و از درون این تعفن آخوندهای مرده خوار بیرون جهیدند، در تجزیه و تحلیل باهری جایی ندارد. زیرا وی خوب می داند که «فرم رژیم اصالت اولی ندارد». روشن است که در دامان فاسد شاه، فرزندی خلفی چون خمینی پرورده می شود. حال که این فرزند خلف شاه با جنایاتش روی

«ظل الله» را سفید کرده، حال که با این جنگ خانمانسوز تسمه از گردنه ملت کشیده و حال «که در ایران تلخیهای رژیم خمینی یادآور شیرینیهای دوره» پادشاهی محمدرضا شده» چرا از این شرایط مناسب به نفع بازگشت به سیستم قبلی استفاده نکنیم؟ البته اگر این «آیت الله» هم دست از خیره سری بردارد و افرادی از قماش استحاله چی، میانه باز وقیح، شبه فاشیست خجول و نظایر را به خدمت بپذیرد چه عیبی دارد؟ هدف حفظ ساختار تاریخی استبداد - ارتجاع به هر قیمت است، زیرا که فرم رژیم اصالت اولی ندارد، هر چه می خواهد باشد اما مردمی و انقلابی نباشد. در این جاست که اصرار خائنان بر ادامه جنگ در پوشش «ایران» معنی پیدا می کند. به خصوص مغز متفکر حزب فاشیستی رستاخیز می داند که مبارزه مسلحانه، به عنوان متکاملترین نوع مبارزه با استبداد و ارتجاع، در معنی مشخص تاریخی و اجتماعی خود مرگ لومپنیسم شاه و شیخ را در بطن خود داراست. او می گوید: «من از این که جوانان وطن پرست و علاقه مند به آینده ایران در مبارزه با خمینی فقط این راه را پیش پای خود یافته اند متأسف و متأثر می باشم». واقعاً کاش این «جوانان وطن پرست» سراغ باهری و باهری ها می رفتند و لقمان وار از او «وطن پرستی» می آموختند. به قول معروف «روزگار غریبی است نازنین...».

می گویند روباهی نزد حکیمی رفت و از درد معده شکایت کرد. حکیم به روباه گفت برو از هر کدام از این هفت تپه‌یی که در جوار این ده واقع است، قدری خاک بیاور تا درد ترا شفا دهد، اما زنهار که این خاک نبایستی به فضولات تو آغشته شده باشد. روباه بعد از مدتی تفحص دست

شورای ملی مقاومت

بیانیه، پیام، اطلاعیه...

ضد میهنی و خانمان برانداز یقه‌درانی می‌کنند، همتایان همان روباه داستان هستند، با این تفاوت که وقاحت بارزترین صفتشان است.

خالی نزد حکیم بازگشت و با سرافکنندگی گفت تپه‌یی نیست که به فضولات خود ملوث نکرده باشم! تمام این ورشکستگان به تقصیر در بازار سیاست ایران نیز که امروز با سماجتی خائنانه برای ادامه این جنگ

پیام مسئول شورای ملی مقاومت بمناسبت نوزدهمین سالروز فقدان دکتر محمد مصدق رهبر جنبش ضد استعماری مردم ایران

هموطنان،

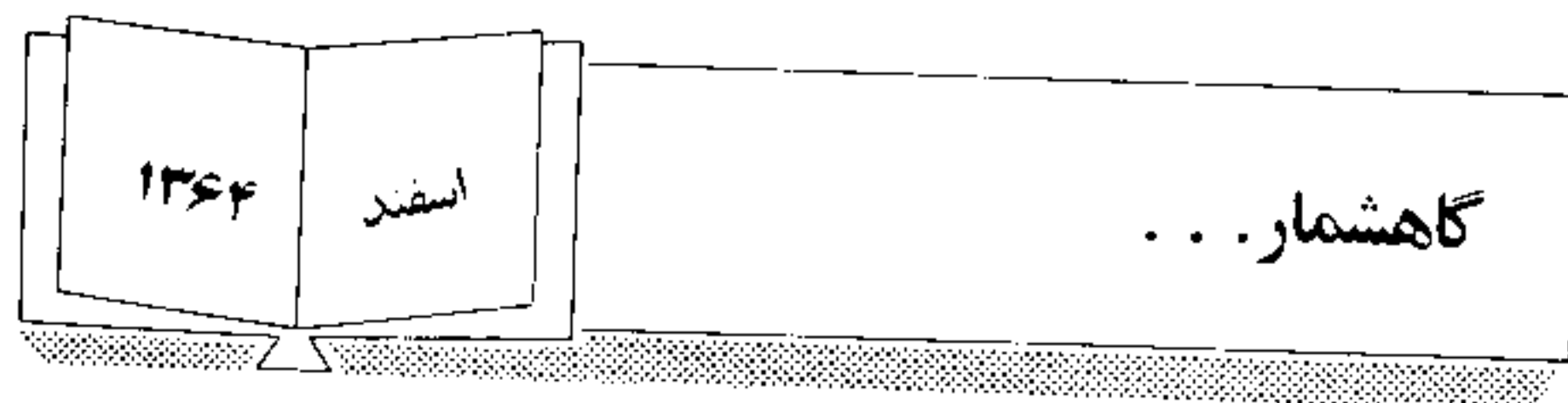
چهاردهم اسفند ماه سالروز فقدان دکتر محمد مصدق، رهبر فقید جنبش ضد استعماری مردم ایران است. در بیست و نهم اسفند ماه نیز همه مشتاقان آزادی و استقلال میهن خاطره پرشور ملی شدن صنعت نفت تحت رهبری این پیشوای آزادیخواه و میهن پرست را گرامی خواهند داشت. اگرچه مصدق بزرگ در اثر نیرنگها و دسایس طیف رنگارنگ دشمنان بیرونی و درونی مردم ایران به مقصد نهایی نرسید و سرانجام با توطئه مشترک استعمار خارجی و استبداد داخلی و کودتای سیاه ۲۸ مرداد روبرو گردید، ولی مبارزات میهن پرستانه او و سازش ناپذیریش در برابر دشمنان آزادی و استقلال ایران، برای ملت ما و نسل‌های بعد درسها و آموزشها و سنتهای گرانبها و فوق العاده ارزشمندی بر جای گذاشت که مسلماً از پیروزیهای درخشان مقطعی بسا ارزشمندتر است؛ درسها و آموزشهایی که نه فقط راهگشای مبارزات مردم ایران بلکه الهام بخش مبارزات رهاییبخش بسیاری از ملل تحت سلطه گردید. در این باره مرحوم دکتر مصدق در بخشی از آخرین دفاعیات خود می‌گوید: «آری تنها گناه من و گناه بزرگ و بسیار بزرگ من این است که صنعت نفت را ملی کرده‌ام و بساط استعمار و اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی عظیم‌ترین امپراطوریهای جهان را از این مملکت برچیده‌ام و پنجه در پنجه مخوف‌ترین سازمانهای استعماری و جاسوسی بین‌المللی در افکنده‌ام و، به قیمت از بین رفتن خود و خانواده‌ام و به قیمت جان و عرض و مال من، خداوند مرا توفیق عطا فرمود تا با همت و اراده مردم آزاده این مملکت بساط این دستگاه وحشت‌انگیز را در نوردم من طی این همه فشار و ناملایمات، این همه تهدید و تضییقات، از علت اساسی و اصلی گرفتاری خود غافل نیستم و به‌خوبی می‌دانم که سرنوشت من باید مایه عبرت مردانی شود که ممکن است در آینده، در سراسر خاورمیانه، در صد گسیختن زنجیر بندگی و بردگی استعمار برآیند».

بدین ترتیب مصدق به سمبل میهن پرستی و سازش ناپذیری و الگوی آزادیخواهی و استقلال طلبی تبدیل شد و در قلوب تمام ایرانیان آزاده جای گرفت. چنین است که مردم ایران که سی و چند سال پیش برگرد رهبری مصدق و شعار محوری ملی شدن نفت متحد شده و ضربات کاری بر استعمارگران خارجی و عوامل داخلی آن وارد آوردند، پس از کودتای ۲۸ مرداد و پس از وفات مصدق نیز پیوسته به گرامی داشتن نام و یاد مصدق همت می‌گمارند و بدین وسیله آرزوهای دیرینه خود برای نیل به آزادی و استقلال ملی را ابراز می‌کنند. بگذریم که پیشوای فقید جنبش ضد استعماری مردم ایران در روزگار زمامداریش مصیبت‌ها و طعن و لعنهای بسیاری را متحمل گردید، منجمله کلیه دشمنان بیرونی و درونی مردم ایران در زمان نخست‌وزیری مصدق تمامی حملات خود را علیه شخص او متمرکز ساخته و با انواع مارکها و برجسبهای ردیلا نه و موهن، به تخطئه او و شخصیت مبارزاتیش پرداختند. بدیهی است که هدف از تمامی این حملات بیمارگونه و دیوانه‌وار به مصدق، کینه‌کشی صرف علیه یک «فرد» نبوده و نیست. هدف مشترک و ثابت این بود که آن چه مصدق تمام زندگی خود را وقف آن کرده بود، یعنی آزادی و استقلال ایران، حاصل نشود.

در این مسیر برخی نیز دغلکارانه کوشیده‌اند تا تمام آن خصوصیات و منشهایی را که رمز موفقیت‌های مبارزاتی مصدق و جانمایه استقلال طلبی و آزادیخواهی او بود، در محاق فرو برند و حتی به حساب «نقطه ضعف» های پیشوای فقید نهضت ملی ایران بگذارند. در میان اینان کم نبوده‌اند کسانی که حتی به جانبداری و پیروی از مرحوم دکتر مصدق نیز تظاهر کرده‌اند؛ کسانی که در شمار بدترین دشمنان مصدق‌اند. چرا که اگر دشمن رویاروی جسم مصدق را به بند کشید، اینان سعی می‌کنند که روح پایداری و سازش ناپذیری مصدق را به بند بکشند و نام او را به ابتذال بکشانند. هم چنین در زمان حیات مصدق کم نبودند نامردمان و ریاکارانی که مصدق را در نیمه راه رها کردند و پس از مدتی مبادله چشمک و چراغ به اردوی مقابل و زمانی که دیگر تلاشهای آنان برای به سازش کشیدن جنبش، در مقابله با «یکدندگی» و «لجاجت» و «خودکامگی» و «خودرأیی» و سایر «نقاط ضعف»! مصدق کارگر نشد، در عمل به اردوی دشمن پیوستند یا با دشمن علیه مصدق و نهضت همسو و هم‌جهت شده و در زمره متحدان بالفعل ارتجاع و استعمار قرار گرفتند. در چنین فضایی بود که بازار گندم‌نمایی و جوفروشی، به سود استعمار و دربار ننگین شاه، رواج و افریافت. کاشانی و حزب توده برای خرده‌گیری بر مصدق بسا مستضعف‌پناهی و چپ‌نمایی نموده و حتی مصدق را «دست‌نشانده امپریالیسم» معرفی می‌کردند و امثال بقایی و حائری‌زاده و شمس قنات‌آبادی نیز «دمکرات‌پناه» شده و به قول خودشان برای حفظ کیان دمکراسی پارلمانی در برابر «خودکامگی» و «دیکتاتوری مصدق» اشک تمساح می‌ریختند و کار به جایی رسید که «سرلشکر زاهدی» باد «استقلال» به غیغ می‌انداخت و به مصدق می‌تاخت که چرا در گفتگو با دولت انگلیس غرامت و داوری لاهه را پذیرفته است؟! همین سرلشکر زاهدی یعنی نخست‌وزیر کودتای ۲۸ مرداد، مصدق را «دشمن آزادی» و «عوام‌فریب» نیز می‌خواند... آیت‌الشیطانیهایی چون کاشانی و بهبهانی، دست در دست دربار، روز نهم اسفند ۱۳۳۱ قصد جان مصدق را نمودند و به این منظور شعبان بی‌مخ را کفن پوش—در رأس گروهی از چماقداران جان برکف «اسلام»! ریاکارانه‌شان—به خانه مصدق فرستادند... و شاه خائن نیز در مقابله با مصدق و برای تحمیل مجلس فرمایشی سنا به قانون اساسی استناد

می‌کرد و ادعای نمود که: «مشروطیت جزئاً و کلاً تعطیل بردار نیست...» این توطئه‌ها و دسایس رنگارنگ، که مظهر همسوئی و اتحاد عمل عینی همه اضداد مصدق—یعنی اضداد استقلال و آزادی ایران—با دربار محمدرضا شاه بود، سرانجام در کودتای ۲۸ مرداد به یکدیگر گره خورد. دولت ملی دکتر محمد مصدق سقوط کرد و رهبر جنبش ملی شدن صنعت نفت به اسارت دشمن درآمد. دیری نپایید که مردم ایران چهره واقعی مدعیان رنگارنگ مصدق را در سالهای پس از کودتا با وضوح تمام دیدند. اما مصدق سنت مقاومت و سازش ناپذیری را به مثابه درسی برای ملت ایران و نسلهای بعد به یادگار گذاشت. او در جریان دادگاه و تبعیدش نیز راه و رسم مبارزاتی خود را با پایمردی تمام ادامه داد و راستای راه آینده را نیز برای آنان که «مستمع به تمام معنی فداکار» باشند، مشخص نمود. مصدق بزرگ در سال ۱۳۴۰ به مناسبتی به مشی مبارزه مسلحانه، که توسط مجاهدین انقلاب الجزایر در پیش گرفته شده بود، اشاره کرد و نوشت: «دیگران هم اگر علاقه به وطن دارند باید همین راه را بروند و آن را انتخاب نمایند» و ادامه داد که «حرف زیاد است و مستمع به تمام معنی فداکار کم. چه می‌شود کرد، بلکه خدا بخواهد که این نقیصه در ما رفع شود و ما هم بتوانیم بگوییم مملکت و وطنی داریم و در راه آزادی و استقلال آن از همه چیز می‌گذریم»

بنابر این اجازه بدهید هم‌چون هر سال تکرار کنم که «برای نسل ما جای بسی مباهات و افتخار است که با اتکا به مقاومت مسلحانه سراسری و با فدیة کردن رشیدترین فرزندان مجاهد و مبارز این مرز و بوم، راه ضد استعماری و ضد دیکتاتوری رهبر فقید نهضت ملی ایران را با ارتقا به مدار دموکراتیک—انقلابی کنونی تداوم بخشیده و پرچم استقلال و آزادی این میهن را به دوش می‌کشد. نسل ما مفتخر است که در این راه توانسته است برای نخستین بار در تاریخ ایران، اتحاد نیروهای آزادیخواه و مستقل را در هیأت یک آلترناتیو سراسری و نیرومند، یعنی شورای ملی مقاومت، جامه عمل بپوشاند». رودررویی این نسل و این جانشین با اسلاف تاریخی دشمنان مصدق نیز نه تنها جای هیچ تعجبی ندارد بلکه مواجه بودن ما با شرایطی مشابه آن چه رهبر فقید نهضت ملی ایران در برابر خود می‌دید، واقعیتی کاملاً قابل انتظار است. دشمن اصلی ما، خمینی خون‌آشام، خود در زمره حامیان کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد بوده و بارها به قول خودش از «سیلی خوردن» مصدق از ارتجاع و استعمار ابراز مسرت کرده است؛ وضعیت بقایای دیکتاتوری منفور سلطنتی نیز کاملاً روشن است. تاخت و تازهای جماعات ورشکسته‌یی که با دعاوی کاذب، از موضع ملی‌گرایی و آزادیخواهی یا از موضع چپ‌نمایی و مبارزه ضد امپریالیستی، یکی پس از دیگری شانس خود را در برابر این جانشین دمکراتیک—انقلابی آزمودند و از صحنه محو شدند نیز چیزی جز همان تجارب دوران مصدق را تداعی نمی‌کند. اما جای خوشوقتی است که نسل ما—البته با بهایی بسیار سنگین و به قیمت خون و رنج بی‌پایان—توانسته است اساساً از پس این مدعیان رنگارنگ برآید و چهره واقعی آنان را برای مردم ایران آشکار سازد. آری، در مدار تکاملی کنونی مبارزات تاریخی مردم ایران، در اثر تقای آگاهیهای سیاسی و انقلابی توده‌های مردم، در اثر تعمیق مستمر مرزبندیهای جنبش و ضد جنبش، در اثر سازمان‌یافتگی آهنگین مقاومت انقلابی و، قبل از هر چیز، در پرتو مشی مبارزه مسلحانه انقلابی، مشت تمام مدعیان در میدان عمل باز شده است. مردم ایران تاکنون به روشنی



دریافته‌اند که چه کسانی به راستی درد مردم و میهن دارند و از این رو با دشمن درنده‌خو و ضدبشری چنگ در چنگند، و متقابلاً چه کسانی همسو و همنوا با رژیم خمینی، و با ناجوانمردی تمام بر اردوی مقاومت خنجر می‌زنند. در این میان مقاومت انقلابی سراسری — هم‌چنان‌که از آغاز بر حسب برنامه شورای ملی مقاومت و دولت موقت در نظر داشته — تاکنون موفق شده‌است که در مسیر «نجات ارزشهای اصیل و ترقیخواهانه ملی و میهنی»، نام مصدق را نیز از دستبرد فرصت‌طلبی و وابستگی‌گرایی مبتذل در امان نگه دارد و تا آنجا که می‌تواند، اجازه ندهد که فرصت‌طلبان و خیانتکاران و میوه‌چینان حرفه‌یی بازار سیاست نام پیشوای مبارزات ضداستعماری مردم ایران را بیالایند و از آن سوءاستفاده کنند. به نحوی که بسیاری مدعیان، که در آغاز تحت نام مصدق دکان فرصت‌طلبی گشوده بودند، در جریان تعمیق مرزهای جنبش و ضدجنبش چهره‌های واقعی خود را برملا کرده و به انحاء مختلف بروز دادند که مابین جنبش و ضدجنبش، بی‌گمان رژیم خمینی خون‌آشام و یابقایای دیکتاتوری سلطنتی را بر می‌گزینند.

هموطنان عزیز! مصدق در آخرین دفاعیات خود گفته بود:

«مصطفی را وعده داد الطاف حق گر بمیری تو، نمیرد این ورق حیات و عرض و مال و موجودیت من و امثال من در برابر حیات و استقلال و عظمت و سرافرازی میلیون‌ها ایرانی و نسل‌های متوالی این ملت، کوچکترین ارزشی ندارد و از آن چه برایم پیش آورده‌اند هیچ تأسف ندارم و یقین دارم وظیفه تاریخی خود را تا سرحد امکان انجام داده‌ام. من به حس و عیان می‌بینم که این نهال برومند، در خلال تمام مشقتهایی که امروز گریبان همه را گرفته، به ثمر رسیده و خواهد رسید». اینک درخت برومند مقاومت شکوهمند خلق قهرمان ایران، همان جلوه‌گاه ایمان پرشور و میهن‌پرستانه پیشوای فقید ماست. شورای ملی مقاومت در نوزدهمین سالروز درگذشت رهبر جنبش ضداستعماری مردم ایران، با تعظیم در برابر روح پرفتوح و خدمات درخشان مبارزاتی مصدق، برای جانبازی و فداکاری تمام‌عیار تا به ثمر نشستن نهایی درخت آزادی و استقلال پایدار ایران تجدید عهد می‌کند.

مسئول شورای ملی مقاومت

مسعود رجوی

۱۴ اسفند ۱۳۶۴

اخبار ایران

نفت

نیویورک، ۲ اسفند (۲۱ فوریه ۸۶):
بهای نفت در بورس نیویورک تا بشکعی حدود ۱۴ دلار تنزل یافت.

تهران، ۴ اسفند (۲۳ فوریه ۸۶):
آقازاده وزیر نفت رژیم گفت که ایران در اجلاس آینده اوپک پیشنهاد خواهد کرد که کلیه اعضا به مدت ۱۵ روز تا یک ماه صدور نفت خویش را کاملاً قطع نمایند، تا وضع بازار نفت به نفع کشورهای صادر کننده تغییر نماید.

* ۶ اسفند (۲۵ فوریه ۸۶):
بازرگانان ژاپنی در تهران گزارش کرده‌اند که رژیم ایران، به علت کمبود درآمد نفت، از احداث خطلوله نفتی بین گناوه و

نقطه‌یی در نزدیکی تنگه هرمز منصرف شده است. هزینه احداث این خطلوله ۲ میلیارد دلار برآورد شده است.

نیویورک، ۱۳ اسفند (۴ مارس ۸۶):
در بورس نیویورک بهای قیمت هر بشکه نفت خام به ۱۲ دلار و ۲۷ سنت تنزل یافت.

۱۸ اسفند (۹ مارس ۸۶): وزیران نفت کشورهای عضو شورای همکاری خلیج، پیشنهاد ایران را مبنی بر قطع موقت صدور نفت، رد کردند.

تهران، ۲۰ اسفند (۱۱ مارس ۸۶):
به گفته رادیو رژیم، افراد انجمنهای اسلامی دانشگاههای تهران در مقابل سفارت عربستان سعودی و کویت به راهپیمایی پرداختند و سپس در مقابل ساختمان سفارت آمریکا اجتماع کردند. راهپیمایان حمایت این دو کشور از عراق و صدور فراوان نفت توسط آنها را مورد

اعتراض قرار دادند.

لندن، ۲۳ اسفند (۱۴ مارس ۸۶): به نوشته روزنامه گاردین، درآمد نفتی رژیم در سال آینده به ۷ میلیارد دلار و حتی کمتر سقوط خواهد کرد. به نظر نویسنده گاردین این درآمد برای دولتی که هم اکنون سالانه ۴ تا ۵ میلیارد دلار تجهیزات نظامی، ۲ میلیارد دلار مواد غذایی و ۷۵۰ میلیون دلار دارو از خارج وارد می کند، یک خطر اقتصادی بزرگ است که از جنگ با عراق تهدید کننده تر است.

مسایل اقتصادی، اجتماعی

آمریکا، ۲۹ بهمن (۱۸ فوریه ۸۶): به نوشته وال استریت جورنال، ذخایر ارزی ایران به ۵ میلیارد دلار تنزل یافته است که فقط برای خریدهای نظامی و واردات مصرفی ۵ ماه رژیم کفایت خواهد کرد.

تهران، ۱ اسفند (۲۵ فوریه ۸۶): اسحاق جهانگیری در موافقت با لایحه بودجه سال ۶۵ دولت در مجلس گفت: در این لایحه توجه خاصی به جنگ شده و بودجه جنگ نسبت به سال پیش ۳۰ میلیارد ریال افزایش داده شده است. وی افزایش نقدینگی بخش خصوصی را حدود ۴۲۰ میلیارد تومان ذکر کرد.

* مجلس رژیم کلیات لایحه بودجه دولت در سال ۶۵ را تصویب نمود. در این لایحه معادل ۲۰ میلیارد دلار درآمد نفتی، که ۱۴ درصد کمتر از سال قبل است، پیش بینی شده است. مبلغ پیش بینی شده بیش از ۴۰ درصد کل بودجه تصویب شده را تشکیل می دهد.

* ۲ اسفند (۲۱ فوریه ۸۶): منتظری در تلگراف تسلیت به خمینی، به مناسبت کشته شدن محلاتی (نماینده خمینی در سپاه) و سایر سرنشینان هواپیمای حمل و نقل در نزدیک اهواز، از موضع سران قدرتهای جهانی و مجامع بین المللی نسبت به این حادثه شکوه کرد و آن را به سکوت و سازش با عراق متهم نمود.

* ۳ اسفند (۲۲ فوریه ۸۶): خمینی به مناسبت کشته شدن «محلاتی» (نماینده وی در سپاه) و دیگر سرنشینان هواپیمای حمل و نقل که در نزدیکی اهواز منفجر گردید، پیام تسلیتی فرستاد. او این اقدام عراق را واکنش آن کشور در شکست نیروهایش در جبهه «فاو» ارزیابی کرد.

تهران، ۷ اسفند (۲۶ فوریه ۸۶): زرگر، نماینده مجلس رژیم، به هنگام بحث در باره لایحه بودجه دولت در سال ۶۵ گفت که در این لایحه برای مهمات جنگی ۴۳۰ میلیارد ریال اختصاص داده شده ولی برای مجروحین جنگی که به کار برندگان آن مهمات هستند، در هیچ کجای لایحه چیزی در نظر گرفته نشده است.

* ۱۱ اسفند (۲ مارس ۸۶): خمینی در سخنرانی برای زنان جامعه «الزهرا» و تعدادی از اعضای «بسیج» و «سپاه» گفت: دفاع از اسلام، دفاع از کشور اسلامی، از واجبات است... اگر دفاع واجب است، مقدمات دفاع هم باید فراهم شود. از جمله نظامی بودن... در مسایلی که پیش آمده برای ایران زنها پیش قدم بودند. در مسأله تنباکو پیش قدم بودند. در مسأله مشروطیت پیش قدم بودند... اگر یک عده از زنان وارد بشوند به محلی که جنگ است

حد اقل ۴۶۷ نفر در ایران اعدام شده اند. این سازمان می افزاید که رقم بالا بی تردید کمتر از رقم واقعی اعدامها در این کشور می باشد و اعمال شکنجه هم چنان در ایران گسترش داشته و به شکل سیستماتیک انجام می شود.

۱۸ اسفند (۹ مارس ۸۶): به گفته رادیو رژیم، در لایحه بودجه برای سال ۶۵ که به تصویب رسید، بودجه وزارت اطلاعات رژیم ۲ میلیارد و ۷۰۰ میلیون ریال نسبت به سال گذشته افزایش یافته است.

صدور تروریسم

تهران، ۴ اسفند (۲۳ فوریه ۸۶): خامنه ای با محمدحسین فضل الله (رهبر گروه حزب الله لبنان) محمد مهدی شمس الدین (نایب رئیس مجلس اعلای شیعیان لبنان) ابراهیم امیر (سخنگوی گروه حزب الله لبنان) ابوهشام (رهبر جنبش امل اسلامی) و ابویحیی (از رهبران امل اسلامی لبنان) همزمان دیدار کرد. و گفت: لبنان برای ما عضوی از عالم اسلام است و از اهمیت ویژه ای برخوردار می باشد.

آمریکا، ۵ اسفند (۲۴ فوریه ۸۶): به نوشته روزنامه واشنگتن پست، جواد منصوری معاون وزیر خارجه رژیم، در جریان سفرش به سیرالئون گفت: رژیم یک سازمان ایرانی برای حمایت از مردم مستضعف آفریقا تأسیس کرده است و تنها چیزی که در مقابل آن می خواهیم، اعزام مسلمانان آفریقایی به جبهه ها، برای شهادت در جنگ با عراق می باشد.

علاوه بر این که خودشان می جنگند، مردها قوه شان دو چندان می شود... شما زنها مهیا باشید برای دفاع.

* ۱۳ اسفند (۴ مارس ۸۶): به نوشته روزنامه جمهوری اسلامی، در لایحه بودجه سال ۶۵، مبلغ ۶ میلیارد ریال برای احداث و بهسازی راهها و پاسگاههای مرزی و حراست از مرزهای کشور در نظر گرفته شده است. ۸۰ درصد این مبلغ به حراست از مرزهای شرقی و جنوبی کشور و مرز ایران و ترکیه اختصاص دارد.

شیراز، ۱۸ اسفند (۹ مارس ۸۶): به نوشته نشریه «خبر» چاپ شیراز، «دادستان انقلاب» شیراز اعلام کرد که منتظری، به عنوان «قائم مقام رهبری»، لیست ۳۰۰ نفر از عفو شدگان را به دادسراها ابلاغ کرد. در میان این عفو شدگان بعضی زندانیان سیاسی نام گنجانیده شده اند. وی در مورد دسته اخیر توضیح داد که اینان در شناسایی خانه های استقرار رزمندگان مقاومت با رژیم همکاری کرده اند.

* ۲۲ اسفند (۱۳ مارس ۸۶): مجلس رژیم اساسنامه «کمیته ها» را تصویب کرد. به موجب این اساسنامه، کمیته ها تحت فرماندهی عالی شخص خمینی و زیر نظر وزارت کشور قرار دارند و موظف به همکاری با وزارت اطلاعات و سپاه پاسدارانند.

سرکوب

۱ اسفند (۲۵ فوریه ۸۶): سازمان عفو بین الملل اعلام کرد که طی سال گذشته

بیروت، ۶ اسفند (۲۵ فوریه ۸۶):
نورانی، کاردار رژیم در لبنان، گفت که رژیم ایران همه گونه کمکهای مادی و معنوی در اختیار گروه حزب الله در جنوب لبنان قرار می دهد ولی نفقات ایرانی در این ناحیه نیستند. وی افزود که رژیم در زد و خورد بین این گروه و حزب کمونیست لبنان دخالتی نداشته است.

* ۱۲ اسفند (۳ مارس ۸۶): به نوشته هفته نامه «الدستور» در بیروت غربی و جنوب لبنان اعلامیهایی به امضای شیخ «فضل الله» رهبر حزب الله لبنان و ۵۵ آخوند دیگر منتشر شده که در آن اعلام حکومتی از نوع رژیم خمینی در مناطق زیر سلطه «حزب الله» خواسته شده است.

لندن، ۱۲ اسفند (۳ مارس ۸۶): به نوشته روزنامه انگلیسی گاردین، یک جنبش افراطی اسلامی به نام «قبله»، که اعضای آن در تهران آموزش نظامی می بینند، برای استقرار یک «نظام اسلامی» در آفریقای جنوبی علیه رژیم کنونی این کشور اعلام جهاد کرده است.

کابل، ۱۳ اسفند (۴ مارس ۸۶):
رادیو مسکو خبر داد که وزارت خارجه افغانستان کاردار موقت ایران در کابل را احضار کرد و نسبت به تحریکات مسلحانه ایران در مرزهای دو کشور، که موجب کشته و زخمی شدن عدهایی از اتباع افغانستان شده است، به وی هشدار داد.

روابط خارجی

هلند، ۳ اسفند (۲۲ فوریه ۸۶): به

نوشته روزنامه هلندی «فولکر کرانت»، رژیم تهران مستقیماً به آفریقای جنوبی نفت می فروشد و در مقابل از آن کشور اسلحه دریافت می کند. این روزنامه می افزاید که سوپر تانکر «میرافوری» در این مدت بین ایران و آفریقای جنوبی رفت و آمد می کرده است.

کویت، ۴ اسفند (۲۳ فوریه ۸۶):
وزیر دفاع کویت گفت که کشور وی برای مقابله با خطراتی که از سوی ایران این امیر نشین را تهدید می کند آمادگی کامل دارد.

* ۵ اسفند (۲۴ فوریه ۸۶): وزیر خارجه کویت کاردار سفارت رژیم در این کشور را احضار نمود و به وی نسبت به تکرار تجاوز به حریم کویت اخطار داد. دو روز پیش از این هلی کوپترهای جنگی ایران برای یک سفینه کویتی در آبهای ساحلی این کشور ایجاد مزاحمت کرده بودند.

۷ اسفند (۲۶ فوریه ۸۶): ۱۲ کشور عضو بازار مشترک اروپا از ایران و عراق خواسته اند که با دبیر کل سازمان ملل، در اجرای مفاد قطعنامه اخیر شورای امنیت این سازمان، همکاری کنند.

مسکو، ۹ اسفند (۲۸ فوریه ۸۶):
«کرنینکو» معاون وزیر خارجه شوروی اعلام داشت که از نظر مسکو، جنگ ایران و عراق یک جنگ بی معنی، برادر کشانه و بی فایده برای هر دو طرف است.

دمشق، ۱۰ اسفند (۱ مارس ۸۶): به نوشته هفته نامه «التقریر» چاپ دمشق، صدور نفت ایران به سوریه از ۲ ماه پیش متوقف شده است. علت این امر کاهش

شوروی گفت: باید راه حل صلح آمیزی برای پایان جنگ ایران و عراق یافته شود. وی خونریزی این جنگ را مایه خسارت عظیم دو کشور دانست.

اسلام آباد، ۲۲ اسفند (۱۳ مارس ۸۶): به نوشته روزنامه «اخبار الخلیج» چاپ بحرین، ضیاء الحق در اسلام آباد قاش کرد که تلاش تازه وی برای از سرگیری میانجیگری هیأت صلح کنفرانس اسلامی برای پایان دادن به جنگ ایران و عراق، به شکست انجامیده است. وی رژیم ایران را در این رابطه مورد انتقاد قرار داد.

ژنو، ۲۲ اسفند (۱۳ مارس ۸۶):
مقامات هواپیمایی کشوری سوئیس شرایط رژیم ایران را برای از سر گرفتن پروازهای تجارتي به تهران رد کرد. رژیم شرط کرده بود که مهمانداران باید حجاب داشته باشند و از پوشیدن لباسهای کوتاه و آرایش خود صرف نظر کنند و زنان مسافر نیز باید حجاب اسلامی را رعایت کنند.

تونس، اواخر اسفند (مارس ۸۶):
یاسر عرفات در مصاحبهیی با هفته نامه «الیوم السابع» چاپ پاریس، در مورد تهاجم اخیر رژیم به خاک عراق گفت با آن که عضو هیأت های میانجیگری کنفرانس اسلامی و غیر متعهد هاست، تهاجم ایران را به شدت محکوم می کند. وی افزود همه چیز برای صلح آماده بود. حتی یک صندوق اسلامی پرداخت غرامت به دو طرف را تعهد می کرد، ولی ایرانیها گوش خود را بستند. در نتیجه جنبش فلسطین از بیروت بیرون رانده شد.

صادرات نفت ایران و بدهی سوریه (یک میلیارد و ۶۷۰ میلیون دلار) به ایران است.

تهران ۱۵ اسفند (۶ مارس ۸۶):
رویتر گزارش داد که یک هیأت بلند پایه شوروی، به منظور مذاکره برای بازگشایی خط لوله انتقال گاز ایران به آذربایجان شوروی، به تهران خواهد رفت.

آنکارا، ۱۶ اسفند (۷ مارس ۸۶):
وزارت خارجه ترکیه اعتراض دولت متبوع خود را در مورد موشک اندازی هلی کوپترهای رژیم به یک نفتکش ترکیه در خلیج فارس، به کاردار رژیم در آن کشور ابلاغ کرد.

رباط، ۱۷ اسفند (۸ مارس ۸۶): به گزارش خبرگزاری فرانسه، ملک حسن دوم، پادشاه مراکش، از کشورهای عرب خواست که در برابر رژیم ایران به اصل پیمان دفاع مشترک از منشور جامعه عرب، عمل کنند.

کویت، ۲۱ اسفند (۱۲ مارس ۸۶): به دنبال تظاهرات دانشجویان وابسته به رژیم در مقابل سفارتهای کویت و عربستان سعودی در تهران، دولت کویت رژیم خمینی را مسئول این تظاهرات دانست.

اردن، ۲۲ اسفند (۱۳ مارس ۸۶):
اتحادیه پارلمانی کشورهای عرب، رژیم ایران را به خاطر حملات اخیرش به خاک عراق محکوم کرد.

مسکو، ۲۲ اسفند (۱۳ مارس ۸۶): به گزارش رادیو مسکو، ولید جنبلاط در بیست و هفتمین کنگره حزب کمونیست

جنگ ایران و عراق

تهران، ۱ اسفند (۲۵ فوریه ۸۶): یک هواپیمای حمل و نقل رژیم که از پایگاه دوشان تپه برخاسته بود، در حوالی اهواز مورد حمله هواپیماهای جنگی عراق قرار گرفت و تمامی ۴۴ سرنشین و خدمه آن کشته شدند. این هواپیما از نوع «فرندشپ» بود. یک فانتوم نیز که مأمور اسکورت آن بوده نیز سرنگون شد. در میان کشته شدگان، محلاتی نماینده خمینی در سپاه پاسداران، ۸ تن از نمایندگان مجلس، ۱۰ تن از قضات شرع و تعدادی از آخوندهای روحانیت مبارز و مقامات و مزدوران دیگر رژیم قرار دارند.

دمشق، ۱ اسفند (۲۵ فوریه ۸۶): سفیر اتحاد شوروی در دمشق از ایران خواست که به عملیات جنگی علیه عراق پایان دهد. وی تهاجم جدید ایران به خاک عراق را وخیم خواند و به دو طرف توصیه کرد که اختلافات خود را از راههای مسالمت آمیز حل و فصل کنند.

نیویورک، ۱ اسفند (۲۵ فوریه ۸۶): رجایی خراسانی نماینده رژیم در سازمان ملل متحد گفت با تهاجم اخیر ایران به خاک عراق و نابودی ایستگاههای رادار عراق در «فاو»، از این پس رفت و آمد کشتیها در خلیج فارس، از جمله به مقصد جزیره خارک، از امنیت کامل برخوردار خواهد بود.

۲ اسفند (۲۱ فوریه ۸۶): عراق اعلام کرد که به سوی مواضع تحت اشغال نیروهای ایرانی پیشروی می کند. عراق وسعت

اراضی اشغالی به دست ایران را ۱۰۰ کیلومتر مربع اعلام کرده است، در حالی که ایران مدعی تصرف ۸۰۰ کیلومتر مربع است. رژیم تهران مدعی است که ۵۰ فروند هواپیمای عراقی را ساقط کرده است، ولی عراق تنها سقوط ۶ فروند هواپیما را تأیید می کند و متقابلاً مدعی ساقط کردن ۱۴ جنگنده ایرانی است.

اسلام آباد، ۲ اسفند (۲۱ فوریه ۸۶): به نوشته روزنامه «جنگ» پاکستان، یک مؤسسه داروسازی در استان بول آمادگی خود را برای فروش ۵ میلیون و صد هزار بطری خون به ایران اعلام کرده است.

سازمان ملل متحد، ۳ اسفند (۲۲ فوریه ۸۶): ۱۵ عضو شورای امنیت سازمان ملل، در طرح یک قطعنامه در مورد جنگ ایران و عراق به توافق رسیدند. این قطعنامه تجاوز اولیه، اوجگیری جنگ، به ویژه تسخیر خاک عراق، بمباران مناطق غیر نظامی و کشتیهای بازرگانی، نقض حقوق بین المللی و استفاده از سلاحهای شیمیایی را محکوم می کند. در این قطعنامه قطع فوری مداخلات، آغاز میانجیگری و عقب نشینی نیروهای دو طرف به پشت مرزها درخواست شده است.

تهران، ۳ اسفند (۲۲ فوریه ۸۶): ایان بلک خبرنگار گاردین، طی گزارشی از تهران می نویسد که ممنوع کردن سرکشی خبرنگاران به جبهه ها از سوی رژیم تهران، بدین دلیل است که اوضاع جبهه خوب پیش نمی رود. «رابرت فیسک» خبرنگار تایمز نیز می نویسد که رژیم سعی می کند مردم را برای شنیدن خبرهای بد از جبهه ها آماده کند.

* هاشمی رفسنجانی در خطبه نماز جمعه، در توجیه محل تهاجم به خاک عراق (منطقه مرزی کویت) گفت: «اخطارهای ما برای اینها (کشورهای همسایه در خلیج فارس) بی معنی بود... لازم بود ما با اینها همسایه بشویم. لازم بود که سربازهای ما را آن طرف آب ببینند و این کار را کردیم».

بغداد، ۴ اسفند (۲۳ فوریه ۸۶): عراق اعلام کرد که نیروی دریایی این کشور حمله غافلگیر کننده بی به پایانه نفتی جزیره خارک کرده است.

تهران، ۴ اسفند (۲۳ فوریه ۸۶): سپاه پاسداران، طی اطلاعیه مشترکی با «مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق»، مهاجران عراقی و عشایر عرب زبان خوزستان را برای اعزام به جبهه ها فرا خواند.

* موسوی، نخست وزیر رژیم، گفت: بر اساس تصمیم هیأت دولت مقرر شد در کلیه ادارات «معاونت امور جنگی» ایجاد شود و هر اداره موظف است همواره ۵ درصد از نیروهای خود را در اختیار این فرماندهی قرار دهد.

اسلام آباد، ۴ اسفند (۲۳ فوریه ۸۶): ضیاء الحق رئیس جمهور پاکستان درخواست کرد که هیأت میانجیگری اسلامی برای پایان دادن به جنگ ایران و عراق هر چه زودتر تشکیل جلسه دهد.

کویت، ۴ اسفند (۲۳ فوریه ۸۶): وزیر خارجه الجزایر در دیدار از کویت گفت که الجزایر تلاشهای خویش را برای

خاتمه دادن به جنگ ایران و عراق رها نکرده است و از این بابت ناچار است در مواردی سکوت پیشه کند.

دمشق، ۴ اسفند (۲۳ فوریه ۸۶): علی محمد بشارتی، قائم مقام وزیر خارجه رژیم، در یک مصاحبه مطبوعاتی در دمشق گفت: ایران ۱۵۰ میلیارد دلار خسارت جنگی از عراق مطالبه می کند. وی افزود که هدف ایران سرنگونی رژیم عراق است.

نیویورک، ۵ اسفند (۲۴ فوریه ۸۶): در قطعنامه مصوب شورای امنیت سازمان ملل در باره جنگ ایران و عراق، به کار گرفتن سلاحهای شیمیایی، بمباران نواحی مسکونی و حمله به کشتیها و هواپیماهای غیر نظامی محکوم شده است. نماینده آمریکا در شورای امنیت رژیم ایران را مسئول اصلی ادامه جنگ شناخت.

* خامنه ای در واکنش نسبت به قطعنامه شورای امنیت، گفت: متأسفانه شورای امنیت این بار هم شجاعت لازم را به خرج نداد و نامی از عراق به عنوان آغاز کننده جنگ به میان نیاورد. بنابراین این قطعنامه به هیچ وجه مورد قبول ما نیست.

* رژیم به حمله تازه بی (به نام والفجر ۹) به خاک عراق دست زده و اشغال ارتفاعات استراتژیک و ۳۷ روستا از ناحیه مرزی سلیمانیه عراق را اعلام نموده است.

تهران، ۶ اسفند (۲۵ فوریه ۸۶): وزارت خارجه رژیم، شورای امنیت را مسئول ادامه جنگ ایران و عراق اعلام کرد و علت این امر را محکوم نشدن عراق در قطعنامه اخیر این شورا ذکر کرده است.

* خامنه‌ای در مصاحبه‌یی با روزنامه جمهوری اسلامی گفت: اقدام کشورهای مانند عربستان سعودی، که رأساً برای افزایش صدور نفت خویش تصمیم می‌گیرند و به رژیم در حال جنگ فشار وارد می‌کنند، یک جنگ واقعی است. وی افزود که دنیا به ما حق می‌دهد که به صدور نفت دشمن که از این کشورها می‌گذرد اعمال نظارت کنیم.

بغداد، ۷ اسفند (۲۶ فوریه ۸۶): فرمانده نیروی دریایی عراق گفت که همه پل‌های شناوری که نیروهای ایرانی بر روی شط العرب احداث کرده بودند، توسط نیروهای تحت فرماندهی وی نابود شده و ارتباط نیروهای مهاجم با خاک ایران قطع گردیده است.

تهران، ۷ اسفند (۲۶ فوریه ۸۶): به گزارش روابط عمومی اداره آموزش و پرورش تهران، حدود هزار نفر از دانش‌آموزان و دانشجویان مناطق ۲۸ گانه این اداره و مراکز تربیت معلم به جبهه‌ها اعزام شدند.

* رادیو رژیم اعلام کرد که در هجوم والفجر ۹ به شمال عراق، ۲۵۰ کیلومتر مربع از استان سلیمانیه را به تصرف در آورده است.

تهران، ۸ اسفند (۲۷ فوریه ۸۶): سخنگوی ستاد تبلیغات جنگ به دولت کویت هشدار داد که وضع تبلیغات مطبوعات کویتی برای رژیم قابل تحمل نیست. وی افزود که انتخاب با مقامات کویت است که سرنوشت خود را با سرنوشت رژیم عراق گره زنند.

بحرین، ۸ اسفند (۲۷ فوریه ۸۶): محافل کشتیرانی بحرین تأیید کردند که یک نفتکش بزرگ لیبریایی در نزدیکی جزیره خارک هدف یک موشک عراقی قرار گرفت. این حمله تلفات جانی نداشته است.

تهران، ۱۰ اسفند (اول مارس ۸۶): هاشمی رفسنجانی، در خطبه نماز جمعه گفت که علت حمله رژیم به منطقه سلیمانیه دستیابی به مراکز تولید و صدور نفت عراق است.

* عراق یک سوپر تانکر به نام «فکتور» را در جزیره خارک بمباران کرد. ۲ تن از ملوانان «فکتور» کشته و تعدادی زخمی شده‌اند.

بغداد، ۱۰ اسفند (اول مارس ۸۶): عراق اعلام کرد که یک پادگان نظامی در بانه و ۲ پل بزرگ در خرمشهر و آبادان و ۶ پل در نقاط دیگر را منهدم کرده است تا راه‌های ساز و برگ رسانی به نیروهای ایرانی در «فاو» قطع شود.

۱۱ اسفند (۲ مارس ۸۶): رژیم یک کشتی نفتکش ترک را توسط موشک مورد تهاجم قرار داد. در این حمله سربازان کشتی کشته شد و یکی از ملوانان زخمی گردید.

۱۲ اسفند (۳ مارس ۸۶): هلی‌کوپترهای نظامی ایرانی، یک کشتی نفتکش نیروی را که در سواحل عربستان بارگیری کرده بود، هدف موشک قرار دادند. در این حمله آسیب جانی وارد

نیامد. ۱۵ اسفند (۶ مارس ۸۶): وزیر دفاع کویت سفیران پنج کشور عضو دائمی شورای امنیت را به حضور طلبید و نگرانی دولت خویش را از تهاجم ایران به خاک عراق بیان داشت.

۱۵ اسفند (۶ مارس ۸۶): هلی‌کوپترهای نظامی ایران یک نفتکش قبرسی حامل بنزین را به موشک بستند و آنرا به آتش کشیدند. در این حمله یک تن کشته، ۶ نفر زخمی و ۳ نفر ناپدید شده‌اند. تهران، ۱۶ اسفند (۷ مارس ۸۶): رژیم ۲۱ نفر، از جمله ۱۵ پزشک را که گفته می‌شود بر اثر بمب‌های شیمیایی مجروح شده‌اند، برای معالجه به کشورهای اروپایی فرستاد.

لندن، ۱۶ اسفند (۷ مارس ۸۶): بیمه لویترز اعلام کرده است که در پنج سال گذشته ۱۸۱ کشتی بازرگانی و نفتی هدف حمله ایران و عراق قرار گرفته‌اند، از جمله ۷۵ کشتی که در روزهای اول جنگ، در اروند رود آسیب دیده و از حرکت باز ایستادند.

تهران، ۱۶ اسفند (۷ مارس ۸۶): رادیو رژیم از قول یکی از فرماندهان نظامی اعلام کرد که در عملیات والفجر ۹، ۳۵۰ کیلومتر مربع از خاک عراق را در جبهه شمال اشغال کرده، ۲۵۰۰ نفر از نیروهای این کشور را کشته و ۲۱۰ نفر را نیز به اسارت گرفته است.

پاریس، ۱۶ اسفند (۷ مارس ۸۶): وزارت دفاع فرانسه اعلام کرد که مسئولان

بغداد، ۱۲ اسفند (۳ مارس ۸۶): عراق اعلام کرد که هواپیماهای آن کشور تأسیسات نفتی جزیره خارک را بار دیگر بمباران کردند.

ریاض، ۱۳ اسفند (۴ مارس ۸۶): وزیران خارجه شش کشور عضو شورای همکاری خلیج، اشغال خاک عراق توسط ایران را محکوم کردند. در اطلاعیه، تهدیدهای مقامات ایرانی علیه کشورهای خلیج، نافی ثبات و امنیت منطقه توصیف گردیده و اعلام شده است که نیروهای مشترک این کشورها آماده‌اند تا در صورت لزوم وارد عمل گردند.

نیویورک، ۱۳ اسفند (۴ مارس ۸۶): به گفته رادیو صدای آمریکا، یک اتریشی، به جرم تلاش برای خرید قاچاق هلی‌کوپترهای نظامی ساخت آمریکا برای ایران به مبلغ ۶۱ میلیون دلار، در دادگاه شهر بو فالو (ایالت نیویورک) محکوم شد. میزان مجازات وی بعداً تعیین می‌شود.

لندن، ۱۴ اسفند (۵ مارس ۸۶): بیمه لویترز در لندن تأیید کرد که یک نفتکش ۲۷۰ هزار تنی فرانسوی، هدف موشک یک هلی‌کوپتر ناشناس در شمال قطر قرار گرفت.

۱۴ اسفند (۵ مارس ۸۶): رادیو رژیم اعلام کرد که عراق شهر گناوه را بمباران کرده است، ولی از هدفهای بمباران شده و میزان و نوع خسارات وارده به این شهر اطلاعی نداد.

شرکت فرانسوی «لوشه» اعتراف کرده اند که به مدت ۶ ماه، ساز و برگ نظامی از بندر شربورگ (فرانسه) به ایران تحویل می داده اند. این شرکت در یک مورد ۷۲ هزار خمپاره سنگین به ایران فرستاده است.

۱۸ اسفند (۹ مارس ۸۶): رادیو رژیم اعلام کرد که ۲ هزار نفر از اسیران عراقی از شهرهای سمنان، دامغان و شاهرود عبور داده شده و به مشهد وارد گردیدند.

تهران، ۲۰ اسفند (۱۱ مارس ۸۶): رحمانی، سرپرست بسیج رژیم گفت ۲۰۰۰ مرکز آموزش نظامی برای زنان تشکیل شده است که از آغاز سال جدید شروع به کار می کند. وی افزود که معنی آموزش نظامی زنان الزاماً حضور آنان در جبهه ها نیست.

۲۰ اسفند (۱۱ مارس ۸۶): عراق اعلام کرد که ناوگان دریایی این کشور یک هدف دریایی بزرگ و شناور را در نزدیک سواحل ایران به آتش کشیده است.

۲۱ اسفند (۱۲ مارس ۸۶): نماینده خبرگزاری فرانسه که از جبهه فاو دیدن کرده است، گزارش داد که نیروهای عراقی به ۸ کیلومتری بندر متروک «فاو» رسیده اند.

بغداد، ۲۱ اسفند (۱۲ مارس ۸۶): یک مقام عراقی گفت که هنوز حدود ۲۰ هزار نفر از نیروهای رژیم تهران در فاو مستقر هستند. وی افزود که محاصره این نیروها از سوی نیروهای عراقی روز به روز تنگ تر می شود.

* عراق اعلام کرد که یک فانتوم ایرانی را ساقط کرده و در عصر روز ۲۰ اسفند نیز جزیره خارک را بمباران نموده است.

* عراق اعلام کرد که تأسیسات نفتی بندر گناوه را چند بار مورد حمله هوایی قرار داده و پادگانهای نظامی «ربط» و «مشفق» را نیز بمباران کرده است.

مربوان، ۲۱ اسفند (۱۲ مارس ۸۶): هواپیماهای عراقی پیش از ظهر ۲۰ اسفند به مربوان حمله کردند.

عمان، ۲۲ اسفند (۱۳ مارس ۸۶): به گزارش خبرگزاریها، کنفرانس اتحادیه پارلمانی کشورهای عربی به بحث پیرامون جنگ ایران و عراق پرداخت. در این مذاکرات طرح صلح شورای ملی مقاومت و سیاستهای مسئول شورا آقای مسعود رجوی نیز مورد بحث قرار گرفت. این اتحادیه در قطعنامه نهایی خود، حمله اخیر رژیم ایران را به خاک عراق محکوم کرد.

بغداد، ۲۲ اسفند (۱۳ مارس ۸۶): عراق اعلام کرد که ضمن یک حمله گسترده، کلیه سرزمینهایی را که ایران در منطقه شمال عراق تصرف کرده بود، بازپس گرفته است. در این گزارش از به دست آوردن پیروزیهایی در «فاو» نیز خبر داده شده است.

آنکارا، ۲۳ اسفند (۱۴ مارس ۸۶): خبرگزاری فرانسه، منابع رسمی در آنکارا گفتند که راه آهن بین ترکیه و ایران و جاده بی که در امتداد آن است، به دنبال یک بمباران هوایی در روز ۲۲ اسفند،

توسط هواپیماهای عراقی، قطع شده اند. در این حمله پل «قطور» در ۱۰ کیلومتری مرز ترکیه منهدم شده است.

۲۳ اسفند (۱۴ مارس ۸۶): به نوشته روزنامه فیگارو، چاپ پاریس، عراق اعلام کرده است که دو ستون از سپاه هفت عراق که به سمت فاو حرکت می کردند به یکدیگر رسیده اند.

* ۲۴ اسفند (۱۵ مارس ۸۶): عراق اعلام کرد که کارخانجات صنایع نظامی شوشتر را بمباران نموده است.

نیویورک، ۲۴ اسفند (۱۵ مارس ۸۶): دبیرکل سازمان ملل متحد عراق را به نقض قراردادهای بین المللی و به کار گرفتن سلاحهای شیمیایی متهم نمود.

بغداد، ۲۵ اسفند (۱۶ مارس ۸۶): عراق اعلام کرد که در حمله ۵۶ فروند جنگنده بمب افکن عراقی به یک اردوگاه نظامی در نزدیک اهواز، حدود ۵۰۰ تانک، زره پوش و خودرو رژیم منهدم شده است.

تهران، ۲۵ اسفند (۱۶ مارس ۸۶): موسوی، نخست وزیر رژیم، هشدار داد که مبدا به خاطر «عید» نظرها به سوی مسائل درون و پشت جبهه جنگ و نظایر اینها توجه یابد.

خلیج فارس، ۲۶ اسفند (۱۷ مارس ۸۶): عراق اعلام کرد یکی از ۱۴ نفتکشی که نفت ایران را، برای صدور، از جزیره خارک به جزیره سیری حمل می کنند، مورد تهاجم هوایی قرار داد. این نفتکش با پرچم قبرس حرکت می کرده است.

بغداد، ۲۶ اسفند (۱۷ مارس ۸۶): عراق اعلام کرد که پالایشگاه نفت اصفهان را بمباران و آن را ویران کرده است. پالایشگاه اصفهان دارای ظرفیت ۲۰۰ هزار بشکه نفت در روز است.

* ۲۸ اسفند (۱۹ مارس ۸۶): عراق اعلام کرد که یک حمله هوایی دیگر، که ۴۶ هواپیما در آن شرکت داشتند، به محل تمرکز نیروهای ایران در اطراف اهواز - اندیمشک، انجام داده است. هم چنین هواپیماهای عراق برای یکصد و یکمین بار جزیره خارک را بمباران کردند. در همین تاریخ یک نفتکش بزرگ نیز، در نزدیکی حوزه نفتی نوروز، توسط عراق هدف بمباران قرار گرفت.

خلیج فارس، ۲۹ اسفند (۲۰ مارس ۸۶): در بحرین اعلام شد که یک کشتی لیبرایی در آبهای آزاد خلیج فارس، مورد حمله هواپیماهای ایرانی قرار گرفت و آسیب جزیی دید.

تهران، ۲۹ اسفند (۲۰ مارس ۸۶): وزارت خارجه رژیم با ارسال یادداشتی به دبیر کل سازمان ملل متحد، نسبت به حملات عراق به نقاط غیر نظامی و نقض قوانین بین المللی در این رابطه هشدار داد.

اخبار مقاومت

رشت، ۱۶ بهمن (۵ فوریه ۸۶): رزمندگان مجاهد خلق یکی از عوامل

شناخته شده* سرکوب و اختناق در شهر رشت به نام «شاهیپور قاسمی» معروف به «شاهیپور بور» را به مجازات رساندند.

* ۲۵ بهمن (۱۴ فوریه ۸۶): ایرج پور گوراب، رزمنده* مجاهد خلق، که در محاصره* سپاه ضد مردمی قرار گرفته بود، با منفجر ساختن نارنجک خویش یکی از مزدوران را مجروح کرد و خود به شهادت رسید.

تبریز، ۲۸ بهمن (۱۷ فوریه ۸۶): یک واحد عملیاتی مجاهد خلق با مزدوران کميته* رژیم درگیر شدند و یک مزدور به نام اکبر ملک اوغلی را کشته و تعدادی دیگر را مجروح کردند. در این درگیری یکی از رزمندگان مجاهد نیز به شدت مجروح شد و به اسارت مزدوران رژیم درآمد.

* ۳۰ بهمن (۱۹ فوریه ۸۶): یک رزمنده* مجاهد به نام حیدر کریمی، پس از برخورد به تور دشمن از یک تاکسی آماده استفاده می‌کند ولی زود متوجه می‌شود که راننده و سرنشین این تاکسی از مزدوران رژیم هستند. در نتیجه با آنان درگیر شده سرنشین مزدور را به هلاکت میرساند. راننده که کنترل تاکسی را از دست داده بود، در مقابل یکی از کمیته‌ها با درخت برخورد می‌کند. رزمنده* مجاهد خلق به سرعت سنگر گرفته و با پرتاب نارنجک تعدادی از مزدوران را مجروح میکند و خود نیز در این درگیری به شهادت می‌رسد.

همدان، ۳۰ بهمن (۱۹ فوریه ۸۶): یک واحد از رزمندگان مجاهد خلق که توسط مزدوران رژیم محاصره شده بود، با

آنان درگیر شد. در این عملیات دست کم یک مزدور به هلاکت رسید و چند تن مجروح شدند. یک رزمنده* مجاهد خلق به نام سیامک کی منش نیز به شهادت رسید.

مشهد، اول اسفند (۲۰ فوریه ۸۶): یک رزمنده* مجاهد خلق در یک درگیری با یک افسر حزب‌اللهی، که قصد بازداشت او را داشت، وی را مجروح می‌نماید و خود به سلامت از صحنه خارج می‌شود.

آستانه* اشرفیه، ۳ اسفند (۲۲ فوریه ۸۶): ۲ مزدور رژیم، حسین قانع و ابراهیم علی نیا، توسط رزمندگان مجاهد خلق به مجازات رسیدند.

سمنان، ۳ اسفند (۲۲ فوریه ۸۶): یک رزمنده* مجاهد خلق پس از آن که تعدادی از مزدوران رژیم را طی یک درگیری از پای درآورد، با کشیدن نارنجک خویش به شهادت رسید.

* ۵ اسفند (۲۴ فوریه ۸۶): یک رزمنده* مجاهد در جریان درگیری با مزدوران رژیم در سمنان به شهادت رسید.

اصفهان، ۵ اسفند (۲۴ فوریه ۸۶): یکی از رزمندگان مجاهد خلق با پرتاب نارنجک به میان مزدورانی که موفق به دستگیری یک مجاهد شده بودند، موجب رهایی هم‌رزم خود شد.

تهران، ۶ اسفند (۲۵ فوریه ۸۶): خاتمی وزیر ارشاد رژیم کشته شدن مدیرکل ارشاد را در کردستان، به دست رزمندگان ضد رژیم، تسلیم گفت.

رشت، ۷ اسفند (۲۶ فوریه ۸۶): در جریان درگیری بین مزدوران رژیم و دو رزمنده* مجاهد خلق که در محاصره قرار گرفته بودند، یکی از رزمندگان به شهادت رسید و دیگری دستگیر شد.

مهاباد، هفته* اول اسفند (اواخر فوریه ۸۶): رزمندگان مجاهد خلق طی ۲ رشته عملیات توانستند ۶ پاسدار مزدور رژیم را از پای درآورند.

تهران، ۱۰ اسفند (اول مارس ۸۶): حسن سعیدی، یکی از مزدوران دایره* سیاسی عقیدتی در پایگاه یکم ترابری نیروی هوایی و یک مزدور از اعضای مخفی سپاه، به نام یحیی سعیدی، توسط رزمندگان مجاهد خلق به مجازات رسیدند.

تبریز، ۱۲ و ۱۳ اسفند (۳ و ۴ مارس ۸۶): رزمندگان مجاهد خلق، طی دو رشته عملیات، حداقل ۴ تن از پاسداران و مزدوران رژیم را به هلاکت رساندند و ۵ تن از آنان را مجروح کردند. در این عملیات ۳ رزمنده* مجاهد نیز به شهادت رسیدند.

شهیدان مقاومت

اهواز، ۷ اسفند (۲۶ فوریه ۸۶): ۳ رزمنده* مجاهد، حمید رضا جمالی، مسعود چگینی و عبدالامام خلیفه توسط رژیم به اعدام محکوم گردیدند و سحرگاه روز ۵ اسفند در مقابل جوخه* آتش قرار گرفتند.

تبریز، اوایل اسفند (اواخر فوریه

(۸۶): ۵ نفر از زندانیان سیاسی این شهر به نامهای اکبر امان اللهی، مهرداد اردلان، منصور کریمی، محمود اسماعیل زاده و احسان سعیدی در زندان اعدام شدند. در همین تاریخ یک اسیر مجاهد دیگر به نام باقر نظریان نیز در زنجان اعدام شد.

باختران، ۱۲ اسفند (۳ مارس ۸۶): یک اسیر مجاهد به نام محمد جیرانی، ۲۵ ساله، به جوخه آتش سپرده شد.

فعالتهای بین‌المللی

شورای ملی مقاومت

رم - یازدهمین کنگره* ملی کنفدراسیون سراسری کار ایتالیا (C.G.R.I.) در روز ۴ مارس ۸۶ (۱۳ اسفند ۶۴) در رم تشکیل شد. در این کنگره، که انتخاب دبیر کل جدید کنفدراسیون را در دستور کار داشت، بسیاری از شخصیت‌های برجسته* دولتی، حزبی و سندیکایی و هیأت‌هایی از ۱۴۰ سازمان سیاسی و سندیکایی شرکت داشتند. به دعوت کنفدراسیون، هیأتی از سوی شورای ملی مقاومت، مرکب از آقای محمد حسین نقدی نماینده* شورا در ایتالیا و آقای حمید بکایی در این کنگره شرکت کردند. هیأت نمایندگی شورا در جریان کنگره، با پاره‌یی از شخصیت‌های سیاسی و سندیکایی ایتالیا، از جمله آقایان دمیکلیس وزیر کار، جینوچونی، رئیس کمیسیون کار سنا، لاما، دبیر کل سابق کنفدراسیون، پی‌تزیاتو، دبیر کل جدید، مارینی، دبیر کل C.I.S.I. ماریانتی، عضو رهبری حزب سوسیالیست ایتالیا ملاقات و مذاکره

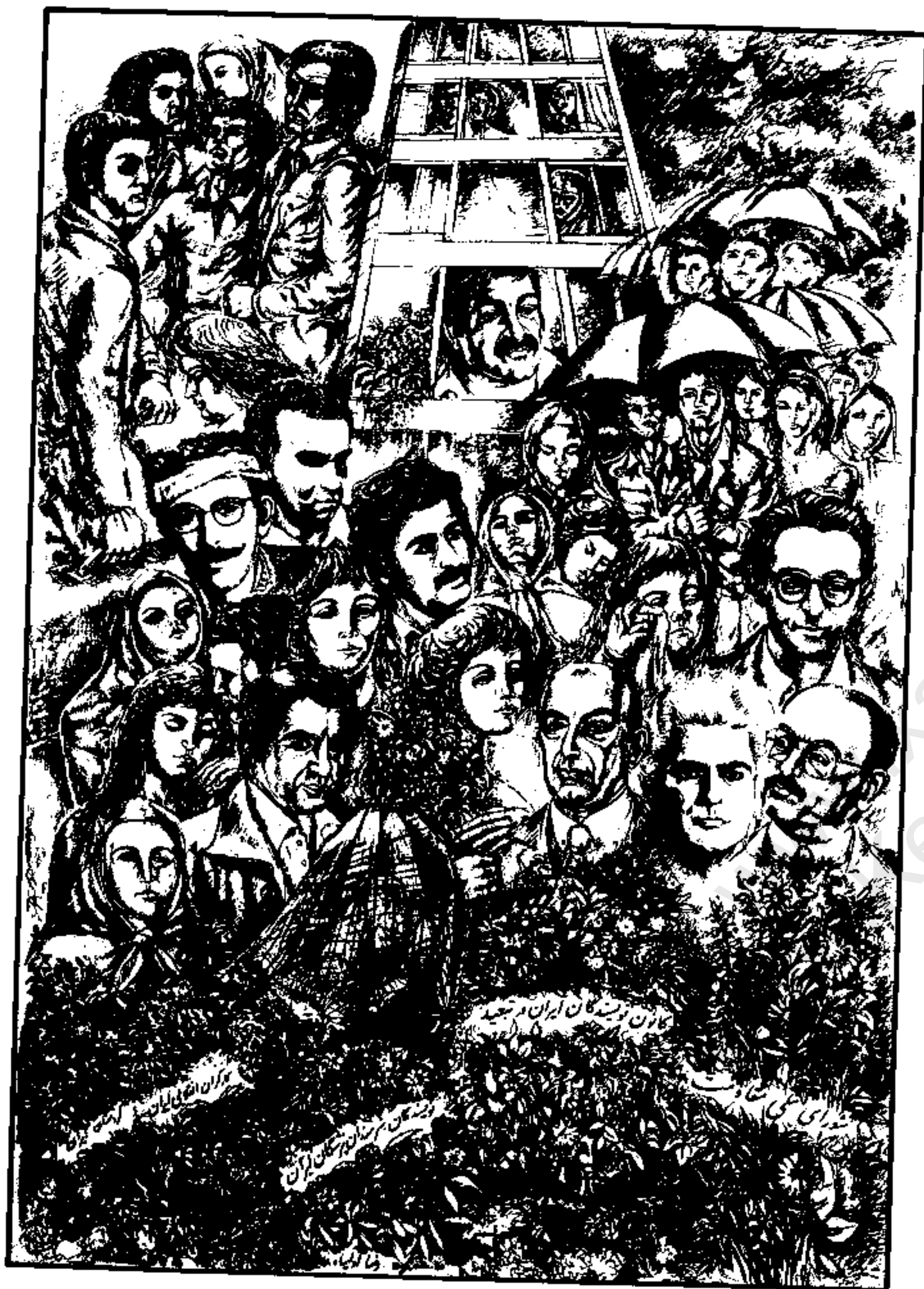
کردند. هیأت نمایندگی شورا هم چنین با شخصیت‌های میهمان کنگره، از جمله آقای کرایسکی، صدر اعظم سابق اتریش، و با هیأت‌های نمایندگی فلسطین، اتحاد شوروی، آمریکا، یوگسلاوی، اسپانیا، شیلی، آرژانتین، سومالی، بلژیک، نروژ و نیکاراگوئه ملاقات نمودند و به تشریح اوضاع ایران، وضعیت مقاومت سراسری مردم ایران، ابعاد سرکوب رژیم و جنگ وحشیانه‌اش، پرداختند. دبیر کل سابق و نیز دبیر کل جدید کنفدراسیون، ضمن تأکید بر مواضع گذشته این کنفدراسیون در حمایت از شورای ملی مقاومت، تأکید کردند که موضع آنان موضع تمامی نیروهای ترقیخواه ایتالیایی است و افزودند که هم چنان در کنار مقاومت مردم ایران و مبارزان راه صلح و آزادی خواهند بود. هیأت نمایندگی شورا، در ملاقات با دبیرکل کنفدراسیون، پیام آقای مسعود رجوی مسئول شورای ملی مقاومت را خطاب به کنگره، به او تسلیم کرد. این پیام در نشریه C. G. I. I. به زبانهای ایتالیایی، انگلیسی و فرانسه چاپ شد. مسئول شورا، در این پیام، ضمن آرزوی موفقیت برای کنگره و تشریح فضای رعب و وحشتی که خمینی بر مردم ایران تحمیل کرده است به ویژه بر شرایط ستم و سرکوبی تأکید می‌کرد که بر کارگران ایرانی حکمفرماست و تاکنون نیز تمامی اقدامات بین‌المللی برای تغییر آن مورد بی‌اعتنایی رژیم ایران قرار گرفته است. در این پیام، هم چنین از گسیل اجباری کارگران ایرانی به جبهه‌های جنگ و مشارکت گسترده کارگران در مقاومت عادلانه مردمی سخن رفته و از حمایت‌های کارگران ایتالیایی از «مقاومت» قدر دانی شده بود.

حمایت گسترده بین‌المللی از طرح

صلح شورای ملی مقاومت - هزاران شخصیت سیاسی جهان، شامل وزیران، معاونان وزیر، نمایندگان پارلمان و... از دهها کشور آسیایی، اروپایی و آمریکایی، در سومین سالگرد اعلام طرح صلح شورای ملی مقاومت، طی یک بیانیه مشترک، پشتیبانی خویش را از طرح یاد شده اعلام کرده‌اند. این شخصیت‌ها، سیاست‌های جنگ‌طلبانه خمینی، از جمله آتش افروزیهای اخیر وی را محکوم کرده، طرح صلح شورا را مبنای پایان بخشیدن به جنگ ایران و عراق شناخته و از اقدامات مسئول شورا و رهبر مجاهدین در این زمینه قدردانی کرده‌اند.

ژنو - چهل و دومین اجلاس کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد، که از ۳ تا ۱۰ مارس ۸۶ (۱۲ تا ۱۹ اسفند ۶۴) به طول انجامید، از جمله به مسأله نقض حقوق بشر در ایران پرداخت. رژیم خمینی این بار هیأت بزرگی مرکب از دیپلمات - تروریست‌ها و پاسداران خود را به این اجلاس فرستاده بود. هیأت اعزامی شورای ملی مقاومت، به ریاست دکتر کاظم رجوی، نماینده شورا در سوئیس، که چهار تن از قربانیان شکنجه رژیم خمینی آن را همراهی می‌کردند، با تلاش گسترده و خستگی‌ناپذیر خود ضمن تماس و ملاقات با هیأت‌های نمایندگی بسیاری از کشورهای شرکت‌کننده در اجلاس، آنان را با واقعیت نقض حقوق بشر و شدت سرکوب در ایران آشنا کردند. از جمله دو کنفرانس مطبوعاتی در ژنو تشکیل شد که طی آن مجاهدان شکنجه شده، در برابر دهها خبرنگار و نماینده رسانه‌های خبری، واقعیت شکنجه و اعدام‌های بی‌حساب در زندانهای ایران را باز نمودند. در این

کنفرانسها، اسناد و مدارکی نیز از سابقه تروریستی اعضای هیأت اعزامی رژیم خمینی در اختیار نمایندگان رسانه‌های خبری قرار گرفت. سر انجام، با همه کوشش هیأت نمایندگی خمینی برای جلوگیری از صدور قطعنامه محکومیت، کمیسیون حقوق بشر در قطعنامه خود نقض شدید و مستمر حقوق بشر در ایران را محکوم کرد و از رژیم خمینی خواست که با سفرگزارشگر کمیسیون به ایران برای بررسی مسأله از نزدیک، موافقت کند.



« بدرقه » تقدیم به هنرمند و نویسنده بزرگ
و مردمی ایران غلامحسین ساعدی

رضا اولیاء ۱۳۶۴

SHOWRA
REVUE MENSUELLE DU CONSEIL NATIONAL DE LA RESISTANCE
N° 17 Mars 1986- ESFAND 1364

Prix : 20 F